

مقدمه‌ای بر
روز حسین علیه السلام

من دست ذلت و خواری به شما نمی‌دهم

مقدمه‌ای بر «روز حسین»

به قلم

علاء سالم

مترجم:

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

مقدمه‌ای بر روز حسین	نام کتاب
مدخل لیوم الحسین	نام کتاب اصلی
علاء سالم	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۴ش	تاریخ انتشار
۱۴۴۷ق / ۲۰۲۵م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۲۳۴	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید:

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- چرا حسین؟ ۹
- چرا حسین؟ چون خدا و رسولش چنین خواسته‌اند! ۱۱
- گرامیداشتِ حسین، گرامیداشتِ رسول خداست ۱۱
- رسول خدا ﷺ از آنچه بر حسین خواهد گذشت، خبر می‌دهد ۱۳
- خداوند سبحان او را «حسین» نامید ۱۵
- مراقبت از حسین از سوی رسول خدا و بیان فضیلت او ۱۶
- چرا حسین؟ چون او ذبیح‌الله است! ۲۵
- تمام مخلوقات نتیجه ترکیب نور و ظلمت‌اند ۲۵
- نشانه‌ها و ایستگاه‌های نور در تاریکی ۲۷
- حقیقت حج (برای نمونه) ۲۹
- کعبه، تصویری از «بیت‌المعمور» و «ضِراح» است ۳۴
- هدف نهایی از حج: ولایت خَلق‌الِلهی و توبه از اعتراض به آنان ۳۹
- قربانی کردن و دلیل آن ۴۲
- ذبیح و روستاهای سومری ۴۷
- چرا حسین؟ چون او - به بیان سید احمد الحسن - ذبیح خداست ۶۳
- راهبریِ مجموعه «روز حسین» ۶۳
- توضیح بیشتر درباره علت فدایی عرش خدا ۷۱
- حاملان هشت‌گانه عرش و تمثیل ارکان کعبه ۷۵
- تمثیل مهدیون در رکن حجرالأسود خانه خدا (کعبه) ۷۹
- ذبیح خدا و ذبیح اسلام ۸۵
- چرا «حسین» ذبیح است؟ ۸۶
- زینب، قربانی و ذبح عظیم را در روز عاشورا به خدا تقدیم کرد ۸۷
- مجموعه «روز حسین» ۸۹
- کتاب‌های پنج‌گانه «روز حسین» ۸۹
- «روز حسین»: انگیزه‌ها و اهداف ۹۴
۱. انگیزه‌ها ۹۴
۲. اهداف ۹۷

۱۰۷ پایان

۱۱۱ منابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چرا حسین؟

پرسشی است که بسیار تکرار می‌شود؛

به‌ویژه هنگامی که در هر سال یاد و خاطره امام حسین (علیه السلام) تجدید می‌شود؛

و به‌خصوص این که ایام عزاداری او (علیه السلام) در طول دو ماه محرم و صفر ادامه دارد؛

و این وضعیتی است که در هیچ یادبود یا مناسبت دینی دیگر حاصل نشده است!

این موضوع بی‌شک حساسیت بسیاری را برانگیخته است.

مقدمه‌ای بر «روز حسین» - که اکنون در صدد نوشتن آن هستیم - پاسخ این پرسش را بر

عهده گرفته است و از چهره برخی زوایای حقیقت نقاب برمی‌دارد.

چرا حسین؟

چون خدا و رسولش چنین خواسته‌اند!

رسول خدا ﷺ از جانب خداوند متعال سخن می‌گوید و عمل می‌کند، و در نتیجه سخن و رفتار و خواست او ﷺ، همان سخن و رفتار و خواست خداوند متعال است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ (و از روی هوس سخن نمی‌گوید؛ جز وحیی نیست که به او وحی می‌شود).

و در خصوص فرزندش حسین علیه السلام، برخی از فرمایشات صادر شده از رسول خدا ﷺ دربارهٔ او علیه السلام ارائه می‌شود:

گرامیداشت حسین، گرامیداشت رسول خداست

چرا حسین؟ چون رسول خدا محمد ﷺ - که سرور تمام مخلوقات و گرامی‌ترین آفریدهٔ خدا در تمام عوالم خلق است - می‌فرماید: «حسین از من است و من از حسینم؛ خداوند دوست دارد آن که حسین را دوست بدارد؛ حسین یکی از اَسْبَاطِ (نوادگان برگزیده) است.»^۲

۱. سورهٔ نجم، آیهٔ ۳ و ۴.

۲. مسند احمد، ۴ / ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ۱ / ۵۱؛ محقق کتاب گفته است: «در الزوائد آمده: سند آن حسن است، و روایانش ثقه‌اند.» سنن ترمذی، ۵ / ۳۲۴، گفته است: «این حدیث حسن است.» المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳ / ۱۷۷، گفته است: «این حدیث سندی صحیح دارد و آن دو [بخاری و مسلم] آن را نقل نکرده‌اند.»

پس ما وقتی حسین را دوست داریم - در حقیقت - رسول خدا را دوست داریم؛ و وقتی برای مصیبت عظیمی که بر او گذشته است می‌گرییم، به این دلیل است که خود رسول خدا (علیه السلام) از لحظه ولادت او با صدای بلند برایش گریسته است؛ و هنگامی که برای یاد او مجالس ماتم و عزاداری برپا می‌کنیم، از آن جهت است که محمد و آل محمد (علیهم السلام) در طول سال‌ها برای او مجالس عزاداری برپا کرده‌اند و برایش اشک ریخته‌اند و مرثیه‌سرایی کرده‌اند!

ما هنگامی که درباره حسین می‌نویسیم، در واقع بخشی از حقیقت رسول خدا را بیان می‌کنیم؛ و هرگاه درباره حسین سخنی بگوییم - چه نثر، چه شعر، چه مدح، چه مرثیه و چه بیان حقیقت و فضیلت او - در واقع، درباره بخشی از حقیقت رسول خدا (علیه السلام) سخن گفته‌ایم؛ همچنین هر زمان به‌سوی حسین حرکت می‌کنیم، در حقیقت به‌سوی رسول خدا حرکت کرده‌ایم؛ و وقتی حسین را زیارت می‌کنیم، رسول خدا را زیارت کرده‌ایم؛ و هنگامی که راه حسین را در پیش می‌گیریم - در واقع - راه رسول خدا محمد (علیه السلام) را در پیش گرفته‌ایم.

بی‌تردید، تمجید از «فرزند و پاره‌ای از وجود»، ستایشی از پدر و اصل اوست؛ و بزرگداشت «دل و جان» در واقع بزرگداشت تمام هستی است؛ و حسین (علیه السلام) فرزند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، پاره تن او، و جان او و دل اوست.^۱

متن کامل حدیث: از یعلی عامری نقل شده است که همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خوردن غذایی - که او را به آن دعوت کرده بودند - خارج شد. گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درحالی که در صدر جمع قرار گرفته بود، با حسین روبه‌رو شد که با کودکان دیگر بازی می‌کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست او را بگیرد، اما کودک یک بار به این سو و بار دیگر به آن سو می‌گریخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با خنده به دنبال او رفت تا این که او را گرفت. گفت: یکی از دست‌هایش را پشت گردن او و دست دیگرش را زیر چانه‌اش گذاشت و دهانش را روی دهان او قرار داد و او را می‌بوسید و فرمود: «حسین از من است و من از حسینم؛ خداوند دوست دارد آن کس که حسین را دوست دارد؛ حسین از اسباط (نوادگان برگزیده) است.»

۱. از ابن عباس نقل شده است که می‌گفت: «حسین در دامان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود. جبرئیل (علیه السلام) گفت: «آیا او را دوست داری؟» فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، درحالی که او میوه دل من است.» جبرئیل گفت: «بدان که امت تو او را خواهند کشت. آیا نمی‌خواهی جای قبرش را به تو نشان دهم؟» سپس مشتی خاک برگرفت و ناگهان خاکی

چون خدا و رسولش چنین خواسته‌اند! ۱۳

ام‌فضل، دختر حارث،^۱ نزد رسول خدا ﷺ آمد و به ایشان خبر داد خوابی دیده که او را سخت شگفت‌زده کرده است. رسول خدا ﷺ از او خواست خوابش را برایش بازگو کند. گفت: «دیدم گویی قطعه‌ای از پیکر شما بریده و در دامن من نهاده شد!» رسول خدا ﷺ خواب او را تعبیر کرد و فرمود: «خیر دیده‌ای؛ اگر خدا بخواهد، فاطمه پسری به دنیا خواهد آورد که در دامن تو قرار خواهد گرفت» و چنین شد؛ فاطمه، دختر رسول خدا ﷺ، فرزندش حسین را به دنیا آورد، و خدا خواست ام‌فضل او را همان‌گونه که در خواب دیده و رسول خدا خبر داده بود، در دامن خود بگیرد.

ام‌فضل روایت خود را چنین ادامه می‌دهد: «روزی نزد رسول خدا ﷺ آمدم. ایشان ﷺ حسین را در دامن خود قرار داده بود. نگاهم را به ایشان انداختم و ناگهان دیدم چشمان رسول خدا ﷺ اشک‌بار شده است. گفتم: «ای پیامبر خدا، پدر و مادرم به فدایت، چرا گریه می‌کنی؟» فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و خبر داد که امت من این پسر را خواهند کشت.» گفتم: «همین پسر؟» فرمود: "بله؛ و مشتی خاک از تربت سرخ‌رنگ او را برابرم آورد."^۲

رسول خدا ﷺ از آنچه بر حسین خواهد گذشت، خبر می‌دهد

سرخ‌رنگ ظاهر شد. «مجمع‌الزوائد، هیشمی، ۱۹۱ / ۹ و ۱۹۲. از عایشه یا ام‌سلمه نقل شده است ... «پیامبر ﷺ به یکی از آن دو فرمود: «هم‌اکنون فرشته‌ای وارد خانه من شد که پیش از این هرگز نزد من نیامده بود. به من گفت: این پسر - حسین - کشته خواهد شد؛ و اگر بخواهی، از خاک زمینی که در آن کشته خواهد شد به تو نشان دهم.» سپس مشتی خاک سرخ‌رنگ بیرون آورد.» مسند احمد، ۶ / ۲۹۴؛ هیشمی گفته است: «احمد آن را نقل کرده و راویانش، راویان صحیح هستند؛ مجمع‌الزوائد، ۱۸۷ / ۹.

۱. ام‌فضل، دختر حارث؛ او «لبابه» همسر عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) است. از زنانی بود که در آغاز بعثت به اسلام و پیامبر ایمان آورد.

۲. المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳ / ۱۷۶؛ گفته است: «این حدیث براساس معیار بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو آن را نقل نکرده‌اند.»

حسین (علیه السلام) در روز سوم شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد. هر نوزادی برای خانواده‌اش و کسانی که چشم‌انتظارش هستند شادی می‌آورد و خانه را سرشار از سرور می‌سازد. به جز حسین! زیرا جدّ بزرگوارش، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، چشم‌انتظار آمدنش بود، اما نتوانست شادی و سرور خود را از تولد او، بدون این که با اشک‌هایش مخلوط شود، ابراز دارد.

صفیه، دختر عبدالمطلب (عمه رسول خدا)، قابله فاطمه (علیها السلام) در وضع حمل حسین (علیه السلام) بود و او بود که حسین (علیه السلام) را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد؛ درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در نزدیکی اتاق دخترش چشم‌انتظار ایستاده بود و در انتظار تولد نوه‌اش و فرزندش و ریحانه‌اش لحظه‌شماری می‌کرد.

«از ابن عباس نقل شده است که می‌گفت: هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) به دنیا آمد و قابله‌اش صفیه، دختر عبدالمطلب، بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد او آمد و فرمود: «ای عمه، فرزندم را به من بده.» صفیه گفت: «پدر و مادرم به فدایت، چگونه او را به شما بدهم، درحالی که هنوز تطهیرش نکرده‌ام؟»

پیامبر فرمود: «قسم به آن که جان محمد در دست اوست، خداوند از بالای عرش خود او را پاک و مطهر گردانده است.» پس دست‌هایش را گشود و من او را در دست‌هایش نهادم؛ سپس سر خود را روی او خم کرد و چشم‌ها و گونه‌هایش را بوسید و زبانش را در دهان او نهاد و او آن را مکید، گویی شهدی یا شیری را می‌مکد؛ سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مدتی طولانی گریست؛ و وقتی به حالت عادی برگشت فرمود: «خدا بکشد قومی را که تو را خواهند کشت!»

[صفیه گفت:] گفتیم: «حبيب من، محمد، چه کسی عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را خواهد کشت؟» فرمود: «ای عمه، گروه ستمگر از بنی‌امیه او را به قتل می‌رسانند.»^۱

روایات بسیار دیگری نیز هستند که از اطلاع‌رسانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره آنچه بر فرزندش

خواهد گذشت، خبر داده‌اند.^۱

خداوند سبحان او را «حسین» نامید

بی‌تردید، علی و فاطمه علیهم‌السلام در نام‌گذاری فرزند مبارکشان بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیشی نمی‌گیرند، و رسول خدا نیز قطعاً بدون دستور الهی، فرزند و عطیۀ پروردگار کریم خود را نام‌گذاری نمی‌کند؛ پس فرشته‌ی امین، جبرئیل، از سوی خداوند نازل شد تا به رسول خدا و خانه‌ی وحی و رسالت تهنیت بگوید، درحالی‌که اسم نوزاد محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام را با خود آورده بود؛ و به رسول خدا خبر داد که خداوند متعال او را «حسین» نام نهاده است.

از زیدبن علی، از پدرش علی بن حسین علیه‌السلام نقل شده است که می‌گفت: «... هنگامی که حسین علیه‌السلام به دنیا آمد، خداوند عزوجل به جبرئیل علیه‌السلام وحی فرستاد: «برای محمد پسری به دنیا آمده است، پس نزد او برو و به او تهنیت بگو و به او بگو: "علی برای تو همانند هارون

۱. ازجمله این روایات، برای نمونه:

- از عبداللہ بن وہب بن زمعه نقل است که می‌گفت: «ام سلمه رضی‌الله‌عنها به من خبر داد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شبی به خواب رفت و سپس حیران بیدار شد. دوباره به خواب رفت و سپس بیدار شد، ولی این بار حیرت کمتری داشت. سپس دوباره خوابید و بیدار شد و در دستش خاکی سرخ‌رنگ بود که آن را می‌بوسید. گفتم: «این خاک چیست، ای رسول خدا؟» فرمود: "جبرئیل علیه‌السلام به من خبر داد که این پسر حسین در سرزمین عراق کشته خواهد شد. به جبرئیل گفتم: خاک سرزمینی را که او در آن کشته خواهد شد به من نشان بده. و این همان خاک است."» المستدرک، ۳۹۸/۴. حاکم گفته است: «این حدیث براساس شروط شیخین صحیح است، ولی آن دو آن را روایت نکرده‌اند.»

- از ام سلمه نقل است که می‌گفت: «حسن و حسین علیه‌السلام در خانه‌ی من نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بازی می‌کردند. جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد، امت تو پسر تو را پس از تو خواهند کشت.» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گریه کرد و او را در آغوش گرفت. سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «این خاک را به‌عنوان امانت نزد تو می‌گذارم.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاک را بوید و فرمود: «وای از کرب‌وبلا!» و به ام سلمه فرمود: «هرگاه این خاک به خون تبدیل شد، بدان پسر من کشته شده است.» ام سلمه آن خاک را در شیشه‌ای گذاشت و هر روز به آن نگاه می‌کرد و می‌گفت: روزی که این خاک به خون تبدیل شود روزی بزرگ خواهد بود.» المعجم‌الکبیر، ۱۰۸/۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن‌عساکر، ۱۹۲/۱۴ و ۱۹۳.

برای موسی است؛ پس او را به نام پسر هارون نام‌گذاری کن." جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و پیام تبریک خداوند تبارک و تعالی را رساند؛ سپس گفت: «علی برای تو همانند هارون برای موسی است؛ پس او را به نام پسر هارون نام بگذار.» رسول خدا پرسید: «نام او چیست؟» گفت: «شُبَّیر.» فرمود: «زبان من عربی است.» جبرئیل گفت: «او را "حسین" نام بگذار.» پس رسول خدا او را حسین نامید.^۱

رسول خدا (ص) سنت‌های مربوط به نوزاد را خودش برای فرزندش حسین جاری کرد؛ در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپش اقامه خواند؛^۲ پس نخستین صدایی که به گوش حسین رسید، صدای رسول خدا (ص) بود. سپس در روز هفتم ولادتش، گوسفندی برای او عقیقه کرد و فرمان داد موی سر فرزندش را بتراشند و به اندازه وزن آن به فقرا نقره صدقه دهند.^۳

مراقبت از حسین از سوی رسول خدا و بیان فضیلت او

رسول خدا (ص) پیوسته مراقب فرزندش حسین بود.

گاه پیش می‌آمد که سینه مادرش خشک می‌شد یا شیرش کم بود و نوزادش، حسین، سیر نمی‌شد؛ پس گریه می‌کرد و رسول خدا صدای گریه او را می‌شنید؛ آنگاه می‌خواست فرزندش را نزدش بیاورند. او را می‌آوردند و رسول خدا انگشت مبارک خود را در دهان او

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ۱ / ۱۳۸.

۲. ر.ک: الأملی، شیخ طوسی، ص ۳۶۷.

۳. ر.ک: کافی، کلینی، ۶ / ۲۳. همچنین: «از عایشه (رضی الله عنها) نقل است که می‌گفت: رسول خدا (ص) در روز هفتم برای حسن و حسین عقیقه کرد و اسم آن دو را بر زبان راند و دستور داد آلودگی از سرهایشان برطرف شود.» المستدرک، حاکم نیشابوری، ۴ / ۲۳۷؛ گفته است: «این حدیث سندی صحیح دارد و آن دو [بخاری و مسلم] آن را نقل نکرده‌اند.»

چون خدا و رسولش چنین خواسته‌اند! ۱۷

می‌نهاد و حسین که در آغوش جدّش، رسول خدا، بود آرام می‌گرفت.^۱

گاهی نیز رسول خدا زبان خود را در دهان حسین می‌گذاشت و حسین زبان جدّش را می‌مکید؛ سپس رسول خدا درحالی که به او نگاه می‌کرد، می‌فرمود: «آفرین ای حسین، آفرین ای حسین؛ خداوند جز آنچه خود بخواهد نمی‌پسندد؛ این [امر] در تو و فرزندان توست»؛ یعنی امامت.^۲

رسول خدا ﷺ - چنان که فرزندش امام صادق علیه السلام نقل کرده است - می‌فرمود: «فرزند صالح، گُلّی است از جانب خداوند که آن را میان بندگانش تقسیم کرده است؛ و گل‌های من از دنیا حسن و حسین‌اند؛ و من آن دو را به نام دو سبط از بنی اسرائیل نام‌گذاری کردم: شُبْر و شُبَیر.»^۳ و می‌فرمود: «این دو، دو ریحانه (گل خوش‌بوی) من از دنیا هستند.»^۴ و با کلمات خدا آن دو را پناه می‌داد تا محفوظ بمانند.^۵

حسین کمی بزرگ شد و خانه‌ی علی و فاطمه علیها السلام به خانه‌ی رسول خدا ﷺ راه داشت. روزی رسول خدا در یکی از اتاق‌های خانه‌اش دراز کشیده بود. حسین - که تازه راه‌رفتن آموخته بود - نزد جدّش آمد. ام‌سلمه (همسر پیامبر) مانع ورودش شد، از ترس آن که برود و رسول خدا ﷺ را از خواب بیدار کند.

ام‌سلمه می‌گوید: من غفلت کردم و ناگهان صدای ناله‌ی رسول خدا را از درون اتاقش

۱. ر.ک: کافی، کلینی، ۱ / ۴۶۵.

۲. مناقب آل‌ابی‌طالب، ابن‌شهرآشوب، ۳ / ۲۰۹.

۳. کافی، کلینی، ۶ / ۲.

۴. صحیح بخاری، ۷ / ۷۴.

۵. از ابن‌عباس رضی الله عنه نقل شده است که می‌گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله برای حسن و حسین دعای حفظ (تعویذ) می‌خواند و می‌فرمود: «پدر شما ابراهیم نیز اسماعیل و اسحاق را با این دعا تعویذ می‌کرد: "أعوذ بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة" پناه می‌برم به کلمات کامل خداوند از شر هر شیطان و جانور گزنده و از هر چشم‌زخم."» عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، ابن‌بطریق، ص ۳۹۶.

شنیدم، درحالی که حسین روی سینه‌اش سوار شده بود:

«نزد ایشان رفتم و گفتم: «ای رسول خدا، به خدا سوگند من متوجه نشدم.» فرمود: «حسین روی شکم نشسته بود که جبرئیل (علیه السلام) نزد من آمد. به من گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: بله. گفت: امت تو این فرزندت را خواهند کشت؛ آیا نمی‌خواهی خاک سرزمینی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان دهم؟ گفتم: بله. با بال خود ضربه‌ای زد و این خاک را آورد.» ام سلمه گفت: ناگهان دیدم خاکی سرخ‌رنگ در دست رسول خداست، درحالی که اشک می‌ریخت و می‌فرمود: "ای کاش می‌دانستم پس از من چه کسی تو را خواهد کشت!"^۱

این روایت (و روایت‌های بسیار دیگر مانند آن) دو نکته را نشان می‌دهد:

۱. آنچه بر حسین خواهد گذشت، قضیه‌ای الهی است که از پیش به رسول خدا اعلام شده بود؛
۲. گریه و شیون برای حسین (علیه السلام) سنتی نبوی است.

صحابه از شدت عشق و محبت رسول خدا به فرزندش حسین آگاه بودند. روزی ابوهریره

۱. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ۱۴ / ۱۹۴.

هیثمی نیز آن را با عبارتی نزدیک چنین نقل کرده است: «از ام سلمه نقل است که می‌گفت: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خانه من نشسته بود و فرمود: «کسی وارد نشود.» من منتظر ماندم. در این هنگام حسین وارد شد، و ناگهان صدای ناله بلند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شنیدم که گریه می‌کرد. سرک کشیدم و دیدم حسین در دامان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و پیامبر درحالی که می‌گریست پیشانی‌اش را می‌بوسید. گفتم: «به خدا سوگند نمی‌دانستم او وارد شده است.» فرمود: «جبرئیل (علیه السلام) با ما در خانه بود. گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری، در دنیا دوستش دارم. فرمود: امت تو این فرزندت را در سرزمینی که به آن «کربلا» گفته می‌شود خواهند کشت.» سپس جبرئیل مشتی خاک از آن زمین برگرفت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشان داد. هنگامی که حسین به محاصره درآمد و کشته شد، فرمود: «اسم این سرزمین چیست؟» گفتند: «کربلا.» فرمود: «خدا و فرستاده‌اش راست گفتند: کربوبلا»؛ و در روایتی دیگر فرمود: "رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راست گفت، [این] سرزمین، سرزمین کربوبلاست." مجمع‌الزوائد، هیثمی، ۹ / ۱۸۸ و ۱۸۹؛ گفته است: «طبرانی این روایت را با چند سند نقل کرده که یکی از آن‌ها دارای روایان ثقه است.»

چون خدا و رسولش چنین خواسته‌اند! ۱۹

ایشان را دید که حسین را در آغوش داشت و می‌فرمود: «خدایا، من او را دوست دارم؛ پس تو هم او را دوست بدار.»^۱

جابر انصاری از قول رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «هرکس می‌خواهد به سرور جوانان اهل بهشت بنگرد به حسین بن علی نگاه کند.»^۲

ابن عباس روایت کرده است: «مردی رسول خدا را دید که حسین را بر دوش خود حمل می‌کرد. گفت: «بر چه مرکب خوبی سوار شده‌ای، ای پسر!» رسول خدا ﷺ پاسخ داد: "و او چه سوار خوبی است."»^۳

حسین (علیه السلام) هفت سال پایانی عمر شریف رسول خدا ﷺ را - سال‌های چهار تا یازده هجری - به‌همراه جدش سپری کرد، زیر نظر او رشد یافت، به‌دستان او تربیت شد، و آنچه خداوند برای او خواست بیاموزد از ایشان فراگرفت؛ و رسول خدا ﷺ نیز - با گفتار و عمل، و با منطق و رفتار - فضیلت حسین را آشکار ساخت؛ از جمله سخنان و کارهای رسول خدا ﷺ در حق فرزندش حسین (علیه السلام) - افزون بر آنچه پیش‌تر بیان شد - می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

خرمای صدقه (زکات) را نزد رسول خدا آوردند درحالی‌که حسین، که کودکی خردسالی بود، به‌همراه ایشان بود. حسین (علیه السلام) دانه‌ای خرما برداشت و در دهان گذاشت. رسول خدا ﷺ فرمود: «آن را ببنداز، زیرا صدقه بر ما حلال نیست.»^۴

در دوران کودکی، حسن و حسین (علیه السلام)، بر پشت جد خود رسول خدا ﷺ هنگامی که نماز می‌خواند، بالا می‌رفتند. یکی از صحابه آن‌ها را با دست خود نگه داشت تا رسول خدا بتواند از سجده برخیزد. وقتی نماز تمام شد، آن دو را در دامن خود نشاند و فرمود: «این دو پسر من،

۱. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳ / ۱۷۷.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴ / ۱۳۶.

۳. سنن ترمذی، ۵ / ۶۲۰؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳ / ۱۷۰.

۴. مسند احمد، ۱ / ۲۰۱.

دو گل خوش‌بوی من از دنیا هستند.»^۱

روزی پیامبر (ص) بر منبر مشغول خواندن خطبه بود که حسن و حسین - که راه می‌رفتند و می‌لغزیدند - نزد او آمدند. رسول خدا (ص) از منبر پایین آمد، آن دو را برداشت و جلوی خود نشانده و فرمود: «نگاهم به این دو کودک افتاد که راه می‌رفتند و می‌لغزیدند؛ نتوانستم صبر کنم و سخنم را قطع کردم و آن‌ها را بالا آوردم.»^۲

همچنین می‌فرمود: «محبوب‌ترین افراد اهل بیت نزد من، حسن و حسین‌اند.» و خطاب به دخترش فاطمه (علیها السلام) می‌فرمود: «پسرانم را نزد من بیاور.» سپس آن‌ها را می‌بویید و در آغوش می‌کشید.^۳

در طول هفت سالی که حسین به همراه جد بزرگوارش، پیامبر مصطفی (ص) سپری کرد، حوادث و مناسبت‌های بسیاری روی داد و در آن‌ها رسول خدا (ص) جایگاه و منزلت فرزندش حسین را - چه به‌تنهایی، و چه به‌همراه پدر و مادر و برادرش (علیه السلام) - به‌روشنی بیان فرمود:

۱. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ / ۲۸؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۳ / ۶۶۷.

۲. مسند احمد، ۵ / ۳۵۴؛ سنن ترمذی، ۵ / ۳۲۴.

۳. سنن ترمذی، ۵ / ۶۱۵ و ۶۱۶؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۲ / ۱۱۶.

همچون: ماجرای کساء،^۱ ماجرای مباحله،^۲ و نیز حوادث بسیار دیگری^۳ که جایگاه حسین را

۱. از ابن شهر آشوب... از اسلمه نقل است که می‌گفت: «پیامبر ﷺ بر حسن و حسین و علی و فاطمه ﷺ کسای افکند، سپس فرمود: «خدا یا، اینان اهل بیت من و خاصان من اند؛ پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و پاکیزه بگردان.» اسلمه گفت: «ای رسول خدا، آیا من هم با آن‌ها هستم؟» فرمود: «تو بر خیر هستی.» سنن ترمذی، ۵ / ۶۱؛ محقق کتاب گفته است: «این حدیث حسن صحیح است و بهترین چیزی است که در این باب روایت شده است.» همچنین مراجعه کنید به: مسند احمد، ۶ / ۲۲۳.

۲. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۶۱) (پس هر که پس از دانشی که به تو رسیده است در این باره با تو ستیزه کند، بگو: بیایید ما پسران خود و شما پسرانتان، و ما زنان خود و شما زنانتان، و ما جان‌های خود و شما جان‌هایتان را فراخوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم). به اتفاق همه مسلمانان «ابناءنا» به حسن و حسین ﷺ، «نساءنا» به فاطمه ﷺ، و «انفسنا» به علی ﷺ اشاره دارد. این پنج نفر تنها افرادی بودند که رسول خدا ﷺ هنگام مباحله با نصاری نجران، آنان را با خود همراه کرد؛ آنگاه که درباره مسیح ﷺ با ایشان احتجاج کرد و آن‌ها حجت او را نپذیرفتند. وقتی رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را بیرون آورد، فرمود: «خدا یا، اینان اهل بیت من هستند!» هنگامی که بزرگان نصارا این صحنه را دیدند، «عاقب» (بزرگ آنان) به ایشان توصیه کرد که از مباحله با رسول خدا خودداری کنند و به دیار خود بازگردند. روایت چنین است: «آن‌ها نزد رسول خدا آمدند، درحالی‌که او ردایی سیاه و زمخت بر تن داشت؛ حسین را در آغوش گرفته بود، دست حسن را گرفته بود، فاطمه پشت‌سرش حرکت می‌کرد و علی ﷺ پشت‌سر او بود، و [پیامبر] می‌فرمود: «وقتی دعا کردم، آمین بگوئید.» اسقف نجران گفت: «ای گروه نصارا، من چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای ببرند، آن را بر خواهد کند؛ پس با او مباحله نکنید که نابود می‌شوید و تا روز قیامت هیچ نصرانی بر زمین باقی نخواهد ماند؛ و چنین شد؛ آنان مباحله را ترک کردند و با رسول خدا صلح کردند و جزیه پرداختند، و رسول خدا پذیرفت و فرمود: «سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، نابودی بر سر اهل نجران آویخته شده بود؛ و اگر با ما مباحله می‌کردند، به میمون‌ها و خوک‌ها تبدیل می‌شدند، و دره‌ای از آتش بر آنان شعله‌ور می‌شد، و خداوند نجران و اهل آن را ریشه‌کن می‌کرد، حتی پرنده‌هایی را که بر شاخه‌های درختان بودند؛ و یک سال نمی‌گذشت که همه نصارا نابود می‌شدند.» ر.ک: تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، مبارکفوری، ۸ / ۲۷۸ و ۲۷۹.

۳. برای مثال، پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را گرد آورد و در موقعیت‌ها و مناسبت‌های گوناگون، برای همه مسلمانان بیان می‌کرد که او ﷺ در صلح و جنگ با آن‌هاست. فرمود: «من با کسی در جنگم که با شما در جنگ باشد، و با کسی در صلح هستم که با شما در صلح باشد.» سنن ترمذی، ۵ / ۶۵۶؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳ / ۱۴۹؛ و نیز دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هرکس مرا دوست بدارد و این دو و پدر و مادرشان

به‌همراه پدر و مادر و برادرش آشکار ساخت. برخی از این رویدادها به‌صراحت در قرآن آمده‌اند و برخی دیگر در سنت قطعی تأیید شده‌اند.

حسین (علیه السلام) از نظر خلقت و خلق‌و‌خو شباهت بسیاری به جد بزرگوارش داشت. از نظر ظاهری (شکل و شمایل)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمود:

«هرکس دوست دارد به شبیه‌ترین مردم از گردن تا صورت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگاه کند به حسن بن علی نگاه کند؛ و هرکس دوست دارد به شبیه‌ترین مردم از گردن تا پاشنه پا - از نظر خلقت و رنگ - به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگاه کند به حسین بن علی بنگرد.»^۱

«از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل شده است که می‌گفت: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشستند بود که حسن (علیه السلام) آمد. وقتی نگاهش به او افتاد، گریست. فرمود: «بیا نزد من، ای فرزندانم.» و او را نزدیک خود آورد و بر ران راستش نشانده. سپس حسین (علیه السلام) آمد و چون نگاهش به او افتاد، گریست. فرمود: «بیا نزد من، ای فرزندانم... (سپس فرمود): اما حسین، او از من است و او پسر من و فرزند من است، و بهترین خلق پس از برادرش است؛ او امام مسلمانان است، سرپرست مؤمنان، جانشین پروردگار جهانیان، پناه فریادخواهان، پناهگاه پناهجویان، و حجت خدا بر تمام آفریدگان است. او سرور جوانان بهشت و دروازه نجات امت است. فرمان او فرمان من است، و اطاعت از او اطاعت از من است؛ هرکس از او پیروی کند از من است و هرکس نافرمانی‌اش کند از من نیست. من وقتی به او نگریم، آنچه را پس از من بر او خواهد گذشت به یاد آوردم؛ گویی او را می‌بینم که به حرم من و قبر من پناه آورده است، ولی پناه داده نمی‌شود؛ پس او را در رؤیایش در آغوش می‌گیرم، به او فرمان می‌دهم که از شهر هجرت کند و او را به شهادت بشارت می‌دهم. پس او از مدینه کوچ می‌کند و به سرزمین شهادت و محل به خاک افتادش می‌رود، به سرزمین کربوبلا، و مرگ و نیستی. گروهی از مسلمانان او را یاری خواهند کرد؛ آنان سروران شهدای امت

۱. دوست ندارد، در قیامت با من در درجه من خواهد بود.» مسند احمد، ۱ / ۷۷؛ سنن ترمذی، ۵ / ۳۰۵.

چون خدا و رسولش چنین خواسته‌اند! ۲۳

من در روز قیامت‌اند. گویی او را می‌بینم که تیری به پیکرش اصابت کرده، از اسب بر زمین افتاده و بی‌جان افتاده است؛ سپس مظلومانه، همچون گوسفندی، سر بریده می‌شود.» سپس رسول خدا ﷺ گریست و اطرافیان‌ش نیز گریستند، و صدای شیونشان بلند شد. آنگاه رسول خدا ﷺ برخاست، درحالی که می‌فرمود: «خدایا، از آنچه اهل بیت من پس از من خواهند کشید، به تو شکایت می‌برم.» سپس به خانه‌اش رفت.»^۱

این خلاصه‌ای بود از برخی ویژگی‌هایی که خداوند به‌طور خاص به حسین (علیه السلام) عطا کرده است، و در اینجا تنها آنچه را از جانب جدش رسول خدا - آن گرامی‌ترین آفریده خدا - صادر شده است آوردیم؛ اما آنچه از آل محمد - آن اوصیای بعد از پیامبر (علیه السلام) - در حق حسین (علیه السلام) صادر شده، بسیار فراوان و گسترده است و همه می‌توانند به مطالبی که در این خصوص روایت شده است مراجعه کنند. اما درباره بزرگداشت روز حسین و مصیبت او، این مسئله از همان لحظه‌هایی آغاز شد که نخستین اشک‌ها بر گونه‌های رسول خدا ﷺ جاری گردید، و با گریه و اندوه پدر و مادرش، علی و فاطمه (علیهما السلام)، و با جمله برادرش حسن (علیه السلام) ادامه یافت که فرمود: «هیچ روزی چون روز تو نیست، ای اباعبدالله.» تا به آنچه امامان از نسل حسین (علیه السلام) در بزرگداشت روز او، برپایی مراسم عزاداری برای مصیبتش و زنده نگاه داشتن یاد او انجام دادند رسید؛ چنان‌که در بخش‌هایی از «مجموعه روز حسین» - که در اینجا درصدد معرفی آن هستیم - به آن پرداخته شده است.

و ما نیز با تأسی به آنان و در مسیر راه و هدایتشان، به «روز حسین» توجه ویژه‌ای مبذول می‌داریم.

چرا حسین؟

چون او ذبیح الله است!

برخی از ابعاد این حقیقت را می‌توان با تأمل در نکات زیر بهتر درک کرد:

تمام مخلوقات نتیجه ترکیب نور و ظلمت‌اند

ما در عالم امتحان دوم زندگی می‌کنیم، که پایین‌ترین مرتبه و کمترین بهره را از وجود دارد، و به همین دلیل آن را «عالم دنیا» می‌نامند.

از نظر علمی: ما روی سیاره‌ای زندگی می‌کنیم که به دور خورشید می‌چرخد، در منظومه‌ای به نام منظومه شمسی، و این منظومه بخشی از یک کهکشان است که میلیون‌ها خورشید و ستاره و سیاره را در خود دارد؛ و کهکشان ما با هرآنچه در آن است، خود بخشی از یک خوشه کهکشانی است که هزاران کهکشان و خوشه‌های دیگر را شامل می‌شود؛ و این وضعیت به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند. در نتیجه، زمینی که ما بر آن زندگی می‌کنیم فقط ذره‌ای بسیار کوچک و ناچیز و تقریباً غیرقابل ذکر در برابر این جهان وسیع است!

از نظر دینی: جهان ما که زمین را در خود جای داده، تنها قطره‌ای است که در عالم محیط به آن قرار دارد؛ پس این جهان (با هرآنچه در آن است) در مقایسه با وسعت آسمان اول، همچون قطره‌ای در برابر اقیانوس است؛ یا بنا بر بیان روایت همچون حلقه‌ای و ذره‌ای در بیابان. و آسمان اول با هرآنچه در آن است، و تمامی هستی مادی که در زیر آن قرار دارد، در برابر وسعت آسمان دوم تنها قطره‌ای است؛ و آسمان دوم نیز در برابر آسمان سوم همین

وضعیت را دارد؛ و سومی نیز قطره‌ای است در برابر چهارمی؛ و چهارمی قطره‌ای در برابر پنجمی؛ و پنجمی قطره‌ای در برابر ششمی؛ و ششمی با تمام گستره و محتویاتش از آسمان‌ها و عوالم تحت آن، قطره‌ای است در برابر آسمان هفتم؛ و آسمان هفتم در مقایسه با «کرسی» تنها یک قطره است؛ و کرسی قطره‌ای است در برابر «عرش»؛ و عرش قطره‌ای است در برابر «عرش اعظم»؛ و عرش اعظم قطره‌ای است در برابر «نزدیک‌ترین حجاب»^۱ که میان خدا و خلق است؛ و این حجاب با تمام عظمت وجودی‌اش که همهٔ عوالم زیرین را در بر گرفته (و هیچ‌چیز از عوالم خلقت بیرون از آن نیست)، در برابر وجود خداوند هیچ وجود حقیقی ندارد؛ بلکه وجود آن تنها از سر تفضل و اعتبار خداوند سبحان است.

خلاصه: هرآنچه جز خداست - از نزدیک‌ترین حجاب و پایین‌تر از آن - وجودش آمیخته‌ای از «نور و ظلمت» است؛ و علت وجود ظلمت آن است که «مخلوق» است؛ و هیچ موجودی نیست که به‌طور کامل نورانی و عاری از ظلمت باشد، غیر از خودِ خداوند متعال.

از هشام‌بن سالم نقل است که می‌گوید: «نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم. به من فرمود: «**آیا خدا را توصیف می‌کنی؟**» گفتم: «بله.» فرمود: «**بگو.**» گفتم: «او شنوای بیناست.» فرمود: «**این خصوصیتی است که مخلوقات نیز در آن شریک‌اند.**» گفتم: «پس چگونه او را توصیف کنیم؟» فرمود: «**او نوری است که در آن ظلمتی نیست؛ حیاتی است که در آن مرگی نیست؛ دانشی است که در آن جهلی نیست؛ و حقی است که در آن باطلی نیست.**» پس من از نزد ایشان خارج شدم درحالی‌که آگاه‌ترین مردم به توحید بودم.»^۲

این جهانی که ما در آن به سر می‌بریم، جهانی است آکنده از تاریکی و حجاب‌ها و غفلت از خدا؛ اما خداوند - به سبب رحمت بی‌پایانش - اراده کرد تا برای بندگان سرگشته و غافل خود نشانه‌هایی در مسیر قرار دهد و ایستگاه‌هایی نورانی برپا کند که خلق را آگاه کنند و خداوند

۱. الحجاب الأقرب

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۴۶.

سبحان را به یادشان بیاورند؛ پس از آن که آن‌ها به سبب انس و اشتغال به دنیا و شهوات، از ذکر او سبحان غافل شده بودند.

این نشانه‌ها و ایستگاه‌های یادآوری، فقط به این دلیل در این دنیای تاریک، نورانی‌اند که - در حقیقت - تجلیاتی از حقایق ملکوتی قدسی هستند.

نشانه‌ها و ایستگاه‌های نور در تاریکی

رسالت‌های الهی و فرستادگان خدا و تعالیمی که آورده‌اند همه اساساً بر پایهٔ ابراز همین نشانه‌ها و ایستگاه‌های الهی بنا شده‌اند؛ به دلیل اهمیت بسیاری که در روشن کردن راه عبور با سلامت به جهان دیگر دارند، و نبود این نشانه‌ها و ایستگاه‌ها به معنای انتشار تاریکی محض در دنیای امتحان خواهد بود؛ و این یعنی هلاکت و نابودی قطعی؛ چراکه در این صورت دیگر راهی برای رسیدن به دروازهٔ عبور به سوی نجات و رهایی باقی نمی‌ماند.

* نشانه‌ها: خلفای الهی (امامان، رسولان، و انبیا)؛

* ایستگاه‌ها: جایگاه‌های یادِ خدا، و آنچه در تعالیم خلفای خدا وارد شده است؛ مانند بیت‌الله‌الحرام (خانهٔ خدا یا کعبه)، مسجدها، بارگاه‌های معصومین علیهم‌السلام، نماز، روزه، حج، و مانند این‌ها.

از وُشاء نقل است که می‌گوید: از امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ این سخن خداوند متعال پرسیدم:

﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (و نشانه‌هایی؛ و با ستاره راه می‌یابند). فرمود: «ما این

نشانه‌ها هستیم؛ و ستاره، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.»^۱

برای نمونه، «نماز» ایستگاهی برای یادآوری خداست؛ و تنها زمانی در این دنیای تاریک، نورافشان و یادآور خدا خواهد بود که نمازگزار، حقیقت آن و معانی نهفته در ورای اعمال آن را

در خاطر داشته باشد؛ و بدون توجه به این حقایق و معانی (ماورایی)، از نماز مطلوب جز پوسته‌ای باقی نمی‌ماند؛ و در این حالت، اعمال نماز تفاوت چندانی با برخی حرکات و تمرین‌های ورزشی که از نظر ظاهری شبیه آن‌هاست، نخواهد داشت! و مقصود بنده از این «حقایق» همان است که در سخنان معصومین (علیهم السلام) آمده است.^۱

روی آوردن به خدا در نماز، حقیقت آن است؛ و از نماز به اندازه‌ای پذیرفته می‌شود که

۱. همچون سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام): «روایت شده است که جابر بن عبدالله انصاری گفت: با مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم؛ مردی را دیدم که ایستاده نماز می‌خواند. به او فرمود: «ای مرد، آیا تأویل نماز را می‌دانی؟» گفت: «ای مولای من، آیا برای نماز تأویلی غیر از عبادت وجود دارد؟» فرمود: «بله، قسم به آن که محمد (صلی الله علیه و آله) را به نبوت فرستاد، خداوند پیامبرش را به امری نفرستاد مگر آن که برای آن تشابه و تأویل و تنزیلی وجود داشت، و همه آن‌ها به عبادت دلالت می‌کنند.»

گفت: «ای مولای من، مرا بیاموز که آن‌ها چیستند؟» فرمود: «تأویل تکبیر نخستین تو تا احرامت این است که در دل خود خطور دهی که وقتی می‌گویی "الله اکبر"، یعنی خداوند بزرگ‌تر از آن است که با ایستادن یا نشستن توصیف شود؛ و در تکبیر دوم: از این که با حرکت یا ایستادن توصیف شود؛ و در سوم: از این که دارای جسم باشد یا به چیزی شبیه شود یا با چیزی قیاس شود؛ و در چهارم: از این که او را أعراض در بر گیرند یا بیماری‌ها به او برسند؛ و در پنجم: از این که با جوهر یا عرض توصیف شود یا در چیزی حلول کند یا چیزی در او حلول نماید؛ و در ششم: از این که آنچه بر مخلوقات حادث می‌شود، مانند زوال و انتقال و دگرگونی از حالی به حالی دیگر بر او نیز جایز باشد؛ و در هفتم: از این که حواس پنج‌گانه در او راه یابد. تأویل خم کردن گردن در رکوع آن است که در دل خود بگذرانی؛ به تو ایمان آورده‌ام، حتی اگر گردنم را بزنی؛ و تأویل سر بلند کردن از رکوع آن هنگام که می‌گویی: «سمع الله لمن حمده، الحمد لله رب العالمین» این است که: او کسی است که مرا از نیستی به هستی آورد.

تأویل سجده اول آن است که در حال سجده به دلت بگذرد: از آن (خاک) مرا آفریدی؛ و بلند کردن سر یعنی: و از آن بیرونم آوردی؛ و سجده دوم: و در آن مرا بازمی‌گردانی؛ و بلند کردن سر: و بار دیگر مرا از آن بیرون خواهی آورد.

تأویل نشستن روی پهلوی چپ و بالا گرفتن پای راست و نهادن آن بر پای چپ، آن است که در دلت خطور کند: خدایا، من حق را برافراشتم و باطل را می‌راندم. تأویل تشهد: تجدید ایمان، بازگشت به اسلام و اقرار به رستاخیز پس از مرگ است. تأویل قرائت «تحتیات»: تمجید و بزرگداشت پروردگار سبحان و تنزیه اوست از آنچه ستمگران گفته‌اند و منحرفان به او نسبت داده‌اند.

تأویل گفتن: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»: رحمتی است از سوی خداوند سبحان؛ و معنایش این است که این امان و امنیتی است برای شما از عذاب روز قیامت. «سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «کسی که تأویل نمازش را این گونه نداند نمازش ناقص و ناتمام است.» مستدرک الوسائل، نوری، ۴ / ۱۰۷ و ۱۰۸.

نمازگزار رو به خدا داشته باشد.^۱

روزه و سایر عبادات و تعالیم دینی نیز همین‌گونه‌اند؛ چراکه «پشت هر حقی، حقیقتی نهفته است که به آن اشاره دارد و آن را حکایت می‌کند.» امام صادق (علیه السلام) فرموده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بر هر حقی، حقیقتی است؛ و بر هر درستی، نوری است.»^۲

حقیقت حج (برای نمونه)

حج عبادت و آیینی الهی است که خداوند آن را در دین خود، در همه رسالت‌هایش تشریح کرده است، تا آن‌که به رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) رسید؛ و او اعمال و چگونگی انجام آن را تعیین و تبیین نمود.

زراره گفت: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «فدای شما شوم، چهل سال است از شما درباره مسائل حج می‌پرسم و شما پاسخ می‌دهید.» فرمود: «ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال پیش از آدم به سویس حج به جا می‌آوردند، می‌خواهی مسائلی را در چهل سال به‌طور کامل بدانی؟»^۳

حج از مجموعه‌ای از اعمال مشخص و واضح تشکیل شده، اما آنچه برای بیشتر مسلمانان روشن نیست، حقایقی است که در ورای این اعمال نهفته است! و به‌جهت رعایت انصاف عرض می‌کنم: بی‌اطلاعی حاجی از این حقایق، بی‌تردید حج او را ناقص خواهد کرد. کعبه، برای مثال، بنایی است ساخته‌شده از سنگ‌هایی که از نظر مادی هیچ تفاوتی با سایر

۱. از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل است که می‌فرمود: «وقتی در نماز احرام بستی، با تمام توجه به آن روی آور؛ زیرا اگر تو به نماز روی آوری، خداوند نیز به تو رو خواهد کرد؛ و اگر روی بگردانی، خدا نیز از تو روی خواهد گرداند. پس چه‌بسا از نمازی که به جا آورده می‌شود، فقط نصف یا یک‌سوم یا یک‌چهارم یا یک‌ششم آن بالا برده می‌شود؛ به اندازه توجهی که نمازگزار به نماز دارد؛ و خداوند به [قلب] غافل چیزی عطا نمی‌کند.» مستدرک الوسائل، نوری، ۴ / ۱۰۹.

۲. کافی، کلینی، ۱ / ۶۹.

۳. وسائل الشیعة (آل‌البیت)، حر عاملی، ۱۱ / ۱۲.

سنگ‌هایی که مردم با آن‌ها خانه می‌سازند ندارند. سجده در برابر کعبه یا طواف به دور آن، بدون دانستن این که این عمل به چه چیزی اشاره دارد و نیز سجده و طواف به صورت نمادین به چه چیزی اشاره می‌کنند، در دل حاجی (و حتی دیگران) پرسش‌های بسیاری ایجاد می‌کند، و این در حالی است که او سجده می‌کند و طواف می‌نماید!

اگر کسی سنگی را مقدس بشمارد (بدون آن که درک کند در وراى آن سنگ، حقیقتی قرار دارد که به‌طور نمادین به آن اشاره می‌کند) چگونه می‌تواند به کسی که - برای نمونه - گاوی را مقدس می‌داند اعتراض کند؟! حال آن که «گاو» یک موجود زنده است و بدون شک از سنگ جایگاه بالاتری دارد!

- آیا معقول است که خداوند متعال به سجده برای سنگ و طواف به دور آن امر کند، بی‌آن که حقیقتی ژرف در وراى آن نهفته باشد؛ حقیقتی که آن سنگ به‌طور نمادین به آن اشاره کند؟

- چرا «کعبه» مشخصاً چهارگوش است (یعنی به شکل مربع است و چهار زاویه دارد) و نه شکلی هندسی دیگر؟

- چرا میان صفا و مروه سعی می‌کنی؟ و چرا در بخشی از آن مسیر با شتاب حرکت می‌کنی؟

- چرا در عرفات در گرمای نیمروز در دامنه کوهی می‌ایستی، و سپس شب‌هنگام تا صبح از آن جا به سوی مُزدلفه پایین می‌آیی؟

- چرا در مینا می‌مانی و اعمال آن را انجام می‌دهی: رمی، قربانی، و آنگاه حلق (تراشیدن سر)؟

- بلکه اساساً: چرا لباس‌های معمول خود را درمی‌آوری و تنها دو جامه ساده می‌پوشی و با آن‌ها به حالت احرام درمی‌آیی؟

در بهترین حالت، کسی که از حقایق اعمال حج بی‌اطلاع است این‌گونه پاسخ می‌دهد:
خداوند چنین دستور داده است!

اما: چرا؟ با چه هدفی؟ این اعمال به چه حقایقی اشاره دارند؟ خداوند از طریق این مناسک می‌خواهد چه چیزی به ما بفهماند و بیاموزد؟

فرد ناآگاه هیچ پاسخ روشنی ندارد، جز این که اعمالی عبادی انجام داده که مأمور به انجامشان بوده، بدون آن که چیزی از هدف یا حقیقت آن را دریابد! و این یعنی - به معنای کامل کلمه - فقط یک «پوسته»!

انجام عبادت بدون شناخت حقایق و معنایی که آن عبادت به‌طور نمادین به آن‌ها اشاره دارد و باید در جان عبادت‌کننده محقق شود، آن عبادت را به چیزی تبدیل می‌کند که هیچ روحی در آن نیست؛ بلکه به‌مثابه امری خواهد بود که پیش از تولد و تحقق، حکم مرگ درباره‌اش صادر شده است! و در نتیجه، در این صورت انتظار اثرگذاری و بازتاب معنوی و مثبت از چنین عبادتی، انتظاری نادرست خواهد بود؛ درحالی که پیش از عبادت باید معرفت حاصل شده باشد؛ و حتی ما اساساً برای «شناخت و معرفت» آفریده شده‌ایم، نه چیز دیگر!

امام صادق علیه السلام به حج رفت. یکی از منکران خدا با ایشان روبه‌رو شد و از امام اجازه خواست پرسشی بپرسد. حضرت اجازه داد. او گفت: «تا کی این خرمن را لگدمال می‌کنید، به این سنگ پناه می‌برید، این خانه آباد شده با خشت و گل را می‌پرستید، و گرد آن چنان هروله‌کنان می‌روید که شتر رم کرده می‌دود؟!»^۱

قطعاً کسانی که تنها در سطح پوسته عبادت قرار دارند، توان پاسخ‌گویی به چنین پرسش‌هایی را ندارند!

اما امام صادق و پدران و فرزندانش علیهم السلام پاسخ داده و حقایقی را که اعمال حج به آن‌ها اشاره دارند، برای جویای حق و حقیقت با تفصیل و توضیح کامل بیان کرده‌اند.^۲

۱. کافی، کلینی، ۴ / ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. نمونه‌ای از بیان اهل بیت علیهم السلام: «زمانی که مولای ما زین العابدین علیه السلام از حج بازگشت، شبلی به استقبال ایشان آمد.

حضرت به او فرمود: «ای شبلی، حج به جا آوردی؟» گفت: «آری، ای پسر رسول خدا.» حضرت فرمود: «آیا هنگام رسیدن به میقات، جامهٔ دوخته را از تن درآوردی و غسل کردی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا آن هنگام که به میقات رسیدی، آیا نیت کردی که جامهٔ معصیت را از تن بیرون آوری و لباس طاعت را بپوشی؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام بیرون آوردن لباس دوخته، نیت کردی که خود را از ریا، نفاق و فرو رفتن در شبهات رها سازی؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام غسل، نیت کردی که خود را از گناهان و خطاها شست و شو دهی؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه به میقات وارد شده‌ای، نه لباس دوخته را از تن درآورده‌ای، و نه غسل کرده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا پاک شدی، احرام بستنی و نیت حج کردی؟» گفت: «بله.» فرمود: «هنگام پاک شدن و احرام، آیا نیت کردی که با نور توبه‌ای خالصانه برای خدای متعال خود را پاک ساخته‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «هنگام بستن احرام، آیا نیت کردی که هر آنچه خداوند عزوجل حرام کرده است، بر خود حرام بداری؟» گفت: «نه.» فرمود: «و هنگامی که نیت حج بستنی، آیا نیت کردی که هر پیوند و وابستگی‌ای را جز برای خدا گسسته‌ای؟» گفت: «نه.» حضرت فرمود: «پس نه پاک شده‌ای، نه احرام بسته‌ای، و نه نیت حج کرده‌ای!»

به او فرمود: «آیا وارد میقات شدی، دو رکعت نماز احرام خواندی و لبیک گفتی؟» گفت: «بله.» فرمود: «هنگام ورود به میقات، آیا نیت زیارت داشتی؟» گفت: «نه.» فرمود: «آنگاه که دو رکعت نماز خواندی، آیا نیت کردی که با برترین اعمال، یعنی نماز - که بزرگ‌ترین حسنه‌های بندگان است - به خدا نزدیک شوی؟» گفت: «نه.» فرمود: «و هنگامی که لبیک گفتی، آیا نیت کردی که در برابر خداوند سبحان به هر طاعتی زبان بگشایی و از هر معصیتی خاموش بمانی؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه به میقات وارد شده‌ای، نه نماز گزارده‌ای، و نه لبیک گفته‌ای!»

سپس فرمود: «آیا به حرم وارد شدی، کعبه را دیدی و نماز خواندی؟» گفت: «بله.» فرمود: «هنگامی که وارد حرم شدی، آیا نیت کردی که هر غیبتی از مسلمانان اهل اسلام را بر خود حرام گردانی؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام رسیدن به مکه، در دلت نیت کردی که به‌سوی خدا آمده‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه به حرم وارد شده‌ای، نه کعبه را دیده‌ای، و نه نماز گزارده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا طواف کردی، ارکان خانه را لمس کردی، و سعی انجام دادی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا هنگام سعی، نیت داشتی که به‌سوی خدا گریخته‌ای، و دانای رازها این نیت را از تو پذیرفته است؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه طواف کرده‌ای، نه ارکان را لمس کرده‌ای، و نه سعی انجام داده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا حجراً لأسود را بوسیدی، کنار مقام ابراهیم (علیه السلام) ایستادی، و دو رکعت نماز خواندی؟» گفت: «بله.» در این هنگام حضرت علیه‌السلام فریادی زد که نزدیک بود جان از تنش جدا شود، سپس فرمود: «آه، آه!» سپس فرمود: «کسی که حجراً لأسود را لمس کند مانند آن است که دست در دست خدا نهاده است؛ پس ای بیچاره، دقت کن اجر آنچه حرمتش را بزرگ شمرده‌اند تباه نکنی و این مصافحه را با مخالفت [و گناه] ضایع نسازی؛ و [مبادا] حرام را بگیری، همانند گناهکاران!»

سپس فرمود: «آیا هنگام ایستادن نزد مقام ابراهیم، نیت کردی که برای هر طاعتی پایدار بایستی و از هر معصیتی کناره‌گیری کنی؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام خواندن آن دو رکعت نماز، نیت داشتی که به نماز ابراهیم علیه السلام اقتدا کرده‌ای و با نمازت بینی شیطان را به خاک مالیده‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه حجر را لمس کرده‌ای، نه نزد مقام ایستاده‌ای، و نه نماز گزارده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا به چاه زمزم نظر افکندی و از آب آن نوشیدی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا نیت کردی که به طاعت نظر افکنده‌ای و از معصیت دیده فروبسته‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه نظر کرده‌ای، و نه نوشیده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا بین صفا و مروه سعی کردی و بین آن دو رفت‌وآمد نمودی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا نیت کردی که میان خوف و رجا در حرکت هستی؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه سعی کرده‌ای، نه رفت‌وبرگشتی بین صفا و مروه داشته‌ای!»

سپس فرمود: «آیا به مینا رفتی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا نیت کردی که مردم را از زبان و دل و دست خود در امان بداری؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس به مینا نرفته‌ای!»

سپس فرمود: «آیا در عرفه ایستادی، از کوه رحمت بالا رفتی، و وادی نمره را شناختی و نزد نشانه‌ها و جمرات دعا کردی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا در عرفه، شناخت خداوند و معرفت حقایق و اسرار را به دست آوردی، و دانستی که خداوند پیرونده‌ات را گرفته و به نیت و درونت آگاه است؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام بالا رفتن به کوه رحمت نیت داشتی که خداوند بر هر مرد و زن مؤمن رحم می‌آورد و سرپرستی‌شان می‌کند؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا در نمره نیت کردی تا خودت عامل نباشی، دیگران را به کاری امر نکنی، و نهی نکنی مگر آن‌که خود بازایستی؟» گفت: «نه.»

فرمود: «آیا هنگام ایستادن نزد نشانه‌ها، نیت کردی که این نشانه‌ها به طاعت تو گواهی می‌دهند و همانند نگهبانان آسمانی آن را حفظ می‌کنند؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه در عرفه ایستاده‌ای، نه از کوه رحمت بالا رفته‌ای، نه نمره را شناخته‌ای، نه دعا کرده‌ای، و نه نزد نشانه‌ها توقف کرده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا بین دو نشانه گذشتی و پیش از آن دو، دو رکعت نماز خواندی؟ در مزدلفه راه رفتی، سنگ‌ریزه‌ها را برداشتی، و از مشعرالحرام گذشتی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا هنگام نماز، نیت کردی که این نماز، نماز شکر در شب دهم است که هر سختی را می‌زداید و راه را هموار می‌سازد؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام راه رفتن میان دو نشانه و پرهیز از عدول به راست و چپ، نیت کردی که هرگز از دین حق نه با دل، نه با زبان، و نه با اعضا و جوارحت منحرف نشوی؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا در مزدلفه، هنگام برداشتن سنگ‌ها نیت کردی که با آن‌ها گناهان و جهل را از خود دور کرده‌ای و علم و عمل را در خود استوار نموده‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام گذر از مشعرالحرام نیت کردی که دل خود را به شعور اهل تقوا و ترس از خدا آراسته‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس نه از آن دو نشانه گذشته‌ای، نه نماز گزارده‌ای، نه در مزدلفه راه رفته‌ای، نه سنگ برداشته‌ای، و نه از مشعرالحرام عبور کرده‌ای!»

سپس فرمود: «آیا به مینا رسیدی، جمره را رمی کردی، سرت را تراشیدی، قربانی‌ات را ذبح کردی، در مسجد خیف

برخی از این اشارات عبارت‌اند از:

کعبه، تصویری از «بیت المعمور» و «ضِراح» است

- «ضِراح»: حقیقت کعبه در آسمان ششم است.

- «بیت المعمور»: حقیقت کعبه در آسمان چهارم است.

آنچه در عالم ما رخ می‌دهد، عبارت است از تجلی، بازتاب یا تمثیلی از حقایق علوی. برای نمونه، اعتراضی که در برابر هر خلیفه خدا (امامان، رسولان و انبیا) هنگام بعثت هر خلیفه الهی رخ داده و می‌دهد، صورتی دارد که [پیش‌تر] در عوالم بالایی اتفاق افتاده است؛ که با اعتراض فرشتگان بر تنصیب آدم (علیه السلام) جلوه‌گر شد، سپس آن‌ها متوجه خطای خود شدند و خواستار توبه شدند. پس خداوند «ضِراح» را در آسمان ششم و «بیت المعمور» را در آسمان چهارم برای آنان قرار داد، تا فرشتگان به‌عنوان کفاره‌ای برای گناه اعتراض گرد آن طواف

نماز خواندی، به مکه بازگشتی و طواف افاضه انجام دادی؟» گفت: «بله.» فرمود: «آیا هنگام رسیدن به منا و رمی جمرات نیت کردی که به هدف رسیده‌ای و خداوند تمام حاجات را برآورده است؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام رمی جمرات نیت کردی که دشمن خود ابلیس را هدف قرار داده‌ای و او را با انجام حج کاملت خشمگین ساخته‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام تراشیدن سر نیت کردی که خود را از پلیدی‌ها و حقوق مردم پاک کرده‌ای و همچون روزی که از مادر زاده شدی پاک شده‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام نماز در مسجد خیف نیت کردی که از هیچ‌کس جز خدا و از گناه خود نمی‌ترسی و به چیزی جز رحمت خدا امید نداری؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام ذبح قربانی نیت کردی که گلوی طمع را بریده‌ای و به حقیقت ورع چنگ زده‌ای، و همانند ابراهیم (علیه السلام) که پسر و میوه دل خود را فدای خدا کرد، تو نیز سنت او را ادامه داده‌ای و به خدا تقرب جسته‌ای؟» گفت: «نه.» فرمود: «آیا هنگام بازگشت به مکه و طواف افاضه، نیت کردی که از رحمت خدا بهره‌مند شده‌ای، به طاعت او بازگشته‌ای، به دوستی‌اش چنگ زده‌ای، واجباتش را به جا آورده‌ای و به او تقرب جسته‌ای؟» گفت: «نه.» حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود: «پس نه به منا رسیده‌ای، نه جمره را رمی کرده‌ای، نه سرت را تراشیده‌ای، نه تُسُک خود را ادا کرده‌ای، نه در مسجد خیف نماز خوانده‌ای، نه طواف افاضه انجام داده‌ای، و نه به خدا نزدیک شده‌ای؛ تو اصلاً حج به جا نیاورده‌ای!» شبلی به گریه افتاد برای آنچه در حج خود فروگذار و کوتاهی کرده بود؛ و از آن پس پیوسته به فراگیری مشغول شد تا آن‌که سال بعد با شناخت و یقین حج به جا آورد. «مستدرک الوسائل، نوری، ۱۰ / ۱۶۶ - ۱۷۲.

کنند؛ و تنزل این تجلیات ادامه یافت تا به عالم ما رسید. پس کعبه، تجلی و صورتی از ضراح و بیت‌المعمور شد، تا بندگان خدا هرگاه خواستند از خطاها و گناهان و اعتراضشان به خلفای خدا توبه کنند، گرد آن طواف نمایند.

مردی شامی پس از پایان طواف خانه خدا از امام صادق علیه السلام درباره سرآغاز پیدایش این خانه پرسید. امام علیه السلام فرمود: «اما سرآغاز این خانه چنین بود که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم). فرشتگان به خداوند عزوجل اعتراض کردند و گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (آیا در آن کسی قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟). پس [خداوند] از آن‌ها روی گرداند، و آن‌ها دریافتند این از خشم اوست؛ پس به عرش او پناه بردند. آنگاه خداوند به فرشته‌ای از فرشتگان فرمان داد تا در آسمان ششم - در برابر عرش او - خانه‌ای برایش قرار دهد که «ضراح» نامیده می‌شود؛ پس آن را برای اهل آسمان قرار داد تا هر روز هفتاد هزار فرشته گرد آن طواف کنند که باز نمی‌گردند و آمرزش می‌طلبند؛ و چون آدم علیه السلام به آسمان دنیا فرود آمد، خداوند به او را فرمان داد که این خانه را مرمت کند، و این [خانه] در برابر همان است؛ پس این را برای آدم و فرزندانش قرار داد، همان‌گونه که آن را برای اهل آسمان قرار داده بود.» گفت: راست گفتی، ای فرزند رسول خدا.»^۱

از محمدبن مروان نقل است که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «با پدرم در حجر [اسماعیل] بودم، درحالی که او ایستاده نماز می‌خواند. در این هنگام، مردی نزد او آمد و نشست. وقتی پدرم از نماز فارغ شد، به او سلام کرد و آن مرد گفت: «سه پرسش دارم که جز تو و مردی دیگر، کسی پاسخ آن‌ها را نمی‌داند.» فرمود: «آن‌ها چه هستند؟» گفت: «به من بگو علت آغاز طواف به دور این خانه چه بود؟» فرمود: «زمانی که خداوند متعال به فرشتگان فرمان داد برای آدم علیه السلام سجده کنند، آنان پاسخ دادند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ (آیا در آن

کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد، حال آن که ما با ستایش تو را تسبیح می‌گوییم و تقدیست می‌کنیم؟) خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). پس خداوند بر آنان خشم گرفت. سپس آن‌ها درخواست توبه کردند؛ پس خداوند به آنان فرمان داد به دور «ضراح» - که همان «بیت‌المعمور» است - طواف کنند؛ و آنان هفت سال به دور آن طواف می‌کردند و برای آنچه گفته بودند، از خداوند متعال طلب آمرزش می‌نمودند. پس از آن، خداوند توبه‌شان را پذیرفت و از آنان راضی شد. این اصل طواف بود. سپس خداوند خانه کعبه را در برابر ضراح قرار داد تا توبه‌گاهی برای گناهکاران از فرزندان آدم و مایه پاک‌ی آنان باشد. «آن مرد گفت: "راست گفتم."»^۱

پایه‌ها و ارکان خانه کعبه به فرمان خداوند بنا نهاده شد. به‌گونه‌ای که تصویری از بیت‌المعمور باشد؛ و هدف از ساخت آن همان هدف برپایی بیت‌المعمور در آسمان بوده است.^۲

۱. کافی، کلینی، ۴ / ۱۸۸.

۲. از محمدبن اسحاق، از امام باقر (علیه السلام)، از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به جبرئیل (علیه السلام) وحی فرستاد: «منم خدای رحمان و رحیم؛ و من به آدم و حوا رحم آوردم، پس از آن که شکایت‌هایشان را نزد من آوردند. پس برایشان خیمه‌ای از خیمه‌های بهشتی فرود آور، و آنان را پس از جدایی از بهشت - با عزتی از سوی من - در آن خیمه گرد آور، که من به آن دو - به خاطر گریه‌ها و تنهایی و وحشتشان در تنهایی - رحم آوردم. خیمه را بر کنار آبراهی که میان کوه‌های مکه است نصب کن.» راوی گفت: و آن آبراه، جایگاه خانه و پایه‌های آن بود که پیش از آدم، فرشتگان آن را بالا برده بودند. پس جبرئیل (علیه السلام) با خیمه‌ای به اندازه ارکان و پایه‌های خانه بر آدم فرود آمد و آن را نصب کرد. سپس جبرئیل آدم را از صفا و حوا را از مروه فرود آورد و هر دو را در آن خیمه گرد آورد.

ستون خیمه شاخه‌ای از یاقوت سرخ بود که نور و درخشش آن، کوه‌های مکه و اطرافش را روشن ساخت؛ و نور آن چنان گسترش یافت که محدوده فعلی حرم را در بر گرفت؛ و هر جا نور آن ستون رسید، خداوند آن را به احترام خیمه و ستون - که از بهشت بودند - «حرم» قرار داد. از این رو، خداوند عزوجل پاداش نیکی‌ها را در حرم دوچندان، و کیفر بدی‌ها را نیز دوچندان مقرر داشت. طناب‌های خیمه از اطراف آن کشیده شد، و محل میخ‌های آن گرداگرد مسجدالحرام کنونی بود. میخ‌های آن از زر ناب بهشتی و طناب‌های آن از رشته‌هایی از ارغوان بود. خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد: «با هفتاد هزار فرشته به آن خیمه فرود بیا، تا آن را از شر شیاطین سرکش نهبانی کنند، با آدم

و پس از طوفان، ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهم‌السلام، به فرمان خدا آن را بر همان پایه‌های پیشین بنا کردند.^۱

انس گیرند و برای تعظیم خانه و خیمه به دورش طواف کنند.» جبرئیل با فرشتگان فرود آمد، و در کنار خیمه حاضر شدند؛ آن را از شر شیاطین حفظ کردند و همانند طوافشان در آسمان به دور بیت‌المعمور، به دور ارکان خانه و خیمه در زمین طواف نمودند. ارکان خانه کعبه در زمین، در برابر بیت‌المعمور در آسمان قرار دارد. سپس خداوند عزوجل به جبرئیل وحی فرستاد: «به‌سوی آدم و حوا فرود آی؛ و آنان را از محل پایه‌های خانه‌ام دور کن، و پایه‌های خانه‌ام را برای فرشتگانم بالا ببر.»

وقتی فرزندان آدم به دنیا آمدند، جبرئیل به‌سوی آدم و حوا فرود آمد؛ آنان را از خیمه بیرون آورد و از جایگاه آبراه و خیمه دور کرد. آدم را بر صفا و حوا را بر مروه قرار داد. آدم گفت: «ای جبرئیل، آیا این دور ساختن و جدایی از سرِ خشم خداست یا رضایت و تقدیر الهی؟» گفت: «این کار از سرِ خشم خدا نبود، بلکه خداوند در کارهایش بازخواست نمی‌شود. ای آدم، آن هفتاد هزار ملکی که خداوند برای انس گرفتن با تو به زمین فرستاده بود و به دور ارکان خانه و خیمه طواف می‌کردند، از خدا درخواست کردند که به‌جای خیمه، خانه‌ای بر همان آبراهه مبارک و در مقابل بیت‌المعمور ساخته شود تا همانند گذشته که در آسمان به دور بیت‌المعمور طواف می‌کردند، اکنون در زمین نیز به دور آن طواف کنند. پس خداوند به من وحی کرد تو را به کناری ببرم و خیمه را بردارم.» آدم گفت: «ما به تقدیر خداوند راضی هستیم و امر او در ما جاری است.» سپس پایه‌های بیت‌الحرام با چهار سنگ بنا نهاده شد: سنگی از صفا، سنگی از مروه، سنگی از طور سینا، و سنگی از کوه سلام، که همان پشت کوفه است. و خداوند به جبرئیل وحی فرمود که خانه را بنا کند و آن را کامل نماید. پس جبرئیل به فرمان خدا آن چهار سنگ را با بال خود از جایگاه‌هایشان بیرون آورد و آن‌ها را در ارکان خانه و بر پایه‌هایی که خداوند تعیین کرده بود قرار داد و نشانه‌های آن را مشخص کرد. سپس خداوند به جبرئیل علیه‌السلام وحی فرستاد که آن را با سنگ‌هایی از کوه ابوقیس کامل کن، و برایش دو در قرار بده: دری شرقی و دری غربی. جبرئیل آن را کامل کرد؛ و چون از آن فراغت یافت، فرشتگان به دورش طواف کردند. هنگامی که آدم و حوا دیدند فرشتگان به دور آن خانه طواف می‌کنند، آن دو نیز برخاستند و هفت شوط (دور) طواف کردند. سپس بیرون آمدند تا چیزی برای خوردن بجویند.» کافی، کلینی، ۴ / ۱۹۵ - ۱۹۷.

۱. از هشام، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «ابراهیم علیه‌السلام در بیابان‌های شام سکونت داشت. پس از آن که فرزندش اسماعیل علیه‌السلام از هاجر به دنیا آمد، ساره به‌دلیل این که خودش فرزندی نداشت دچار اندوه شدیدی شد، و از روی حسادت، ابراهیم را درباره‌ی هاجر آزرده می‌کرد و این کار او را اندوهگین می‌ساخت. ابراهیم شکایت این وضعیت را نزد خدا برد. خداوند تعالی به او وحی فرستاد: به‌راستی مثل زن، مانند دنده‌ای کج است که اگر رهاش کنی، از او بهره می‌بری؛ و اگر بخوای راستش کنی، او را می‌شکنی. سپس به او دستور داد اسماعیل و مادرش را از ساره دور کند. ابراهیم گفت: پروردگارا، به کجا؟ فرمود: به حرم و سرزمین امن من، و نخستین نقطه‌ای که از زمین آفریده‌ام،

یعنی مکه. پس خداوند جبرئیل را به همراه «بُراق» فرستاد. جبرئیل، هاجر و اسماعیل و ابراهیم (علیهم السلام) را بر براق سوار کرد. هرچا ابراهیم به نقطه‌ای خوش منظر و سرسبز می‌رسید که در آن درخت و نخل و زراعت بود، می‌گفت: ای جبرئیل، همین جاست؟ همین جاست؟ جبرئیل پاسخ می‌داد: نه، برو، ادامه بده... تا آن‌که به مکه رسیدند. جبرئیل، او را در محل خانه (کعبه) فرود آورد. ابراهیم (علیه السلام) پیش‌تر با ساره عهد بسته بود که در جایی ساکن نشود و بازگردد. وقتی آن‌ها در آن مکان فرود آمدند، درختی در آنجا بود. هاجر پارچه‌ای را که همراه داشت، روی آن درخت انداخت و در سایه آن نشستند. وقتی ابراهیم آن‌ها را در آنجا گذاشت و قصد بازگشت به سوی ساره را داشت، هاجر به او گفت: «ای ابراهیم، چرا ما را در جایی رها می‌کنی که نه هم‌نشینی هست و نه آب و نه زراعتی؟» ابراهیم پاسخ داد: «همان کسی که به من دستور داد شما را در اینجا قرار دهم، خودش شما را کفایت خواهد کرد.» سپس از آنان جدا شد و رفت. چون به «کُدی» - کوهی در منطقه ذی طوی - رسید، به آنان نگاهی افکند و گفت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» (پرووردگارا، من برخی از فرزندانم را در دژه‌ای بی‌کشت، کنار خانه حرمت‌دار تو ساکن کردم تا نماز را برپا دارند؛ پس دل‌هایی از مردم را به سویشان مایل گردان و از میوه‌ها روزی‌شان ده، شاید شکر گزارند). سپس رفت و هاجر ماند. چون روز بالا آمد، اسماعیل تشنه شد و آب خواست. هاجر در دره در محل سعی برخاست و فریاد زد: «آیا کسی در این دره هست که پاسخ دهد؟» اسماعیل از دید او پنهان شد. هاجر بر کوه صفا بالا رفت؛ سرابی در دره به نظرش رسید و گمان کرد آب است. پس هاجر به درون دره فرود آمد و سعی کرد؛ وقتی به «مسی» رسید، اسماعیل از نظرش پنهان شد. سپس سرابی در ناحیه صفا برایش نمایان شد؛ پس به سوی دره فرود آمد تا آب بجوید. وقتی اسماعیل را ندید، دوباره بازگشت تا به صفا رسید و نگاه کرد، تا آن‌که این کار را هفت بار انجام داد. در شوط (مرتبه) هفتم که بر مرده بود نگاه کرد و دید آب از زیر پای اسماعیل جاری شده است. پس شتافت و اطراف آن را با شن پوشاند؛ زیرا آن آب جاری بود، و او آن را محصور کرد. به همین سبب آن چشمه را «زمزم» نامیدند. قوم جُرهم در منطقه ذی‌المجاز و عرفات ساکن بودند. زمانی که آب در مکه پدیدار شد، پرندگان و حیوانات به سوی آن آب تجمع کردند. قوم جرهم دیدند پرندگان به سوی نقطه‌ای خاص رفت‌وآمد می‌کنند، پس آن‌ها را دنبال کردند تا به زنی و کودکی رسیدند که در آن مکان در سایه درختی نشسته بودند و برایشان آب ظاهر شده بود. به هاجر گفتند: «تو که هستی؟ و این کودک کیست؟» هاجر گفت: «من مادر فرزند ابراهیم خلیل‌الرحمن هستم؛ و این پسر اوست. خداوند به او دستور داده است ما را در این مکان فرود آورد.» گفتند: «آیا اجازه می‌دهی ما در نزدیکی شما باشیم؟» هاجر گفت: «تا وقتی ابراهیم (علیه السلام) بیاید صبر کنید.» وقتی ابراهیم در روز سوم برای دیدن آن‌ها آمد، هاجر گفت: «ای خلیل خدا، مردمی از قوم جرهم اینجا هستند و از تو اجازه می‌خواهند در کنار ما ساکن شوند؛ آیا به آنان اجازه می‌دهی؟» ابراهیم گفت: «آری.» پس هاجر به قوم جرهم اجازه داد و آنان در نزدیکی‌شان خیمه زدند؛ و هاجر و اسماعیل با آنان انس گرفتند. وقتی ابراهیم برای سومین بار به دیدارشان آمد، جمعیت زیادی را در اطرافشان دید و بسیار خوشحال شد. وقتی اسماعیل رشد یافت و بزرگ شد، افراد قوم جرهم هرکدام به او یک یا دو گوسفند بخشیدند؛ و هاجر و اسماعیل با آن‌ها زندگی می‌کردند. وقتی اسماعیل به

هدف نهایی از حج: ولایت خلفای الهی و توبه از اعتراض به آنان

«۷. ... از محمد بن سنان نقل شده است: امام رضا علیه السلام در پاسخ به برخی پرسش‌های من نوشت: «علت طواف به دور خانه خدا آن است که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «من در زمین، جانشینی قرار می‌دهم.» فرشتگان پاسخ دادند: «کسی را در آن قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟» آنان این پاسخ را در برابر خداوند عزوجل گفتند؛ سپس دانستند که مرتکب گناه شده‌اند و پشیمان شدند؛ پس به عرش پناه بردند و استغفار کردند. خداوند متعال خواست بندگان‌ش نیز همین‌گونه عبادت کنند؛ پس در آسمان چهارم خانه‌ای به نام «ضراح» در برابر عرش قرار داد؛ سپس در آسمان دنیا خانه‌ای دیگر

سن مردی رسید، خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان داد خانه (کعبه) را بنا کند.

ابراهیم گفت: «پروردگارا، در کدام سرزمین؟» فرمود: «در همان سرزمینی که قبه‌ای برای آدم علیه السلام نازل کردم و حرم با نور آن روشن شد.» آن قبه‌ای که خداوند برای آدم فرو فرستاده بود همواره پابرجا بود تا این‌که دوره طوفان در روزگار نوح علیه السلام فرارسید؛ و چون دنیا غرق شد، خداوند آن قبه را بالا برد و همه دنیا به زیر آب رفت، جز محل خانه (کعبه). از همین رو آن را «بیت‌العتیق» نامیدند؛ زیرا از غرق شدن در امان مانده بود. وقتی خداوند عزوجل به ابراهیم دستور داد خانه را بنا کند، نمی‌دانست آن را در کدام نقطه بسازد. پس خداوند جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا جایگاه خانه را برای او مشخص کند. خداوند پایه‌های خانه را از بهشت برای او نازل کرد؛ و سنگی که برای آدم نازل شده بود از برف سفیدتر بود، اما وقتی دست‌های کفار به آن رسید، سیاه شد. ابراهیم خانه را ساخت، و اسماعیل سنگ‌ها را از «ذی‌طوی» آورد. خانه را تا ارتفاع نه ذراع بالا برد. سپس جبرئیل جایگاه «حجر» را به او نشان داد؛ ابراهیم آن را بیرون آورد و در جایگاه فعلی‌اش قرار داد. برای خانه دو در ساخت: دری به‌سوی مشرق و دری به‌سوی مغرب. در غربی «مستجار» نامیده می‌شود. سپس بر روی خانه، شاخه‌ها و گیاه «اذخر» [گیاهی خوش‌بو که در حجاز و به‌ویژه در مکه می‌روید] افکند. هاجر نیز پارچه‌ای را که همراه داشت بر در خانه آویخت، و خودش و دیگران زیر آن می‌نشستند. وقتی ابراهیم ساخت خانه را به پایان رساند، به‌همراه اسماعیل حج گزارد. در روز «توبه» (هشتم ذی‌حجه)، جبرئیل بر آن‌ها نازل شد و گفت: ای ابراهیم، برخیز و از آب سیراب شو؛ زیرا در «مینا» و «عرفات» آب نیست؛ و از همین‌رو آن روز را «توبه» نامیدند. سپس جبرئیل او را به منا برد و همان رفتاری را با او کرد که با آدم علیه السلام کرده بود. وقتی ابراهیم از ساخت خانه فراغت یافت، گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَازْرِقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (پروردگارا، این سرزمین را امن قرار بده و ساکنانش را - آنان که به خدا و روز واپسین ایمان آورده‌اند - از میوه‌ها روزی بده). فرمود: از میوه‌های دل‌ها؛ یعنی آن‌ها را در دل‌های مردم محبوب گردان تا برای زیارت به‌سویشان آیند و بازگردند.» تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، ۱ / ۶۰ - ۶۲.

به نام «بیت‌المعمور» در برابر ضراح قرار داد؛ سپس این خانه (کعبه) را در برابر بیت‌المعمور قرار داد. سپس به آدم دستور داد به دور آن طواف کند؛ پس خداوند توبه‌اش را پذیرفت؛ و این سنت تا روز قیامت در فرزندان او جاری شد.»

۸. ... از ابوحمزه ثمالی نقل است که می‌گوید: به حضور ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) وارد شدم، و آن حضرت کنار دری نشسته بود که به مسجد باز می‌شد و مردم را می‌دید که طواف می‌کنند. فرمود: «ای اباحمزه، این‌ها به چه چیز فرمان داده شده‌اند؟» گفت: «نمی‌دانستم چه پاسخ دهم.» فرمود: «به آنان فرمان داده شد که به دور این سنگ‌ها طواف کنند؛ سپس نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما اظهار کنند.»^۱

یعنی بر آنان واجب است همان‌گونه عمل کنند که فرشتگان عمل کردند؛ زیرا طواف آنان به دور بیت‌المعمور و ضراح، به‌عنوان کفاره گناه اعتراض به تنصیب آدم (علیه السلام) بود، و آدم (علیه السلام) نیز به‌عنوان کفاره خوردن از درختی که از خوردن آن نهی شده بود، به گرد آن طواف کرد؛ و بر مخلوقات در زمان هر امام نیز فرض است که هدف از حج برایشان طواف خانه خدا باشد، سپس نزد امام زمان خود بیایند تا ولایت و ایمان خویش را به او عرضه کنند و دین مورد رضای خدا را از او دریافت نمایند؛ و بدین‌سان، آنان به فرشتگان و به پیامبر خدا آدم (علیه السلام) اقتدا کرده‌اند، و دل‌ها و جان‌هایشان پاک می‌شود؛ در غیر این صورت، طواف - بدون تحقق این هدف - صرفاً طواف دور سنگ‌ها خواهد بود.

از ابوحمزه ثمالی، از امام سجاد (علیه السلام) نقل است که می‌گوید: از امام پرسیدم: «چرا طواف، هفت شوط قرار داده شده است؟» فرمود: «زیرا خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «من در زمین جانشینی قرار می‌دهم». فرشتگان در پاسخ گفتند: «آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟» خداوند فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» پیش از آن هیچ‌چیز میان آن‌ها و نور خداوند حائل نبود؛ خداوند آنان را هفت هزار سال از نور خود محروم نمود. پس فرشتگان هفت هزار سال به عرش پناه

بردند. خداوند به آنان رحم آورد و توبه‌شان را پذیرفت، و بیت‌المعمور را برایشان در آسمان چهارم قرار داد و آن را جای بازگشت و محل امنیت ساخت؛ و بیت‌الله‌الحرام را زیر بیت‌المعمور قرار داد و آن را جای بازگشت مردم و محل امنیت گرداند. پس طوافِ هفت شوط بر بندگان واجب شد، به‌گونه‌ای که برای هر هزار سال یک شوط قرار داده شد.^۱

تمام اعمال حج در راستای همین هدف قرار می‌گیرد؛ در جهت رسیدن به همان غایتی که آدم علیه السلام و فرشتگان به آن رسیدند.

از فضیل، از امام باقر علیه السلام نقل است که می‌گوید: «[امام] به مردمی که پیرامون کعبه طواف می‌کردند نگریست و فرمود: «در جاهلیت نیز همین‌گونه طواف می‌کردند؛ حال آن‌که به آنان دستور داده شده بود که به دور آن طواف کنند؛ سپس به‌سوی ما کوچ کنند، ولایت و محبت خود را به ما نشان دهند و آمادگی خود را برای یاری ما اعلام کنند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ (و دل‌هایی از مردم را به‌سوی آنان مایل گردان).^۲

از سدیر نقل است که می‌گوید: امام باقر علیه السلام - درحالی‌که وارد می‌شد و من خارج می‌شدم - دست مرا گرفت، سپس رو به خانه (کعبه) ایستاد و فرمود: «ای سدیر، خداوند مردم را فرمان داده است که نزد این سنگ‌ها بیایند و به دور آن طواف کنند؛ سپس نزد ما بیایند و ولایت خود را بر ما عرضه کنند؛ و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (و همانا من بسیار آمرزنده‌ام برای آن کس که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد، سپس هدایت یابد).» سپس با دست خود به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: «به ولایت ما [هدایت یابد].»^۳

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۲. کلینی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۹۲.

۳. کافی، کلینی، ۱/ ۳۹۲ و ۳۹۳.

قربانی کردن و دلیل آن

یکی از شعائر حج در اعمال «مِنا» ذبح قربانی در روز دهم ذی‌حجه است؛ و این عبادت از جمله شعائری است که جبرئیل آن را به فرمان خدا به آدم (علیه السلام) آموخت: ۱

۱. از عبدالحمید بن ابودیلم، از امام صادق (علیه السلام) نقل است که می‌فرمود: «هنگامی که خداوند تبارک و تعالی اراده کرد توبه آدم (علیه السلام) را بپذیرد، جبرئیل را به سوی او فرستاد. جبرئیل به او گفت: «سلام بر تو ای آدم، ای کسی که بر بلاهایش شکیبایی ورزید و از گناهش توبه کرد؛ همانا خداوند تبارک و تعالی مرا به سوی تو فرستاده است تا مناسکی را که می‌خواهد به واسطه آن‌ها توبهات را بپذیرد به تو بیاموزم.» پس جبرئیل دست او را گرفت و همراهش رفت تا به خانه (کعبه) رسیدند. ابری از آسمان بر او سایه افکند. جبرئیل به او گفت: «با پای خود در همان جایی که این ابر بر تو سایه افکنده است علامت بگذار.» سپس با او حرکت کرد تا به «مِنا» رسید و جای مسجد مِنا را به او نشان داد و آن را مشخص کرد؛ و پس از آن، جایگاه مسجد الحرام را نیز نشانه‌گذاری کرد، همان‌گونه که پیش‌تر جای کعبه را تعیین کرده بود. سپس با او به عرفات رفت و او را در محل وقوف قرار داد و به او گفت: «وقتی خورشید غروب کرد، هفت مرتبه به گناحت اعتراف کن.» آدم نیز چنین کرد؛ و از همین رو آنجا «عرفه» نامیده شد؛ زیرا آدم (علیه السلام) در آنجا به گناه خود اعتراف کرد. پس این سنتی شد در میان فرزندان او که آنان نیز مانند پدرشان به گناهان خود اعتراف کنند و از خداوند عزوجل درخواست توبه کنند، همان‌گونه که پدرشان آدم (علیه السلام) درخواست توبه کرده بود. سپس جبرئیل (علیه السلام) به او دستور داد که از عرفات به سوی مشعر پایین بیاید. در مسیر از کنار هفت کوه عبور کرد. جبرئیل به او فرمان داد بر هر کوه، چهار تکبیر بگوید؛ و آدم نیز چنین کرد.

سپس با او به «جمع» رسیدند، در یک‌سوم شب؛ و در آنجا نماز مغرب و نماز عشا را با هم جمع نمود. از همین رو آن مکان را «جمع» نامیدند؛ زیرا آدم (علیه السلام) در آنجا دو نماز را جمع کرد، و نماز عشا در آن شب، در یک‌سوم شب در همان مکان اقامه شد. سپس جبرئیل به او دستور داد در سرزمین «بطحاء جمع» (مزدلفه) به سجده بخوابد. پس آدم در آنجا به حالت خواب و خشوع افتاد، تا آن‌که صبح طلوع کرد. سپس جبرئیل به او دستور داد بر کوه «جمع» بالا برود، و به او فرمود: وقتی خورشید طلوع کرد، هفت بار به گناحت اعتراف کن و هفت بار از خداوند متعال طلب توبه و آمرزش کن. آدم همان‌گونه که جبرئیل دستور داده بود عمل کرد. این دو بار اعتراف قرار داده شد تا برای فرزندان او سنتی گردد؛ و هرکس وقوف در عرفات را درک نکند، ولی وقوف در جَمَع را دریابد، حَجَّش کامل است. پس آدم از جمع به سوی «مِنا» پایین آمد و در وقت چاشت به «مِنا» رسید. جبرئیل به او دستور داد در مسجد مِنا دو رکعت نماز بخواند. سپس دستور داد به درگاه خداوند متعال قربانی تقدیم کند، تا خداوند آن را بپذیرد و آدم بداند توبه‌اش پذیرفته شده است؛ و این نیز در میان فرزندانش به‌صورت سنتی درآمد. پس آدم (علیه السلام) قربانی تقدیم کرد و خداوند آن را پذیرفت؛ و آتشی از آسمان فرستاد و قربانی آدم را در خود گرفت. جبرئیل به او گفت: «خداوند تبارک و تعالی به تو نیکی کرد؛ زیرا مناسکی

«... پس آدم از «جُمع» (مزدلفه) به‌سوی مینا روانه شد و هنگام چاشت (پس از بالا آمدن خورشید) به مینا رسید. آنگاه به او فرمان داده شد در مسجد مینا دو رکعت نماز به جا آورد؛ سپس به او دستور داده شد که برای خداوند متعال قربانی تقدیم کند، تا خداوند آن را از او بپذیرد و او بداند که خداوند توبه‌اش را پذیرفته است. و این کار به‌عنوان سنتی در میان فرزندان باقی بماند. پس آدم (علیه السلام) قربانی تقدیم کرد و خداوند قربانی او را پذیرفت.»

حاجیان نیز در انجام این مناسک، بی‌تردید، همان عملی را انجام می‌دهند که ابراهیم (علیه السلام) آن هنگام که خواست فرزندش اسماعیل (علیه السلام) را ذبح کند انجام داد؛ سپس خداوند او را با «یک گل وحشی»^۱ فدیهِ داد، و این داستانی معروف است. شایان ذکر است که عمل قربانی و فدیهِ در زمان عبدالمطلب - جد رسول خدا - نیز تکرار شد؛ آن هنگام که او نذر کرده بود یکی از فرزندانش را قربانی کند و خداوند پسرش، عبدالله، پدر رسول خدا، را با صد شتر فدیهِ داد، همان‌گونه که اسماعیل را با یک «گل وحشی» فدیهِ داد. از همین رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود:

را به تو آموخت که به‌واسطه آن توبه‌ات را بپذیرفت، و قربانی‌ات را قبول کرد. اکنون سرت را از روی تواضع در برابر خداوند بتراش، چون قربانی‌ات را بپذیرفته است.» پس آدم در برابر خداوند تبارک‌وتعالی از روی تواضع سر خود را تراشید. سپس جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به‌سوی خانه خدا برد. در مسیر، ابلیس در نزد «جمره عقبه» راه او را بست و گفت: «ای آدم، کجا می‌روی؟» جبرئیل گفت: «ای آدم، او را با هفت سنگریزه بزن و با هر سنگ «تکبیر» بگو.» آدم نیز همان‌گونه که جبرئیل به او گفته بود عمل کرد و ابلیس رفت. در روز دوم، جبرئیل دست او را گرفت و به‌سوی جمره اول برد. باز ابلیس ظاهر شد. جبرئیل گفت: «او را با هفت سنگریزه بزن و با هر سنگ تکبیر بگو.» آدم چنین کرد و ابلیس رفت. سپس ابلیس نزد جمره دوم پدیدار شد و گفت: «ای آدم، کجا می‌روی؟» جبرئیل گفت: «او را با هفت سنگریزه بزن و با هر سنگ تکبیر بگو.» آدم چنین رفت. سپس نزد جمره سوم ظاهر شد و گفت: «ای آدم، کجا می‌روی؟» جبرئیل گفت: «او را با هفت سنگریزه بزن و با هر سنگ تکبیر بگو.» آدم چنین کرد و ابلیس رفت. در روز سوم و چهارم نیز همین‌گونه با ابلیس رفتار کرد تا آن‌که ابلیس رفت. جبرئیل به او گفت: «پس از این مکان دیگر هرگز ابلیس را نخواهی دید.» سپس او را به‌سوی خانه خدا برد و دستور داد هفت شوط به دور خانه طواف کند. آدم چنین کرد. جبرئیل به او گفت: "خداوند تبارک‌وتعالی تو را آمرزیده، توبه‌ات را پذیرفته، و همسرت برای تو حلال شده است." علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۰ و ۴۰۱.

«من فرزند دو قربانی هستم»:

«علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش نقل کرده است که می‌گفت: از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) درباره معنای این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدم: «من فرزند دو قربانی هستم.» فرمود: «منظور اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیه السلام) و عبدالله بن عبدالمطلب. اما اسماعیل، او همان پسر بردباری بود که خداوند به ابراهیم مژده داد: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ﴾ (پس چون به سنی رسید که با او به کار و کوشش برخاست)، یعنی وقتی به سنی رسید که همانند پدرش کار می‌کرد، ابراهیم گفت: ﴿يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾ (ای پسر، من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم؛ پس ببین نظر تو چیست. گفت: ای پدر، آنچه را به آن امر شده‌ای انجام بده) و اسماعیل نگفت: «ای پدر، آنچه دیدی انجام بده»: ﴿سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ (اگر خدا بخواهد، مرا از شکیبایان خواهی یافت). وقتی ابراهیم تصمیم گرفت که او را ذبح کند، خداوند او را با "ذبحی عظیم" فدیہ داد؛ با کوچی سپید و فربه که در سیاهی می‌خورد، در سیاهی می‌نوشتید، در سیاهی نگاه می‌کرد، در سیاهی می‌رفت، در سیاهی بول می‌کرد و در سیاهی سرگین می‌انداخت، و پیش از آن چهل سال در باغ‌های بهشت چرا می‌کرد و از رحم هیچ مادینه‌ای زاده نشده بود؛ بلکه خداوند عزوجل فرمود: «باش، و شد»، تا فدیہ اسماعیل گردد. پس هرآنچه در «مینا» ذبح می‌شود، فدیہ‌ای است برای اسماعیل تا روز قیامت؛ و این یکی از دو ذبیح (قربانی شده) بود. اما قربانی دوم: عبدالمطلب به حلقه دعای خانه کعبه آویخته بود و از خدا خواست به او ده پسر عطا کند، و نذر کرد اگر خداوند دعای او را اجابت کند، یکی از آن‌ها را برای خدا قربانی کند. وقتی فرزندانش به ده نفر رسیدند، گفت: خداوند به وعده‌اش با من وفا کرد، پس من نیز باید به عهدهم با خداوند عزوجل وفا کنم. پس فرزندانش را به کعبه داخل برد و قرعه انداخت. قرعه به نام عبدالله، پدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که محبوب‌ترین فرزندش بود، درآمد. بار دیگر قرعه انداخت؛ باز هم عبدالله آمد؛ و بار سوم نیز همان شد. پس عبدالله را گرفت و حبس کرد و تصمیم گرفت ذبحش کند. قریش گرد آمدند و مانع او از انجام این کار شدند. زنان عبدالمطلب جمع شدند و گریه می‌کردند و فریاد می‌زدند. دخترش عاتکه به او گفت: «ای پدر، آیا در عهد خودت با خداوند

عزوجل درباره کشتن فرزندت خیانت خواهی کرد؟» عبدالمطلب گفت: «ای دخترم، چگونه خیانت کنم، و تو زنی مبارک هستی؟» عاتکه گفت: «نزد آن شترانی که در حرم داری برو؛ میان پسرت و شترها قرعه بینداز و به پروردگارت تقدیم کن تا راضی شود.» عبدالمطلب شترانش را آورد و ده‌تای آن‌ها را جدا کرد. میان عبدالله و شترها قرعه انداخت. قرعه به نام شترها افتاد. قریش آن‌چنان تکبیر گفتند که کوه‌های تهامه از آن به لرزه درآمد. عبدالمطلب گفت: «نه، باید سه بار قرعه بیندازم.» سه بار قرعه انداخت و در هر بار اسم شترها درآمد. وقتی سومین مرتبه انجام شد، زبیر و ابوطالب و خواهرانشان، او را از زیر پاهایش بیرون کشیدند درحالی‌که پوست گونه‌اش که روی زمین چسبیده بود، جدا شده بود. او را در آغوش گرفتند و بلند کردند و او را می‌بوسیدند و خاک از صورتش پاک می‌کردند. عبدالمطلب فرمان داد شترها در «حَزْوَرَه» (تپه‌ای در مکه) قربانی شوند، و هیچ‌کس از گوشت آن‌ها منع نشود؛ و آن‌ها صد شتر بودند.» ...^۱

مسئله «ذبیح» در طرح الهی برای عالم خلقت (یعنی عرش خدا) همچنان مقدر و حتمی است و تاکنون مصداق نهایی آن محقق نشده است؛ زیرا این امر از اسماعیل و نیز از عبدالله (پدر پیامبر) برداشته شد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود: چرا مشیت و نقشه الهی اقتضا کرد عرش خدا (یعنی کل عالم خلقت) با قربانی و ذبیحی عظیم فدیة داده شود؟

پاسخ: این فدیة، کفاره‌ای است برای «تاریکی خلقت»، بیش‌تر بیان شد که هر چیزی غیر از خدا، ترکیبی از نور و ظلمت است، و آثار این ظلمت در عالم خلقت به‌وضوح دیده می‌شود؛ و ازجمله پیامدهای آن غفلت از خدا و اعتراض به اوست، و حتی این ظلمت، منشأ همه بدی‌ها و گناهان و شرارت‌هاست...

وجود مخلوق، به‌طور قطعی مستلزم ظلمت است؛ زیرا ماهیت عالم خلقت، ترکیبی از نور

و ظلمت است. از این رو، این فدیة الهی - یعنی «ذبیح عظیم» - نتیجه حتمی وجود ظلمت است. در نتیجه، «ذبیح» فدیة‌ای است اجتناب‌ناپذیر که حقیقت ماجرای خلقت و ماهیت آن را بازگو می‌کند؛ ماهیتی که - همان‌گونه که دانستیم - وجود ظلمت را در ذات خود دارد. و این یعنی «عرش خدا» (به‌طور کلی خلقت) تنها زمانی پدید می‌آید که پیش شرط قطعی آن - یعنی تقدیم فدیة الهی «ذبح عظیم» - تحقق یابد؛ و بدون آن آفرینشی وجود نخواهد داشت.

از این رو، هرچند مسئله قربانی و ذبیح بودن، از نبی خدا اسماعیل (علیه السلام) و از پدر رسول خدا، عبدالله، دفع شد، اما این امری است که ناگزیر باید تحقق یابد؛ به‌گونه‌ای که باید ذبیحی عظیم وجود داشته باشد که فدایی عرش خدا (عالم آفرینش) شود و ذبح از او دفع نشود. پس «حسین بن علی» (علیه السلام) مصداق حقیقی و کامل‌ترین و برترین برای «ذبح عظیم» گردید؛ همان که خداوند سبحان در کتاب خود [از او] یاد کرده است: ﴿وَقَدَّيْنَا لَهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ﴾ (و او را با ذبیحی بزرگ فدیة دادیم).

از فضل بن شاذان نقل است که می‌گوید: شنیدم امام رضا (علیه السلام) می‌فرمود: «وقتی خداوند عزوجل به ابراهیم (علیه السلام) دستور داد که به‌جای فرزندش اسماعیل، قوچی را که برایش فروفرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد ای‌کاش خود، فرزندش اسماعیل را با دست خویش ذبح می‌کرد و به او دستور داده نشده بود که به‌جای او آن قوچ را قربانی کند، تا آنچه در دل پدری که عزیزترین فرزندش را با دست‌های خود می‌گشود پدید می‌آید، به قلب او نیز وارد شود، و به این ترتیب به بالاترین درجه از ثواب در برابر مصیبت‌ها دست یابد. پس خداوند عزوجل به او وحی فرستاد: «ای ابراهیم، محبوب‌ترین خلق من برای تو کیست؟» گفت: «پروردگارا، در میان مخلوقات کسی نزد من محبوب‌تر از حبیب تو محمد (صلی الله علیه و آله) نیست.» فرمود: «آیا او برای تو دوست‌داشتنی‌تر است یا خودت؟» گفت: «بلکه او برای من دوست‌داشتنی‌تر از خودم است.» فرمود: «فرزند او برایت دوست‌داشتنی‌تر است یا فرزند خودت؟» گفت: «بلکه فرزند او.» فرمود: «آیا کشته شدن فرزند او به‌دست دشمنانش برای تو دردناک‌تر است، یا ذبح فرزندت به‌دست خودت در راه اطاعت من؟» گفت: «پروردگارا، کشته شدن فرزند او به‌دست دشمنان برای قلب من دردناک‌تر است.» گفت: «ای ابراهیم،

یقیناً گروهی که ادعا می‌کنند از امت محمد هستند، پس از او فرزندش حسین را به‌ناحق و از روی ستم و تجاوز خواهند کشت، همان‌گونه که قوچی را ذبح می‌کنند و با این کار خشم مرا [بر خود] واجب می‌گردانند.» ابراهیم علیه السلام از این سخن سخت بی‌تاب شد، دلش به درد آمد و روی به گریه نهاد. آنگاه خداوند عزوجل به او وحی کرد: "ای ابراهیم، بی‌تابی تو را بر فرزندت اسماعیل - اگر او را به‌دست خودت ذبح می‌کردی - با بی‌تابی تو بر حسین و کشته شدن او فدیة قرار دادم، و برای تو بالاترین درجات پاداش اهل ثواب را برای مصیبت‌ها واجب کردم؛ و این همان سخن خداوند عزوجل است: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (و او را با ذبیحی بزرگ فدیة دادیم)."^۱

شاید این تنها دلیلی باشد که بتواند آنچه را در روز عاشورا بر حسین علیه السلام گذشت، توضیح دهد؛ زیرا اگر هدف فقط کشتن او بود، کشته شدن او به‌دست اشرار کفایت می‌کرد و این کار می‌توانست فقط با یک ضربه شمشیر حاصل شود و کار فیصله پیدا کند، اما چرا این همه نیزه زدن‌ها و ضربه‌ها، به‌گونه‌ای که پیکر شریفش همچون شبکه‌ای درهم‌تنیده آکنده از تیرها و نیزه‌ها و ضربات شمشیر شد، تا آنجا که شمار ضربه‌ها و زخم‌ها به صدها رسید؟! و چرا - درحالی‌که کشته شده بود - اسب‌ها بر سینه و بدنش تاخندند، تا جگرگوشه محمد صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا پاره‌پاره شود؟! و چرا خواسته شد که پیکرش چاک‌چاک گردد؟!

هیچ دلیل معقولی برای توضیح این جنایت وجود ندارد، جز آن‌که بگوییم: «ظلمت» بیشترین سپاهیان وحشی خود را بر ضد حسین بسیج کرد، گویی در پی انتقام‌جویی از او بود؛ پس همه آنچه از شرّ و تاریکی در چننه داشتند، بر سر ذبیح خدا و فدیة عرش خدا فرو ریختند.

ذبیح و روستاهای سومری

آنچه تا اینجا بیان شد، ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که «ذبیح (حسین علیه السلام)

بی‌تردید نشانه‌ای بسیار مهم در مسیر رسالت‌های الهی بر این زمین است؛ و حقیقت نیز همین است؛ و اگر رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) اهل بیت خود - از جمله ام سلمه - را بیش از پنجاه سال پیش از واقعه کربلا به دانشی از آنچه بر فرزندش حسین خواهد گذشت، با اطلاع‌رسانی از سوی خداوند، آگاه ساخته است. پس یقیناً این امر تنها به رسول خدا محمد محدود نبوده، بلکه به انبیا و رسولان دیگر نیز تعمیم داده شده است.

از همین رو، ما در برخی از متون دینی، گریه و اندوه انبیای گذشته خداوند را برای حسین (علیه السلام) شاهد هستیم؛^۱ و این یعنی خداوند سبحان آن‌ها را از آنچه بر حسین خواهد

۱ از جمله برای نمونه:

«۱. نقل شده است چون آدم (علیه السلام) به زمین فرود آمد و حوّا را ندید، در زمین به جست‌وجوی او پرداخت. هنگامی که به کربلا رسید، بی‌هیچ سببی اندوهی او را فراگرفت و سینه‌اش تنگ شد؛ و در همان جایی که بعدها حسین (علیه السلام) در آن کشته شد، پایش لغزید و به زمین افتاد و خون از پایش جاری شد. سر به‌سوی آسمان برداشت و گفت: ای پروردگار من، آیا بار دیگر گناهی از من سر زده که به‌خاطرش مرا عقوبت کرده‌ای؟ من تمام زمین را گشتم، ولی هیچ جای دیگر دچار چنین آسیبی نشدم که در این سرزمین بر من وارد شد. خداوند تبارک و تعالی به او وحی فرستاد: ای آدم، گناهی از تو سر نزده، بلکه در این سرزمین فرزند تو حسین (علیه السلام) به‌ناحق کشته خواهد شد؛ و خون تو در موافقت با خون او جاری شد. آدم عرض کرد: پروردگارا، آیا حسین نبی است؟ فرمود: نه، بلکه او فرزند محمد نبی (صلی الله علیه و آله) است...»

۲. و روایت شده است وقتی نوح (علیه السلام) به کشتی سوار شد، تمام زمین را با آن پیمود. چون به کربلا رسید، زمین او را گرفت و نوح ترسید غرق شود. پس پروردگارش را خواند و گفت: خدایا، من سراسر زمین را پیمودم و هیچ‌جا ترس و وحشتی همانند آنچه در اینجا بر من وارد شد نیافتم. جبرئیل (علیه السلام) فرود آمد و گفت: ای نوح، در اینجا حسین (علیه السلام) فرزند محمد، خاتم انبیا، و پسر خاتم اوصیا - کشته خواهد شد. نوح پرسید: ای جبرئیل، چه کسی او را خواهد کشت؟ گفت: قاتل او ملعون هفت آسمان و هفت زمین است. نوح چهار بار او را لعنت کرد؛ و کشتی به راه خود ادامه داد تا به کوه «جودی» رسید و بر آن مستقر شد.

۳. روایت شده است ابراهیم (علیه السلام) سوار بر اسبی در حال عبور از سرزمین کربلا بود. اسب لغزید و ابراهیم افتاد و سرش شکست و از آن خون جاری شد. پس شروع به استغفار کرد و گفت: ای پروردگار من، چه خطایی از من سر زده است؟ جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و گفت: ای ابراهیم، گناهی از تو سر نزده، بلکه در اینجا فرزند خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته خواهد شد؛ و خون تو در موافقت با خون او جاری شد. ابراهیم پرسید: ای جبرئیل، چه کسی او را خواهد کشت؟ گفت: قاتل او ملعون اهل آسمان‌ها و زمین‌هاست؛ و قلم بی‌اذن پروردگار نام او را بر لوح با لعنت نوشت. پس خداوند به قلم

گذشت، باخبر ساخته بود و آنان نیز به نوبه خود این واقعه بزرگ الهی را به قوم خود اطلاع داده و آنان را از «روز حسین» آگاه ساخته بودند. از جمله این انبیا، آدم و نوح و ابراهیم علیهم‌السلام بوده‌اند، و آنان (به خصوص نوح و ابراهیم) در سرزمین و روستاهای سومر زندگی می‌کردند، و آنچه را خداوند به ایشان آموخته بود، در میان آن‌ها منتشر ساختند.

از این رو، کسی که متون سومری را مطالعه کند شباهت بسیاری (و حتی تقریباً تطابقی واضح) میان آنچه برای «دموزی» و خواهرش «جشتی‌اینانا» به زبان سومری سروده شده، با آنچه در عمل برای «حسین» و خواهرش «زینب» به زبان عربی رخ داده است، خواهد یافت! اکنون برخی از متن‌های مربوط به ماجرای کشته شدن «دموزی-تموز» را تقدیم می‌کنم، و از خواننده بیش از این نمی‌خواهم که آن را با فصل‌های مصیبت کربلا، که در محدوده سرزمین سومر روی داده است، و آنچه بر حسین و خواهرش زینب علیها‌السلام گذشته است، مقایسه کند:

«... قلب دموزی غرق در اندوه و اشک است،

از دشت‌های دوردست و وسیع گذشت،

نی را به گردنش آویخت و بختش را با تأسف فریاد زد،

ای دشت‌های پهناور دوردست، گریه‌ام را تکرار کنید...»^۱

پس از آن که جایگاهش را ترک کرد و به سوی دشت‌های دوردست رفت، به یاد مادر اندوهگینش افتاد که پیوسته برای او اشک می‌ریخت، و نیز خواهر غم‌زده‌اش:

«... تا مادرم فریاد شیون و زاری سر دهد،

وحی فرستاد: با این لعنت، شایسته ستایش شدی. آنگاه ابراهیم علیه‌السلام دست‌های خود را بلند کرد و «بیزید» را بسیار لعنت کرد...» العوالم - الإمام الحسين، ص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ ۱۳۲.
۱. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریمر - ولکشتاین، ص ۱۳۲.

تا مادرم (سرتور) فریاد شیون و زاری سر دهد،

تا مادرم که پنج قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،

تا مادرم که ده قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،

آن هنگام که مرا از دست دهد، کسی که به او توجه کند، نخواهد یافت،

و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم مادرم گریان شو،

و تو ای چشم من که در دشت‌ها حیرانی، چونان چشم خواهرم گریان شو...»^۱

در روایات آمده است که فاطمه (علیها السلام) برای حسین (علیه السلام) چنان می‌گریست که اشک‌هایش با
هق‌هق گریه‌اش در هم می‌آمیخت.^۲

دموزی در مسیر خود به دشت، دراز کشید و خوابی دید که نگرانش کرد؛ پس خواست
خواهرش را نزدش بیاورند تا رؤیایش را برای او بازگو کند؛ زیرا او زنی دانشمند بود و تعبیر خواب
می‌دانست:

«او را نزدم بیاورید، او را بیاورید، خواهرم را بیاورید،

جستی اینانا خواهر کوچکم را بیاورید،

آن نویسنده دانا به رمز ارواح را بیاورید،

خواهرم را که معانی کلمات را می‌داند،

آن زن عاقله‌ای که معنای خواب‌ها را می‌داند،

باید با او سخن گویم،

۱. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریم - ولکشتاین، ص ۱۳۲.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۲۰۸.

باید از خوابی که دیده‌ام، باخبرش سازم.»^۱

امام علی بن حسین علیه السلام در وصف عمه‌اش زینب علیها السلام - که از امام حسین علیه السلام کوچک‌تر بود - فرموده است: «زنی دانشمند بدون آن که آموخته باشد؛ و فهمیده‌ای بدون آن که کسی به او فهمانده باشد.»^۲

دموزی خوابش را برای خواهر دانایش تعریف کرد:

«دموزی با خواهرش (جشتی اینانا) سخن گفت:

در مورد خواب، خواهرم، به خوابی که دیده‌ام گوش فرا ده.

اسل در تمام اطراف من می‌روید،

اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،

یکی از آن گیاهان به‌تنهایی ایستاد و سرش را در برابرم خم کرد،

تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند، به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،

در آن باغ گرداگرد من روی زمین، درخت‌های بلند ترسناکی برخاستند،

بر زمین رؤیایم آبی فرو نمی‌ریزد،

کیسه آذوقه‌ام خالی گشته و همه‌چیز آن به تاراج رفت،

جام مقدسم از میخی که به آن آویزان بود افتاد،

عصای چوپان ناپدید شد،

کرکس بره‌ای را با چنگال‌هایش می‌برد،

۱. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریمر - ولکشتاین، ص ۱۳۳.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۶۴.

و باز، گنجشک را از حصار نبین ربود،

خواهرم: ماده‌شترهای کوچک من، غبارآلود ناله سر می‌دهند،

بره‌های اَغْلَم با پاهایی لنگان روی زمین حرکت می‌کنند،

مشک شیر متلاشی شده و خالی است،

جامم خُرد شد،

دموزی دیگر بین زنده‌ها نیست،

اَغْلُ بره‌هایش بر باد هوا رفت.»^۱

وقتی خواهرش خواب را از زبان او شنید، اندوهگین شد و شروع به تعبیر خوابش کرد: اَسَل‌هایی (نی‌هایی) که او دید گروهی از افراد سَفَاک و خون‌ریز بودند که برای کشتن او به او یورش خواهند آورد؛ اما آن یکی که به‌تنهایی ایستاده و سر خود را در برابرش خم کرده بود، او مادرش بود؛ و از آنجا که خواهرش در تمام زندگی هرگز از او جدا نشد، این دو در رؤیا همچون جفتی از اسل‌ها بودند که از یکدیگر جدا نمی‌شوند؛ اما در رؤیا یکی از آن اسل‌ها از جای خود برداشته شد، و این نشانه‌ای بود برای این که یکی از آن دو از عرصه وجود پنهان خواهد شد و از میان خواهد رفت.

خواهرش به تعبیر رؤیای او چنین ادامه داد: پس آن درختان بلند و هراس‌انگیز، آن‌ها بدکارانی هستند که او را به هراس خواهند افکند؛ و اما این که بر زمین خواب و شهادتش هیچ آبی فرو نمی‌ریزد، معنایش این است که خانه‌اش و کسانی که از او نگهداری می‌کردند پس از رفتنش ویران خواهند شد. آری، دموزی ناپدید خواهد شد و کوچ خواهد کرد؛ پس کیسه‌اش در رؤیا خالی شده، جام مقدسش افتاده و شکسته، و عصا و آنچه با آن نیرو می‌گرفت ناپدید

گشته است.

«جستی اینانا گفت:

آه ای برادر من، خوابت را برایم بازگو،

شادمان‌کننده نیست،

اسل در تمام اطرافت می‌روید،

اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،

جمعی از قاتلان کار را بر تو یکسره خواهند کرد،

این خواب توست،

یکی از آن گیاهان به‌تتهایی ایستاد و سرش را در برابرت خم کرد،

او مادر توست،

به‌خاطر تو سرش را خم خواهد کرد،

تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند، به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،

من و تو،

یکی از ما پنهان خواهد شد و از بین می‌رود،

در باغ در گرداگرد زمین اطرافت درختان بلند ترسناک افراشته شدند،

دیوسیرتان تو را خواهند ترساند،

بر زمین رؤیایت آبی فرو نمی‌ریزد،

أغُل بره‌ها ویران خواهد شد،

شیاطین عرصه را بر تو تنگ خواهند کرد.»^۱

دشمنان عرصه را بر حسین (علیه السلام) تنگ کردند، چنان‌که در روایت آمده است:

«وقتی عمر بن سعد سپاه خود را برای جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) آماده کرد و آن‌ها را در جای خود مستقر ساخت، پرچم‌ها را در مواضعشان برافراشت، و جناح راست و چپ سپاه را مرتب نمود؛ آنگاه به نیروهای قلب سپاه گفت: در جای خود پایدار باشید. آنان از هر سو حسین (علیه السلام) را در میان گرفتند تا آنجا که او را همچون حلقه‌ای محاصره کردند...»^۲

خواهرش «جشتی اینانا» ادامه می‌دهد و می‌گوید شیاطین با دموزی چه خواهند کرد:

«کیسه آذوقه‌ات خالی گشته و همه چیز آن به تاراج رفت،

و جام مقدست از میخی که به آن آویزان بود فروافتاد،

از زانوی مادرت که تو را آباستن شد خواهی افتاد،

آذوقه چوپان،

مشک چوپان، همه چیز ناپدید می‌گردد،

دیوصفتان، هر کاری انجام خواهند داد تا تو را ناتوان سازند،

جمع شدند

جغد،

کرکس،

باز،

۱. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریم - ولکشتاین، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۸.

عفریت بزرگ:

همه می‌خواهند تو را برانند،

در آغل بره‌ها کار تو را یکسره خواهند کرد،

ماده‌شترهای کوچکت غبارآلود، ناله سر می‌دهند.

خشم چونان گردباد در آسمان پایدار می‌ماند.»^۱

کسانی که «دموزی-تموز» را به قتل رساندند، مردمانی جنایت‌پیشه، سنگ‌دل و بی‌رحم بودند. آنان در حقیقت مسخ‌شدگانی شیطانی‌اند و حقیقت درونی‌شان حیوانی است. هرچند در ظاهر شبیه انسان باشند.

اما «دموزی» چه زمانی کشته بر زمین می‌افتد؟ او آنگاه کشته می‌شود که یارانش، یعنی «گوسفندان مدافع خود» را از دست می‌دهد؛ همان‌ها که عصاره و چکیدهٔ امتی هستند که به‌وسیلهٔ او آزموده شدند؛ همان امتی که او آنان را به یاری خود فراخواند، اما تنها اندکی دعوتش را پاسخ گفتند و از دانش و هدایتش بهره‌مند شدند؛ آن‌ها «چکیده و عصارهٔ خالص شیر» هستند. آری، هنگامی که اینان که به خون‌های خود آغشته‌اند و پاهایشان درهم‌پیچیده است بر زمین می‌افتند، در این هنگام است که «دموزی» کشته می‌شود و همه‌چیز پایان می‌یابد:

«تو بر زمین خواهی افتاد،

هنگامی که بره‌های آغلت با پاهایی لنگان بر روی زمین حرکت می‌کنند،

هنگامی که مشک، متلاشی شده و خالی است،

۱. اینانا ملکهٔ آسمان و زمین، کریمر - ولکشتاین: ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

شیاطین هرچیز را پزمرده خواهند کرد.»^۱

آیا این تمام کاری بود که «اینانا-ایشتار» (دنیا) و پیروان شیطان صفت گناهکارش با دموزی انجام دادند؟ هرگز، این بار شیاطین سنگ‌دل «گالا»ها^۲ همه‌چیز، حتی پسر کوچک دموزی (کودک شیرخوارش) را از او می‌ربایند. در روایات آمده است:

«حسین (علیه السلام) فرزند شیرخوار خود، عبدالله، را فراخواند؛ او را در آغوش گرفت و می‌بوسید و می‌فرمود: «**وای بر این قوم، اگر جدّت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) دشمن آنان باشد!**» درحالی‌که کودک در دامن حسین بود "حرملة بن کاهل اسدی" با تیری او را نشانه گرفت و او را در دامن پدرش ذبح کرد.»^۳

«آن هنگام که کرکس، بره کوچک را می‌برد،

گالا گونه‌هایت را خواهد خراشید،

آن هنگام که باز، گنجشکی را از حصار نبین می‌رباید،

گالا از حصار بالا می‌رود تا تو را به دوردست ببرد،

دموزی،

گیسوانم به‌خاطر تو در آسمان پریشان خواهد شد.

بره‌ها زمین را با سم‌های خود خواهند کند،

آه دموزی، من با تأسف بر تو، گونه‌هایم را خواهم درید.»^۴

پس خواهرش حق دارد برای او اندوهگین شود و به‌خاطرش گونه‌های خود را بخراشد و

۱. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریمر - ولکشتاین، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. گالا: «نوعی از شیاطین بسیار خشن و درنده». ر.ک: دیوان اساطیر. کتاب چهارم، ص ۹۸.

۳. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۶.

۴. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریمر - ولکشتاین، ص ۱۳۶.

اندیشه‌اش گرد او به پرواز درآید: «موهایم برای تو در آسمان خواهد چرخید»، از شدت شگفتی و بهت و حیرت از آنچه به او می‌گذشت و از هتک حرمتش که به دست شیاطین جنایت‌پیشه به او وارد شده بود:

«وقتی جشتی اینانا، دموزی را در اُغل بره‌ها دید، گریست،

دهانش را به‌سوی آسمان کرد،

دهانش را به‌سوی زمین آورد،

غم و اندوهش چونان جامه، افق را پوشانید،

چشمانش را درید، دهانش را درید، ران‌هایش را درید،

«گالا» بالای حصار چوبی رفت،

«گالا»ی اول دموزی را بر گونه‌اش زد و چنگال‌هایش را در او فرو برد،

«گالا»ی دوم دموزی را بر گونه‌ی دیگر زد،

«گالا»ی سوم پایه‌های مشک‌شیرده را در هم کوبید،

«گالا»ی چهارم جام را از میخ پایین آورد و خرد نمود،

«گالا»ی پنجم مشک را در هم کوبید،

«گالا»ی ششم جام را خرد کرد،

«گالا»ی هفتم گریست.»^۱

این دقیقاً همان وقایعی است که در روز عاشورا بر حسین مظلوم علیه السلام گذشت؛ آنگاه که

پیکرش از زخم‌ها چاک‌چاک شد و دیگر توان جنگیدن نداشت.^۱ نکته تأمل‌برانگیز در این متن، گریه یکی از این شیاطین است. کدامیک از قاتلان حسین (علیه السلام) گریست؟ متون تأیید کرده‌اند که آن شخص عمر بن سعد بوده است.^۲

«چرا این چنین آشفته‌حال و سرگردانی، ای چوپان؟»

آن‌ها بره‌هایت را گرفتند و بچه‌گوسفندان را بردند؛

چرا این چنین آواره‌ای؟

آن‌ها بزهایت را گرفتند و بزغاله‌هایت را مصادره کردند؛

چرا این چنین حیران و سرگردانی...؟

مشک زیباییت را خرد شده است؛ چرا سرت را با پارچه پوشاندی؟

بزغاله‌های چاق‌ترت در آغل در بی‌حالی افتاده‌اند؛

و بزغاله‌های کوچک‌ترت با ناامیدی کنار آخورها فریاد می‌زنند؛

۱. هنگامی که حسین (علیه السلام) از شدت جراحات از جنگیدن ناتوان شد: «شمر فریاد زد: چرا ایستاده‌اید؟ از این مرد چه انتظار دارید؟ زخم‌ها و تیرها او را از پای انداخته‌اند. به او حمله کنید، مادران به عزایان بنشینند! پس از هر سو به او حمله کردند. حصین بن تمیم تیری در دهانش زد؛ ابویوب غنوی تیری در حلقش پرتاب کرد؛ زرعه بن شریک تمیمی به شانهاش ضربه‌ای زد؛ سنان بن انس نخعی با نیزه‌ای سینه‌اش را هدف قرار داد؛ و صالح بن وهب مزنی نیزه‌ای به پهلویش زد. حسین (علیه السلام) بر گونه راستش بر زمین افتاد...» بحار الأنوار، مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۵.

۲. زمانی که دشمن حسین را محاصره کرد، زینب (سلام الله علیها) بیرون آمد و گفت: «ای عمر بن سعد، آیا اباعبدالله کشته می‌شود و تو نگاه می‌کنی؟» راوی گفت: گویا اشک‌های عمر را می‌دیدم که بر گونه و محاسنش جاری بود؛ سپس صورتش را از زینب برگرداند... و سپس حسین (علیه السلام) هرچه داشت غارت شد: شلوارش را بحر بن کعب برداشت، قیس بن اشعث رواندازش را که از خز بود ربود، نعلینش را مردی از بنی‌اود به نام اسود برداشت، و شمشیرش را مردی از بنی‌نهلش بن دارم برداشت. مردم به وسایل و لباس‌ها و شترهایش حمله بردند و همه را غارت کردند. همچنین به سمت زنان حسین و ائمه‌اش حمله کردند و آن‌ها را نیز غارت کردند.» تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.

و بره‌های یتیمت در کنار دیوار آغل ناله می‌کنند؛

و خواهرت با آن لطافت، از ناله‌هایش متأثر شده است.»^۱

برخیز، ای حسین! خیمه‌گاهت مصادره شد، باروئنه‌ات به غارت رفت، کودکان و خانواده‌ات، و دخترانت و زنان به اسارت گرفته شدند؛ ای مقتولِ غارت‌شده، ای کسی که از قفا سر بریده شدی:

«از خواب دروغینت برخیز،

بره‌هایت غارت شدند،

گوسفندان غارت شدند،

بزهایت غارت شدند،

کودکانتان را می‌گیریم (بُزهایت غارت شدند)

تاج مقدست را از سر درآور،

رخت پادشاهی‌ات را از تن به درآور،

بگذار عصای پادشاهی‌ات به زمین افتد،

نعلین مقدست را از پای درآور،

عریان، با ما می‌روی

«گالا» دموزی را گرفت،

او را احاطه کردند،

دستانش را بستند،

گردنش را بستند،

مشک شیرده آرام گرفت،

شیری از آن پایین نمی‌آید،

جام خرد شده است،

بعد از این دیگر دموزی نخواهد بود،

أغْلُ بره‌ها در مسیر تُندباد رفت.»^۱

و این فریاد زینب است پس از شهادت برادرش حسین (علیه السلام):

«یا محمدا، دخترانت به اسپری رفتند و فرزندان کشته شدند و باد صبا بر آنان می‌وزد؛ و این حسین است که سرش از قفا بریده شده، و عمامه و ردایش به غارت رفته است. پدرم فدای آن کسی که سپاهش در روز دوشنبه غارت شد. پدرم فدای آن کسی که خیمه‌اش پاره‌پاره و ازهم‌گسسته شد. پدرم فدای آن کسی که نه غایبی دارد که امید بازگشتش باشد و نه مجروحی که امید درمانش باشد. پدرم فدای آن کسی که جانم فدایش باد. پدرم فدای آن غم‌زده‌ای که با اندوه از دنیا رفت. پدرم فدای آن تشنه‌لیبی که عطشان از دنیا رفت. پدرم فدای آن که محاسنش به خون آغشته شد.»^۲

مقطعی از زیارت‌نامه‌ای که امام مهدی (علیه السلام) در روز عاشورا، جدّش حسین ذبیح را با آن زیارت می‌کند:

«... و فرشتگان آسمان‌ها از صبر تو در شگفت شده‌اند. آن‌ها از هر سو تو را احاطه کردند و تو را با جراحات مجروح ساختند. میان تو و بازگشت مانع شدند و برای تو یآوری باقی نماند، درحالی‌که تو صابر بودی و به حساب خدا گذاشتی. از خانواده و فرزندان دفاع

۱. اینانا ملکه آسمان و زمین، کریمر - ولکشتاین، ص ۱۴۴.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۴۵، ص ۵۹.

می‌کردی تا این‌که از اسب بر زمین افتادی. اسب‌ها تو را با سُم‌هایشان لگدمال کردند و ستمگران با شمشیرهایشان بر تو هجوم آوردند. عزّت برای مرگ بر پیشانی‌ات نشست و دست‌های چپ و راست پیوسته - در حال باز و بسته شدن - در حرکت بود. چشم‌هایت را به‌سوی خیمه و خانواده‌ات دوخته بودی و دل‌مشغول آنان بودی. اسب تو که رم کرده بود، ناله‌کنان و گریان به‌سوی خیمه‌ها گریخت. هنگامی که زنان اسب تو را دیدند که ناله‌کنان بازمی‌گردد و زینش وارونه است، از خیمه‌ها بیرون آمدند؛ موهایشان پریشان، به صورت‌هایشان می‌زدند، نقاب‌ها کنار رفته بود و با ناله گریه می‌کردند. پس از عزت، به ذلت افتاده بودند و به‌سوی قتلگاه تو شتافتند. و شمر روی سینه‌ات نشسته بود، شمشیرش را بر کلویت فرو برده بود، دستش را به محاسنت چنگ انداخته بود، و با کاردی سرت را برید. اعضای ساکت شد، نفس‌هایت آرام گرفت و سر مقدست بر نیزه بالا رفت. خانواده‌ات همچون بندگان به اسارت درآمدند، و آنان را در زنجیرهای آهنین بر بالان شترها بستند؛ درحالی‌که گرمای سوزانِ نیمروز چهره‌هایشان را می‌سوزاند، در بیابان‌ها رانده می‌شدند، دست‌هایشان تا گردن با غل‌وزنجیر بسته بود و در بازارها گردانده می‌شدند...»^۱

روشن است آینده‌ای که انبیای الهی در سرزمین سومر برای قوم خود بازگو کرده‌اند، دلالت می‌کند بر این‌که حادثهٔ «ذبیح» در سرزمین خودشان، یعنی «سرزمین سومر» خواهد بود؛ و همان‌گونه که در متن تورات آمده است، در کنار «رود فرات»:

«**۹۱** ای اسب‌ها، برآیید؛ و ای ارابه‌ها، تند بروید، و شجاعان بیرون بروند: ای اهل حبش و قوت که سپرداران هستید، و ای لُودیان که کمان را می‌گیرید و آن را می‌کشید. **۱۰** زیرا آن روز، روز انتقام خداوند بیهوهٔ صباوت (پروردگار سپاهیان) است که از دشمنان خود انتقام می‌گیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان سیراب و مست می‌گردد؛ زیرا خداوند بیهوهٔ صباوت در زمین شمال نزد رود فرات، ذبیحه‌ای دارد.»^۲

۱. منبع قبلی، ج ۹۸، ص ۲۴۱.

۲. سفر ارمیا، باب ۴۶.

به همین دلیل است که می‌بینیم امام حسین (علیه السلام) مکه - حرم امن الهی - را ترک کرد و به سوی سرزمین‌های سومر و حوالی رود فرات رهسپار شد؛ چراکه آنجا وعده‌گاه مقدر الهی بود، همان‌طور که جدش رسول خدا و هزاران سال پیش از او انبیای الهی از آن خبر داده بودند.

ایشان (علیه السلام) در مسیر حرکت خود می‌فرمود: «مرگ - همچون گردن‌بندی بر گردن دختران - برای فرزندان آدم مقرر شده است، و من چقدر مشتاق ملاقات نیاکانم هستم، همان‌گونه که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود. برای من جایگاهی از شهادت انتخاب شده که به زودی با آن مواجه خواهیم شد. گویا می‌بینم گرگان صحرا، اعضای بدنم را در میان نوایس و کربلا تکه‌تکه می‌کنند، و شکم‌های تهی و انبان‌های گرسنه را از من پر می‌کنند. از روزی که با قلم تقدیر نوشته شده است گریزی نیست. رضای خدا، رضای ما اهل بیت است. ما بر بلای او صبر پیشه می‌کنیم و او پاداش صابران را به ما خواهد داد. رگ پیوندی و خویشاوندی رسول خدا هرگز از او جدا نخواهد شد، و آنان در حریم قدسی گرد آمده‌اند و چشم او به سبب آنان روشن است، و وعده او برای آنان به انجام خواهد رسید. هرکسی آماده است که جانش را برای ما فدا کند و آماده ملاقات با خداست، با ما حرکت کند؛ زیرا یقیناً من فردا صبح حرکت خواهیم کرد، اگر خداوند متعال بخواهد.»^۱

و این یعنی امام حسین (علیه السلام) با علم و آگاهی کامل به سرنوشتی که در انتظارش بود، رهسپار سرزمین کربلا شد؛ زیرا به خوبی می‌دانست خود او آن ذبیح موعود فدایی عرش خدا (تمام عالم خلقت) است.

چرا حسین؟

چون او - به بیان سید احمد الحسن - ذبیح خداست

راهبري مجموعه «روز حسین»

سید احمد الحسن در جهت‌دهی به مجموعه «روز حسین» - که ما درصدد نوشتن مقدمه‌ای برایش هستیم - می‌فرماید:

«حسین و عید قربان:

در ذی‌حجه سال ۶۰ هجری و در ایام حج و تقدیم قربانی، حسین مردم را در حال تقدیم قربانی‌هایشان پیرامون «خانه خدا» - که صورتی نمادین در زمین برای عرش خداست - ترک کرد و به کربلا رفت، تا خود را به‌عنوان قربانی برای خدا و برای عرش خداوند سبحان تقدیم کند.^۱

آن‌ها با تقدیم قربانی، تصویر و نمادی از حقیقت را بازمی‌نمایانند، درحالی‌که حسین خود حقیقت بود.

خداوند سبحان به ابراهیم فرمان داد که همسرش هاجر و فرزند شیرخواره‌اش اسماعیل را به مکه ببرد و در آن دره خشک و سنگلاخ رهایشان کند. علی‌رغم آن‌که در اطراف آن منطقه، بوته‌ها و نشانه‌هایی از زندگی یافت می‌شد، اما خداوند به او دستور داد آنان را دقیقاً

۱. عرش خدا، همان‌طور که بیان شد «تمام عالم آفرینش» است.

در همان دره بی‌آب و علف رهایشان کند؛ تا هاجر تشنه شود و اسماعیل شیرخوار از گرسنگی ناله کند، و هاجر جست و جوی بی‌وقفه‌اش را برای یافتن آب با رفت و برگشت بین صفا و مروه آغاز کند؛ و او درحالی که بر اثر تشنگی و گرسنگی طفل شیرخواره‌اش از آن رنج می‌برد، مبهوت و از خود بی‌خود بود. در برخی از دوره‌هایش (شوط‌هایش) شتابان می‌دوید تا آن که هفت دور را به پایان رساند؛ پس چشمهٔ آب «زمزم» جوشید تا زندگی در آن مکان آغاز شود و برخی قبایل در آنجا سکونت گزینند.^۱

چون اسماعیل (علیه السلام) بزرگ شد و تبدیل به جوانی گردید که دل‌پدري را - که در پیروی روزی‌اش شده بود - شاد می‌کرد، خداوند اراده کرد ابراهیم در خواب ببیند که او را ذبح می‌کند. این رؤیا در روز هفتم ذی‌حجه اتفاق افتاد؛ سپس در نهم ذی‌حجه رؤیایش تکرار شد. پس ابراهیم او را گرفت تا به‌عنوان قربانی تقدیم کند، با این گمان که او همان قربانی - یعنی «ذبح عظیم» - است که از همان زمانی که فرزندانِ سومر و آکد در درهٔ حاصلخیز (خلیج کنونی) سکونت می‌گزیدند، به آنان وعده داده شده بود؛ سپس یاد آن قربانی با هر پیامبری که برانگیخته می‌شد - نوح و پس از او - در میانشان تکرار می‌گردید؛ همان ذیحی

۱. کلینی روایت کرده است: «از معاویة بن عمّار، از امام صادق (علیه السلام) نقل است که می‌فرمود: «وقتی ابراهیم (علیه السلام) اسماعیل را در مکه تنها گذاشت، کودک تشنه شد. در میان راه صفا و مروه درختی بود؛ مادرش از نزد کودک به راه افتاد و بالای صفا رفت و گفت: آیا در این بیابان کسی هست؟ ولی کسی پاسخی به او نداد. سپس به سوی مروه رفت و همان را گفت، ولی پاسخی نیافت. دوباره به صفا بازگشت و همین کار را هفت بار تکرار کرد؛ پس خداوند این عمل را به صورت سنتی قرار داد. سپس جبرئیل آمد و به او گفت: تو که هستی؟ گفت: من کنیز ابراهیم هستم. پرسید: شما را به چه کسی سپرده است؟ گفت: وقتی می‌خواست برود از او پرسیدم: ای ابراهیم، ما را به چه کسی می‌سپاری؟ گفت: به خداوند عزوجل. جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده که برایتان کافی است. مردم به سبب نبود آب از گذر به سوی مکه خودداری می‌کردند. اسماعیل با پای خود بر زمین زد و چشمهٔ زمزم جوشید. هاجر از مروه به سوی کودک بازگشت و دید آب از زمین می‌جوشد؛ پس شروع کرد به گردآوری خاک اطراف آن، تا مبادا آب گسترده شود؛ و اگر آن را رها می‌کرد، چشمهٔ گسترده‌ای می‌شد. وقتی پرندگان دیدند در آنجا آب هست، بالای آن پرواز کردند. گروهی از یمن که قصد سفر داشتند آن پرندگان را دیدند و گفتند: پرندگان فقط بالای آب پرواز می‌کنند؛ پس نزد آن‌ها آمدند. از آب به آن‌ها دادند، و آنان در برابرش به ایشان غذا دادند. خداوند عزوجل از همین راه، روزی آنان را جاری ساخت. مردم در مسیر عبور از مکه از آب آنان می‌نوشیدند و به آنان غذا می‌دادند.» کافی، ج ۴، ص ۲۰۲.

که نمایانگر فدیۀ عرشِ خدا (عوالِمِ آفرینش) بود و هر قومی در انتظار او بود؛ و ابراهیم در آن زمان بیش از همه در انتظارش بود، به‌ویژه با توجه به این که می‌دانست او از نسلِ خودش خواهد بود.

اما هنگامی که آن دو (ابراهیم و فرزندش اسماعیل) در روز دهم ذی‌حجه تسلیم در برابر فرمانِ خدا ایستادند، «کلی»^۱ آمد و در برابر آن دو ایستاد، گویی او مأمور بود، و به ابراهیم خطاب شد آن «کل» را ذبح کند.

بی‌تردید، از نادانی است که باور داشته باشیم خداوند «کل» (وعل) یا «قوچی» (کبش) را «ذبح عظیم» بنامد!

دست‌کم بیندیشید که خداوند فرموده است: «پس او را با قوچی بزرگ فدیۀ دادیم» (فَدَيْتَاهُ بِكَبْشٍ عَظِيمٍ) یا «با بز کوهی بزرگ» (وَعُلٌ عَظِيمٍ)؛ و منزه است خداوند از این که بزِ کوهی را در برابر پیامبری چون اسماعیل، فرزند ابراهیم عليه السلام بزرگ بشمارد!

ابراهیم آن «کل» را ذبح کرد و دانست آن ذبیح از نسلِ اسماعیل است، نه خودِ اسماعیل.

سپس ابراهیم و اسماعیل کعبه را بنا کردند که نشانه‌ای الهی بود که به «عرشِ خدا» یا «عالمِ خلقت» اشاره می‌کرد، یا آن‌گونه که مردم عادت کرده‌اند آن را «خانهٔ خدا» بنامند؛ و در نتیجه کعبه - همچنین - نشانه‌ای برای معرفِ قربانیِ عظیمِ الهی، یعنی فدیۀ عرشِ الهی بود.

پس کعبه به عرش اشاره می‌کند، و قربانی‌هایی که اطراف آن ذبح می‌شوند، به آن «ذبحِ عظیم» اشاره دارند که فدیۀ الهی برای عرش است.

ماجرای ابراهیم و اسماعیل با عبدالله - پدرِ رسولِ خدا محمد ص - و پدرش عبدالمطلب - جدِّ رسولِ خدا محمد ص - تکرار شد؛ تا این دو داستان و این دو آیه به‌عنوان اشاره‌ای بزرگ

۱. وعل: کل، بز کوهی نر.

و عظیم، در مسیر سالکانِ راهِ خدا باقی بمانند، تا آن‌ها بدانند انتظارِ ذبیح - یعنی «ذبحِ عظیم» - دینِ نسل‌های نخستین بوده و دینِ خداوند سبحان است، و نشانه‌ای سرنوشت‌ساز و بزرگ در سیرِ دینِ الهی به شمار می‌آید.

از همین رو رسول خدا یاد کرده و تأکید فرموده است: «من فرزندِ دو ذبیح: عبدالله و اسماعیل.»

و به این ترتیب، اعمالِ حج، بازنمایی است برای کردارِ ابراهیم و اسماعیل، که نمایانگرِ حالتِ ذبیحِ عرش بوده‌اند:

* عرفه: روزی است که ابراهیم در آن شناخت و یقین حاصل کرد، و پس از دیدن رؤیای خود تصمیم به اجرا گرفت.

* مزدلفه: تمثیلی برای حرکت از معرفت به سوی اجراست.

* رمیِ شیطان: اعلامِ برائت و بیزاری از وسوسه‌های شیطان است.

* ذبحِ هدی (قربانی): پیروی از عملکرد ابراهیم در بازنمایی حالتِ «ذبحِ عظیم» به‌عنوان فدیة‌ای برای عرش است؛ و قربانی نیز به همین ترتیب.

(عرش: عالمِ آفرینش از ابتدا تا انتهایش است، و دربرگیرندهٔ محمد و علی و فاطمه، برترین و والاترین مخلوقات است).

* سعی میان صفا و مروه: عبارت است از بازنمایی سعیِ هاجر و هروله کردنِ او در جایی است که هروله کرد؛ و او در سعی و هروله‌اش به ذبیح و والدینش توسل می‌جست.

* اما خانه (بیت‌الله) و طواف گرد آن: خانه به عرش اشاره دارد و عرش همان عالمِ خلقت است، و مهم‌ترین چیزی که در عالمِ آفرینش است محمد و خاندانش (علیهم‌السلام) هستند؛ پس طواف گردِ خانه - در واقع - طواف گردِ آنان است.

* لباس‌های احرام و خودِ احرام: به رها شدن از دنیا و هواوهوس و «من» اشاره می‌کند.

* برگرفتن خانه به‌عنوان قبله و سجده به سوی آن: اشاره‌ای است به تسلیم در برابر

خلفای خدا، محمد و آل محمد علیهم السلام و فرستادگان.

سرانجام نوبت به ذبیح حقیقی - آن ذبیح عظیم - حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام، رسید.

خداوند خواست هنگامی که وقتش فرارسید، او در مکه باشد و به جای آن که حج را به پایان برساند - و حج، عرفه است^۱ - در روز هشتم، یعنی تنها چند ساعت پیش از حج، حج را پشت سر خود بگذارد؛ اما چرا؟!

خداوند خواست این امر را نشانه‌ای از جانب خود قرار دهد؛ زیرا:

* حسین، فرزند صاحب رسالت محمد صلی الله علیه و آله است.

* حسین، آن عابدی است که هر سال حج به جا می‌آورد و در برخی سال‌ها پیاده به حج می‌رفت.

* حسین، همان کسی است که در روز عرفه می‌نشست و با دعای معروفش دعا می‌کرد؛ دعایی که هرکس در اطرافش بود، به گریه می‌انداخت.

* حسین، آن امامی است که رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله به امامتش تصریح کرد و او را سرور جوانان اهل بهشت برشمرد.

اما همین حسین تنها چند ساعت پیش از آغاز مناسک حج - وقوف در عرفه و ذبیح قربانی - حج را رها می‌کند! چرا؟! و این «چرا» بسیار بزرگ است...!

این رخداد را نمی‌توان با توجیهی ساده - آن‌گونه که برخی به آن می‌پردازند - به‌سادگی توضیح داد!^۲

آن خداوندی که به حسین فرمان داد حج را ترک و به سوی عراق حرکت کند می‌خواست

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حج، عرفه است.» عوالم اللّٰثالی، ابن ابی‌جمهور احسانی، ۲ / ۹۳.

۲. مثل توجیهی که به جنبه امنیتی تکیه دارد، همان‌گونه که در مباحث جلد اول «روز حسین» روشن خواهد شد.

چه چیزی به ما بگوید؟

چرا حرکت به سوی سرزمین شهرهای نخستین سومری و اکدی پس از طوفان جدش نوح؟!

در حقیقت، این پرسش‌ها تا حدودی در مطالبی که پیش‌تر گفته شد، پاسخ داده شده‌اند.

پس سفر جست‌وجوی ذبیح به پایان خود رسید، و او ناگزیر باید در همان جایی ذبح شود که انبیا به اقوام خود در سومر و آگد و بابل وعده داده بودند؛ همان کسانی که هزاران سال برای ذبیح عرش خدا یا ذبیح خانه خدا نوحه‌سرایی کردند (بنده این را در کتاب توهم بی‌خدایی به تفصیل بیان کرده‌ام)؛^۱ و به همین دلیل او از خانه خدا - که به عرش خدا اشاره دارد - به سوی قربانگاه موعود خود روانه شد تا خود را به‌عنوان قربانی در پیشگاه خدا تقدیم کند: «ذبحی عظیم، فدیة‌ای برای عرش الهی»؛ و «عرش» دربرگیرنده محمد و علی و فاطمه، و ابراهیم و اسماعیل و همه خلفای خداست؛ زیرا آنان جزئی از عوالم آفرینش هستند.

بنابراین اسلام و دین خدا و تمام آفرینش برای وجود و بقای خود مدیون خون حسین (علیه السلام) هستند.

اکنون شاید معنای پاسخ خداوند سبحان در این فرمایش برایت روشن شده باشد: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد، حال آن که ما با ستایش تو، تو را تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید).

۱. ر.ک: کتاب توهم بی‌خدایی، سید احمد الحسن؛ مباحث فصل پنجم.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

«(من چیزی می دانم که شما نمی دانید)»: مهم ترین چیزی که در این آیه نهفته است، همین «قربانی» است؛ قربانی ای که محمد و علی و فاطمه علیهم السلام در پیشگاه خداوند تقدیم کردند. به علاوه، وقتی حسین علیه السلام تسلیم امر ایشان و خواست خدا شد و به سوی قربانگاه خود رفت، در حقیقت فدیة ای بود برای عدم استحقاق بنی آدم برای وجود داشتن، به سبب روی گردانی شان از خداوند؛ و به تبع آن عدم استحقاق به وجود آمدن آفرینش به طور کلی. از همین رو، اعتراض فرشتگان به اصل بود، و به دلیل آنچه از شبه انسانها مشاهده کردند، طبیعتاً متوجه فرع نیز شد.

این که حسین علیه السلام حج را ترک کرد، اشاره ای است به این که خود او آن قبله حقیقی است که خداوند سبحان را می شناساند؛ و هرکس از آن نشانه گمراه شود حجتش جز سوت و کف زدن نخواهد بود: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً﴾ (و نماز ایشان نزد کعبه جز سوت و کف زدن نبود) نه بیشتر و نه کمتر؛ و اگر از شناخت ذبیح خدا - آن ذبح عظیم - که کعبه برای اشاره به او و عرش خدا بنا شده است گمراه شوی، در این صورت اعمال و حج تو چه سودی خواهد داشت؟!

سفر ذبیح از عراق آغاز شد؛ ابراهیم علیه السلام آن را آغاز کرد و سپس در عراق به پایان رسید؛ آن را خود ذبیح علیه السلام به پایان رساند.

و حرکت ابراهیم از عراق به شام، بیت المقدس، حجاز، مکه و کعبه - یعنی خانه خدا - چیزی نبود جز منزلگاهها و نشانه هایی در مسیر رسیدن به آن ذبح عظیم: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَقَدَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ (پس چون هر دو تسلیم شدند و او را به پیشانی بر زمین نهاد، او را ندا دادیم: ای ابراهیم، بی گمان تو رؤیا را تحقق بخشیدی؛ ما

۱. سوره انفال، آیه ۳۵.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۳ - ۱۱۱.

این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. بی گمان این همان آزمون آشکار است؛ و او را با ذبحی عظیم فدیة دادیم؛ و یاد او را در میان آیندگان باقی گذاشتیم. سلام بر ابراهیم. ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. بی گمان او از بندگان مؤمن ما بود).

پس اصل این ماجرا آن است که: فدیة ای برای عرش وجود دارد (عرش همان عالم خلقت است که دربرگیرنده محمد و علی و فاطمه و خلفای خداست)، و آنچه برای ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) رخ داد، آزمون و ارتقای مقام آن دو بود تا شایستگی یابند که ذبیح از نسل آنان باشد. و ذبیح آن «گل»، تمثیلی برای حالت ذبیح و عرش بود، و آن بز کوهی یا قوچ نیز تمثیلی به عنوان فدیة ای برای اسماعیل (علیه السلام) بود؛ اما در اصل، عاملی که مانع ذبیح اسماعیل و عبدالله شد، وجود حسین ذبیح (علیه السلام) بود که شایسته این مقام بوده است.

شیخ صدوق گفته است: عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار، در ماه شعبان سال ۲۵۲ هجری در نیشابور، برای ما نقل کرد و گفت: محمد بن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری برای ما روایت کرد، از فضل بن شاذان که گفت: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم (علیه السلام) دستور داد که به جای فرزندش اسماعیل، قوچی را که خدا برایش نازل کرده بود ذبیح کند، ابراهیم (علیه السلام) آرزو کرد ای کاش خودش اسماعیل را با دست خویش ذبیح می کرد و به ذبیح آن قوچ فرمان داده نمی شد؛ تا اندوهی که به دل پدری وارد می شود که عزیزترین فرزندش را با دستان خود می کشد، به دل او نیز وارد شود و بدین سان شایسته بالاترین درجات پاداش مصیبت دیدگان گردد.

پس خداوند عزوجل به او وحی فرستاد: ای ابراهیم، محبوبترین مخلوقاتم برای تو کیست؟ گفت: پروردگارا، مخلوقی نیافریده ای که برای من محبوبتر از حبیب تو محمد (صلی الله علیه و آله) باشد. فرمود: ای ابراهیم، آیا او برای تو محبوبتر است یا خودت؟ گفت: بلکه او برای من از جانم محبوبتر است. خداوند فرمود: آیا فرزند او برای تو محبوبتر است یا فرزند خودت؟ گفت: بلکه فرزند او. فرمود: آیا کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش برای تو دردناکتر است یا کشته شدن فرزندت به دست خودت در راه اطاعتم؟ گفت: پروردگارا، بلکه کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش برای دل من دردناکتر است. فرمود: ای ابراهیم، قومی که ادعا می کنند از امت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند، پس از او فرزندش حسین (علیه السلام) را از سر ظلم

و ستم و تجاوزگری خواهند کشت، آن گونه که گوسفند ذبح می‌شود؛ پس با این کار، مستحق خشم من می‌شوند. ابراهیم علیه السلام از این خبر به شدت بی‌تابی کرد و دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد. خداوند عزوجل به او وحی فرستاد: ای ابراهیم، بی‌تابی و اندوهت برای حسین علیه السلام و کشته شدن او را به جای بی‌تابی و اندوهی که اگر اسماعیل را با دست خودت ذبح می‌کردی برایت پیش می‌آمد، پذیرفتم؛ و به همین سبب برای تو بالاترین درجات پادشاه گیرندگان بر مصیبت‌ها را مقرر کردم؛ و این همان فرمایش خداوند عزوجل است: ﴿وَقَدْ يَنْهَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ﴾ (و او را با ذبح بزرگی فدیہ دادیم)؛ و لاجول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم. (۱) ۲

توضیح بیشتر درباره علت فدایی عرش خدا

ممکن است گفته شود که طواف فرشتگان به دور بیت المعمور و ضراح، برای آمرزش گناه اعتراضشان در برابر تنصیب آدم و قرار دادن کسی همانند او در زمین، به جهت آمرزش گناهان بندگان موضوع روشنی است؛ اما چیزی که نیاز به توضیح بیشتر دارد، امری است که موجب شد حسین، فدای عرش الهی گردد؛ یعنی آن ظلمت و تاریکی [چه حقیقتی بود]؟

برای نمونه، آیا این مسئله در عالمی پیش از اعتراض فرشتگان رخ داده است؟ آیا به علم سابق خداوند پیش از خلقت مربوط می‌شود؟ یعنی علم خداوند به این که اگر آنان را بیافریند، ظلمت و غفلت از آنان صادر خواهد شد؛ و همین باعث شد فدیہ‌ای تقدیم شود؟

و شاید کسی بیفزاید که خداوند سبحان، کریم مطلق و مهربان مطلق است؛ پس چرا

۱. عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ۲ / ۱۸۷ و ۱۸۸.

۲. گفت‌وگوی خصوصی با سید احمد الحسن.

عرش او نیازمند تقدیم فدیهای در چنین سطحی بوده است؟

و نیز [این پرسش مطرح می‌شود که] مسئله شامل بودن رسول خدا محمد (ص) و علی و فاطمه (علیهم السلام) در عرش، آیا به این معناست که حسین (علیه السلام) فدیهای برای آنان نیز بوده است، درحالی که از آنان چیزی همانند آنچه از دیگر مخلوقات صادر شده، سر زده است؟!]

سید احمد الحسن در پاسخ به این پرسش‌ها می‌فرماید:

«پاسخ همه این پرسش‌ها این است که: عالم آفرینش یا عرش یا همه خلقت، یعنی محمد (ص) و آنچه پایین‌تر از اوست، وجودشان دربرگیرنده ظلمت است؛ زیرا مخلوق - یا خلقت به‌طور کلی - نمی‌تواند نوری باشد که هیچ ظلمتی در آن راه نداشته باشد؛ و در نتیجه فدیهای برای این ظلمت یا «آنا» (من) است که قرآن در برخی آیات از آن به شیطان در صفحه وجود، حتی وجود انبیا و اوصیا تعبیر کرده است.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْثَقْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أُنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ۗ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾^۱ (گفت: آیا دیدی هنگامی را که به‌سوی آن صخره پناه بردیم؟ من آن ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان آن را از یادم نبرد تا به یادش آورم؛ و ماهی راه خود را به‌گونه‌ای شگفت در دریا پیش گرفت).

این آیه و آیات سوره کهف، وضعیت نبی خدا موسی (علیه السلام) - که از پیامبران اولوالعزم بود - و وصی او، یوشع بن نون (علیه السلام)، را برای تو روشن می‌کند؛ هر دوی آنان انبیايي معصوم بودند، اما با این حال، ظلمت بر او غلبه یافت و نتوانست بر پیوستگی اطاعت فرمان خداوند سبحان پایدار بماند، بی آن‌که در برابر آموزگاری که خدا او را فرستاده بود تا موسی از او آموزش ببیند، پرسش و اعتراض کند:

﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْعُ ۚ فَازْتَدَا عَلِيٌّ أَتَارِهِمَا فَصَصَا * فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتُ رُشْدًا

* قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا * فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿۱﴾ (گفت: این همان بود که ما در پی آن بودیم. پس ردپای خود را پی گرفتند و بازگشتند. پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود رحمتی به او داده، و از نزد خود دانشی به او آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو آموخته شده است بینشی به من بیاموزی؟ گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی ورزی. و چگونه بر چیزی شکیبا خواهی بود که به حقیقت آن احاطه نداری؟ گفت: اگر خدا بخواهد، مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ امری از تو نافرمانی نخواهم کرد. گفت: پس اگر از من پیروی کردی، درباره هیچ چیز از من سؤال مکن تا خود درباره آن برایت یادآوری کنم. پس راه افتادند، تا آنگاه که سوار کشتی شدند؛ آن را سوراخ کرد. موسی گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ بهراستی کار شگفتی انجام دادی! گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی؟ گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم بازخواست مکن و در کارم بر من سخت مگیر. پس به راه افتادند تا آنگاه که به نوجوانی رسیدند؛ او را کشت. موسی گفت: آیا انسانی پاک را بی‌آن که کسی را کشته باشد، به قتل رساندی؟ بهراستی کار ناپسندی انجام دادی).

موسی علیه السلام بسیار مشتاق و جدی در پی یافتن بنده صالح بود؛ زیرا خداوند او را به این کار فرمان داده بود؛ و آماده بود دوره‌هایی طولانی از زمان را - که حتی فراتر از باقی مانده عمرش بود - در جست‌وجوی او سپری کند (موسی علیه السلام در آن هنگام پیرمردی سالخورده بود):

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ (و آنگاه که

موسی به جوانمرد همراه خود گفت: دست برنمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم، یا سالیان دراز را در راه سپری کنم؛ اما در سخن موسی (علیه السلام) با شخصی که خداوند او را مأمور کرده بود تا او را بیابد، از او پیروی کند و از او بیاموزد، دقت کن؛ آنجا که موسی چیزی دید که برای عقل و درکش سنگین بود و چنین اعتراض کرد:

﴿قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾ (گفت: آیا نفس پاکي را بی آن که کسی را کشته باشد، به قتل رساندی؟ به راستی کاری ناپسند انجام دادی!). این اعتراض، در حقیقت اعتراضی به بنده صالح نیست، بلکه اعتراض به خود خداست؛ و روی این سخن، در واقع، فقط متوجه آن بنده نیست، بلکه متوجه خداوند سبحان نیز هست:

﴿وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا أَنْ يُزْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾^۱ (و اما آن پسر، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند؛ پس بیم داشتیم که آن کودک، آن دو را به طغیان و کفر وادارد). ﴿فَحَشِينَا﴾ (پس بیم داشتیم)! در غفلتی از موسی (علیه السلام) «من» او بر او چیره شد و فراموش کرد؛ و در نتیجه در همراهی با بنده صالح و استمرار آموختن از او ناکام ماند: ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۲ (گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه نتوانستی برایش شکیبایی ورزی آگاه خواهیم کرد).

خلاصه سخن آن که: سراسر وجود مخلوق (و [از جمله] هر انسانی) در ذات خود ظلمتی دارد که ضرورت این فدیة را ایجاد می‌کند. پس مسئله فدیة، مسئله ای حتمی است که واقعیت وجود مخلوق و این که وجودش آمیخته با ظلمت یا گناهی است که از ما جدا نمی‌شود، آن را ایجاد کرده است؛ و آن گناه همان «من» (أنا) است.^۳

۱. سوره کهف، آیه ۸۰.

۲. سوره کهف، آیه ۷۸.

۳. گفت‌وگوی خصوصی با سید احمد الحسن.

حاملان هشت‌گانه عرش و تمثیل ارکان کعبه

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که از ایشان پرسیدند: «چرا کعبه را «کعبه» نامیده‌اند؟» فرمود: «چون چهارگوش است.» پرسیدند: «چرا چهارگوش شد؟» فرمود: «زیرا روبه‌روی "بیت‌المعمور" است و آن نیز چهارگوش است.» گفتند: «چرا بیت‌المعمور چهارگوش است؟» فرمود: «چون مقابل عرش است و عرش نیز چهارگوش است.» پرسیدند: «چرا عرش چهارگوش است؟» فرمود: «زیرا کلماتی که اسلام بر پایه آن‌ها بنا شده است چهار تا هستند و عبارت‌اند از: "سبحان‌الله"، "الحمدلله"، "لا إله إلا الله" و "الله‌اکبر".»^۱

سید احمد الحسن، در یکی از کتاب‌های خود،^۲ توضیح داده است که خداوند اسم‌های چهارگانه‌ای دارد که قوام و استواری عرش خدا (یعنی آفرینش به‌طور کامل) بر آن‌هاست، و این اسم‌ها عبارت‌اند از: «هو»، «الله»، «الرحمن»، «الرحیم»؛ و تجلیات یا تمثیل‌های این اسم‌ها در خلقت، در وجود محمد و علی و فاطمه و فرزندانشان (یعنی ائمه و مهدیون) - صلوات خدا بر همه آنان - ظهور یافته است. از سوی دیگر، با توجه به روایت امام صادق (علیه السلام) - درمی‌یابیم که کعبه - که به عرش خدا اشاره می‌کند - دارای چهار رکن است. حال آیا میان این دو چهارگانه ارتباطی وجود دارد؟ منظور بنده اسم‌های چهارگانه و تجلیات یا تمثیل آن‌ها در خلقت، با ارکان چهارگانه کعبه (صورت عرش خدا در عالم ما) است.

به این معنا که: آیا می‌توان چنین برداشت کرد که محمد و علی و فاطمه، به اضافه حسین (و بی‌تردید حسن و زینب نیز با او هستند؛ زیرا هم‌مرتبه با او هستند) - صلوات خدا بر آنان - تجلی و تمثیلی برای ارکان کعبه به شمار می‌آیند؟

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق، ۲ / ۳۹۸.

۲. ر.ک: متشابهات، سید احمد الحسن، پاسخ به سؤال ۹۳.

سید احمد الحسن در پاسخ فرموده است: «بله، امکان پذیر است.»

اما با توجه به این که - براساس فحوای آیه - حاملان عرش هشت نفرند و امامان از فرزندان حسین (علیه السلام) بیش از این تعداد هستند، چگونه می توان این مسئله و نمادین بودن آن را با دقت بیشتری فهمید؟

سید احمد الحسن در توضیح چگونگی نمایان شدن ارکان کعبه (صورت عرش خدا در دنیای ما) به واسطه رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان، چنین می فرماید:

«عالم خلقت - یعنی عرش - بر چهار اسم الهی استوار است، و این اسامی عبارت اند از: «هو، الله، رحمن، و رحیم»؛ و تجلی این اسما در خلقت یا نمایندگی آن ها در عالم خلق، موضوعی است که در گذشته - در شرح و بیان عرش و کرسی و عوالم خلقت - درباره اش بسیار سخن گفته ام؛ پس می توانی در این باره به سخنانم مراجعه کنی.^۱

این تجلی یا تمثیل در آفرینش، چهار رکن را آشکار می سازد؛ اما این ارکان - همانند ارکان کعبه - مادی نیستند؛ از این رو می توان آن ها را «ساق» یا «ساق های عرش» و مانند این ها نامید. با این حال، همواره باید در نظر داشت که ماده فقط صفتی برای این عالم جسمانی است؛ و در نتیجه چهارگانه بودن در این عالم جسمانی به معنای جهات یا ابعاد مکانی است؛ اما در عوالم دیگر معنای آن همان چیزی است که آن عوالم بر پایه آن استوار هستند؛ همان گونه که کعبه بر چهار رکن خود استوار است و این ارکان، اساس ظهور جسمانی آن به شمار می آیند.

اما آنچه این چهار اسم را در آفرینش نمایندگی می کند عبارت است از: محمد، سپس علی و فاطمه، سپس امامان، و سپس مهدیون.

این اشخاص ارکان چهارگانه هستند؛ چه در عوالم علوی (بالایی)، و چه در ظهورشان

در عالم مادی در قالب کعبه‌ای که نمایانگر آن‌هاست.

اما در خصوص حاملان عرش، در فرمایش حق تعالی آمده است: ﴿وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فِيهَا يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةً * وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً * يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ (و آسمان شکافته می‌شود؛ پس در آن روز سست و ناپایدار خواهد بود. و فرشتگان بر کرانه‌های آن‌اند، و در آن روز هشت [تن] عرش پروردگارت را بر فراز خود حمل می‌کنند. در آن روز، شما عرضه می‌شوید و هیچ چیز پنهانی از شما پوشیده نخواهد ماند). پس این واقعه در آن روز مشخص (یعنی روزی خاص) است، و نیز آنچه از کلیاتی که دین خدا بر آن‌ها استوار است در آن روز برای خلق آشکار می‌شود؛ و آنان هشت تن هستند: چهار نفر از آخرین، یعنی محمد، علی، حسن و حسین (علیهم‌السلام) و امامان و مهدیون نیز همراهشان هستند؛ و چهار نفر از اولین، یعنی نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم‌السلام)، و با هریک از آنان، انبیا و اوصیا از پیروان راه او نیز حضور دارند.^۲

برای توضیح بیشتر دربارهٔ تمثیل ارکان کعبه، سید احمد الحسن می‌فرماید:

«عالم خلقت بر چهار اسم الهی استوار است که پیش‌تر دربارهٔ آن سخن گفته‌ام، و این اسم‌ها عبارت‌اند از: «هو» (غیب)، «الله»، «رحمن»، و «رحیم». این اسامی در خلقت با این‌ها تجلی یافته‌اند: اسم «الله» با محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اسم‌های «رحمن» و «رحیم» با علی و فاطمه (علیهم‌السلام).

تمثیل ارکان کعبه توسط سه اسم «الله» و «رحمن» و «رحیم» شاید واضح باشد، اما آنچه نیاز به توضیح دارد، اسم چهارم یعنی «هو» است که با رکن چهارم کعبه جلوه‌گر شده است.

«هو» در اینجا نمایندهٔ غیب است، که در روایات توصیف شده است. برای نمونه، «فاطمه و سزّی که در او به ودیعه نهاده شده است»، در مرتبهٔ تمثیل در خلقت به قضیهٔ

۱. سورهٔ حاقه، آیهٔ ۱۶ - ۱۸.

۲. گفت‌وگوی خصوصی با سید احمد الحسن.

مهدیون اشاره دارد.

برخی از ارکان کعبه نمود و جلوه روشنی دارند؛ جایگاهی که شکافته و شناخته شد و از آن علی (علیه السلام) است؛ زیرا همان جایگاهی است که علی (علیه السلام) پس از ولادتش از آن خارج شد، درحالی که مادرش فاطمه بنت اسد او را حمل می کرد؛ و این همان رکن «درپ بسته» در حال حاضر است. رکن سمت مقابل که حجرالأسود در آن قرار دارد، نمایانگر مهدیون است و آن رکنی است که در نزدیکی در کنونی کعبه قرار دارد. دو رکن باقی می ماند که تمثیل آن ها نیز روشن است: یکی برای رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و رکن [دیگر] از آن امامان (علیهم السلام). اما بانوی بزرگوار فاطمه (علیها السلام)، گاهی همراه علی (علیه السلام) به شمار می آید و گاهی همراه امامان (علیهم السلام)؛ به اعتبار این که یک رکن نمایانگر نام «رحیم» است و رکنی دیگر نمایانگر نام «رحمن».

مسئله این که اوصیای رسول خدا دوازده امام و دوازده مهدی هستند، تنها در متون اسلامی موجود نیست، بلکه در متون ادیان پیشین - از جمله در تورات و انجیل - نیز آمده است؛ چنان که در انجیل آمده است:

«۱ بعد از این نظر کردم و ناگاه دروازه ای دیدم که در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کژنا با من سخن می گفت، دیگر باره می گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم. ۲ فی الفور در روح شدم و دیدم تختی در آسمان برپاست و بر آن تخت نشیننده ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی گرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت ها بیست و چهار پیر که جامه ای سفید در بر دارند، نشسته دیدم و بر سر ایشان تاج های زرین. ۵ و از تخت، برق ها و صداها و رعد ها برمی آید.»^۱ ۲

۱. رؤیای یوحنا، فصل چهارم.

۲. گفت و گوی خصوصی با سید احمد الحسن.

تمثیل مهدیون در رکن حجرالأسود خانه خدا (کعبه)

مسلمانان روایت کرده‌اند که مستحب است حاجی مسلمان در مقابل حجرالأسود بایستد و خدا را با این دعا بخواند:

از معاویه بن عمار، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که به حجرالأسود نزدیک شدی، دست‌هایت را بالا ببر و خدا را ستایش کن و سپاس گوی و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درود فرست و از خدا بخواه عبادتت را بپذیرد. سپس حجر را لمس کن و ببوس، و اگر نتوانستی ببوسی، با دستت لمس کن و اگر نتوانستی با دستت لمس کنی، به سوی آن اشاره کن و بگو: «بار الهی، امانت را ادا کردم و به پیمانم وفا نمودم، تا به وفاداری من گواهی دهی. بار الهی، این وفا تصدیقی است به کتاب تو و بر پایه سنت پیامبرت. گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست. به خدا ایمان آوردم، و به جبت و طاغوت، و به لات و عزی، و به پرستش شیطان، و پرستش هر همتایی که جز خدا خوانده می‌شود، کفر ورزیدم» (۱)»

اما علت این دعا: مسئله مربوط می‌شود به عهد و میثاقی که خداوند از بندگان گرفته است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «زمانی که خداوند تبارک و تعالی از بندگان پیمان گرفت، به حجرالأسود فرمان داد و او آن را بلعید؛ از همین رو گفته می‌شود: امانت را ادا کردم و به پیمانم وفا نمودم، تا به وفاداری من گواهی دهی.» (۲)

۱. «اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا، وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ، لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ. اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ، وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ، وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى، وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ، وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدَّاعِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.»

۲. کافی، کلینی، ۴ / ۴۰۲ و ۴۰۳.

۳. کافی، کلینی، ۴ / ۱۸۴.

«آن را بلعید»، کنایه است از این که حجرالأسود از سوی خدا مأمور به حفظ آن پیمان‌هاست.

روشن است که «حجرالأسود» به‌طور نمادین به «مخلوقی» اشاره می‌کند که مأموریت حفظ پیمان‌های بندگان به او سپرده شد، تا شاهی باشد برای وفای آنان به عهدهایی که درباره ایمان به خدا و دین خدا و اطاعت از خلفایش در زمینش (امامان، رسولان و انبیا) گرفته شد.

و خداوند اراده کرد که رسول خدا محمد (ص) آن کسی باشد که حجرالأسود را حمل کند و آن را در جایگاهش - در همان رکنی که اکنون در آن موجود است - قرار دهد؛ آنگاه که قریش خانه را بنا می‌کردند و بر سر این که چه کسی آن را بردارد و در جای خودش بنهد، دچار اختلاف شدند؛^۱ و در این ماجرا اشاره‌ای است به این که کسی که حجر به‌صورت نمادین به او به اشاره دارد از نسل محمد است و در صُلب او حمل شده است؛ و او «قائم» از فرزندان اوست:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی حجرالأسود را، که گوهری بود، از بهشت بیرون آورد و نزد آدم (علیه السلام) قرار داد، و حجر در آن رکن قرار داده شد؛ زیرا میثاق و پیمان خلاصی در آن بود. به این صورت که: زمانی که ذریه بنی‌آدم را از صلبشان خارج نمود، خداوند در همین مکان از آن‌ها عهد و پیمان گرفت و در این مکان برایشان تجلی

۱. کلینی روایت کرده است: از سعید بن عبدالله اعرج، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «قریش در دوران جاهلیت، خانه [کعبه] را ویران کردند. وقتی خواستند آن را بنا کنند، چیزی میان آنان و [ساختن] آن مانع شد و ترس در دل‌هایشان افکند؛ تا این که یکی از آن‌ها گفت: هر یک از شما پاک‌ترین مال خود را بیاورد، و مالی را که از راه قطعِ رجم یا از راه حرام به دست آمده است بیاورد. آنان چنین کردند، و مانعی که میان آنان و ساخت خانه بود برطرف شد. آن‌ها شروع به ساخت آن کردند تا به موضع حجرالأسود رسیدند؛ پس شروع به نزاع و مشاجره با یکدیگر کردند که چه کسی حجرالأسود را در جایگاهش قرار دهد تا آنجا که نزدیک بود میانشان شری بر پا شود؛ و در نهایت حکم کردند اولین کسی که از در مسجد الحرام وارد شود این کار را انجام دهد. رسول خدا (ص) وارد شد. وقتی به آنان رسید، دستور داد لباسی بیاورند. آن را پهن کرد و سپس سنگ را در میانش نهاد و سپس آن قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلند کردند. سپس رسول اکرم (ص) آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد؛ و به این ترتیب خداوند آن را مخصوص به او (ص) گرداند.» کافی، ۴ / ۲۱۷.

چون او - به بیان سید احمد الحسن - ذبیح خداست ۸۱

کرد و نیز از همین مکان پرنده بر قائم علیه السلام فرود می‌آید و اولین نفری که با قائم بیعت می‌کند آن پرنده است، که به خدا سوگند همان جبرئیل علیه السلام است. قائم علیه السلام به همین مقام تکیه می‌دهد، درحالی که دلیل و حجتی است برای قائم، و شاهدهی است برای کسی که به عهد خود در آن مکان وفا می‌کند و شاهدهی است برای کسی که در آن مکان عهد و میثاقی را که خداوند عزوجل از بندگان ستانده ادا کرده است...»^۱

قائم، مهدی آل محمد علیهم السلام است؛ یعنی آن مرد الهی محمدی علوی حسینی مهدوی که دولت عدل الهی را - که از ازل وعده داده شده است - راهبری می‌کند، و پس از او مهدیون از فرزندان او، امامی پس از امام و مهدی‌ای پس از مهدی، تا برسد به مهدی دوازدهم که در روایات توصیف شده فرزندی نخواهد داشت.^۲

اما قرار گرفتن حجر در رکنی که به‌طور مشخص رو به عراق است و نه در دیگر ارکان، در آن اشاره‌ای روشن است به این که دعوت قائم و حرکت و دولت او در عراق خواهد بود؛ و این تعیین، خالی از حکمت ربّانی نبوده است؛ خداوند بسی برتر و بالاتر از آن است که کاری برخلاف حکمت انجام دهد.

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«... قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان برای اطاعت از جانشینان الهی گرفته شده، و خدا آن [پیمان] را در حجرا لاساس یا حجرا لاسود یا حجر زاویه [سنگ

۱. کافی، کلینی، ۴ / ۱۸۵.

۲. از حسن بن علی خزاز روایت شده است که می‌گفت: علی بن ابی‌حزیمه به حضور امام رضا علیه السلام وارد شد و به ایشان گفت: «آیا شما امام هستی؟» فرمود: «بله.» گفت: «من از جدّت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امام نمی‌شود مگر این که دارای عقب (فرزند) باشد.» امام رضا علیه السلام فرمود: «ای شیخ، آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ جعفر علیه السلام چنین نگفت. آنچه جعفر علیه السلام فرمود چنین بود: امام نمی‌شود مگر آن که دارای فرزند باشد، مگر آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج خواهد کرد؛ زیرا او فرزندی نخواهد داشت.» گفت: «راست گفتم، فدایت شوم، همین‌گونه از جدّت شنیدم.» غیبت، طوسی، ص ۲۲۴.

گوشه] یا سنگ جداشده از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. از این سنگ در کتاب‌های آسمانی و روایات یاد شده است. آنگاه که قریش بر سر کسی که سنگ را بردارد با یکدیگر دچار اختلاف شدند؛ آنان می‌دانستند که این سنگ به موضوع عظیمی اشاره دارد و به همین جهت درباره کسی که قرار بود حامل آن باشد دچار اختلاف شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) کسی باشد که آن سنگ را برمی‌دارد و در جایش قرار می‌دهد، تا نشانه الهی به سرانجام رسد. اشاره خدای سبحان آن بود که قائم به حق و بنده‌ای که خدا عهد و میثاق را نزد او به ودیعه نهاده است و کسی که این سنگ به او اشاره دارد، از محمد (صلی الله علیه و آله) - که سنگ را حمل کرد - خارج می‌شود...

پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) بیان اهمیت حجرالأسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت؛ و همین بس که بدانی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آن را بوسید و به آن سجده کرد؛ این در حالی است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) جز به حجرالأسود، به هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آنجا رسید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رکن را استلام کنید (ببوسید و لمس کنید)، چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بنده خود یا با پناهنده خود می‌کند، و آن سنگ [در روز قیامت] برای کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند به وفای به عهد و میثاق شهادت می‌دهد.»^۱

منظور از رکن، حجرالأسود است؛ زیرا حجر در آن قرار داده شده است. ائمه (علیهم السلام) نیز در بیان اهمیت حجر با گفتار و کردار خود شیوه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را ادامه دادند و بیان داشتند که حجر، حامل کتاب عهد و پیمان است؛ و این که آدم چهل روز گریست و برای خود نشیمنگاهی در نزدیکی حجر برای گریه و زاری قرارداد تا گنااهش در تقض عهد بخشیده شود: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَتْسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۲ (و ما پیش از این با آدم

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۶۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

پیمان بستیم، ولی فراموش کرد؛ و عزمی برای او نیافتیم).

این سنگ در ابتدا یک دُر سفید درخشان بود، ولی در زمین به سبب گناهان بندگان سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمہ علیہ السلام) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده‌اند، همگی به جهت تأکید و بیان اهمیت حجرالأسود و بیان این مطلب بود که حجر با خطای نخستین و بلکه با تمام خطاهایی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می‌گیرد، ارتباط دارد...

بنابر این حجرالأسودی که در رکن خانه خدا قرار داده شده و تجلی و نماد فرد موکل بر عهد و پیمان است، همان حجر زاویه (سنگ بنا) است که داوود و عیسی (علیهم السلام) ذکر کرده‌اند.^۱ این همان سنگ مذکور در سفر دانیال (علیه السلام) است که حکومت طاغوت را منهدم می‌سازد؛^۲ و

۱. حجر در تورات و انجیل نیز بر زبان عیسی و داوود (علیهم السلام) ذکر شده است:

«۴۲ آنگاه عیسی به آن‌ها فرمود: "ایا هرگز در کتاب‌ها نخوانده‌اید که آن سنگی که معماران ردش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می‌آید. ۴۳ به همین خاطر به شما می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌های آن را به بار آورد. ۴۴ و هر که این سنگ بر روی او بیفتد درهم شکسته خرد خواهد شد و هر کس که او (حجر) بر رویش بیفتد او را می‌کوبد و نرم می‌کند."» انجیل متی، اصحاب بیست و یکم.

«.... ۱۹ دروازه‌های عدالت را برابیم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. ۲۰ این، دروازه پروردگار است. راست کرداران به آن داخل می‌شوند. ۲۱ تو را سپاس می‌گویم؛ زیرا مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، سنگ رأس زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. ۲۳ این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. ۲۴ این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. ۲۵ آه ای پروردگار، [ما را] خلاص کن! آه ای پروردگار، [ما را] نجات بده. ۲۶ مبارک است او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه پروردگار برکت می‌دهیم.....» تورات، مزامیر، مزمو یکصد و هجده؛ عهد قدیم و جدید، ج ۱، مجمع کلیساهای شرقی.

۲. سخن دانیال نبی (علیه السلام) خطاب به پادشاه عراق، که در آن رؤیای او و تفسیرش را - چنان‌که در تورات موجود آمده است - برایش بازگو می‌کند:

«.... ۳۱ ای پادشاه، تو در خواب مجسمه بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. ۳۲ سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج، ۳۳ ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از سفال بود. ۳۴ داشتی نگاه می‌کردی، که سنگی بدون دخالت دست جدا شد،

او همان قائم آل محمد (علیه السلام) یا مهدی اول است که طبق روایت‌های پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام)، در آخر الزمان می‌آید.^۱

اگر نمادین بودن رکن حجرالأسود برای قائم آل محمد و نخستین مهدی آنان ثابت شده باشد، در این صورت، دلالت و نمادین بودن آن برای مهدیون از فرزندان او نیز روشن خواهد بود؛ زیرا همه آنان از نسل او هستند، همان‌گونه که وصیت مقدس رسول خدا در شب وفاتش

به پای‌های سفالین و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن دو را در هم شکست. ۳۵ آنگاه آهن، سفال، برنج، نقره و طلا همه با هم خُرد شدند و باد ذرات آن را همچون گردوغباری که در تابستان از کاه خرمن برمی‌خیزد، چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد، کوهی بزرگ شد و سراسر زمین را پوشانید. ۳۶ این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوّت و شکوه بخشیده است. ۳۸ و هر جا بنی‌بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آن‌ها غالب گردانده است. تو همان سرِ زرین هستی. ۳۹ بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن، سومین سلطنت که جنس آن از برنج است خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. ۴۰ پس از آن، چهارمین سلطنت است که چون آهن سخت است. زیرا آهن همه‌چیز را نرم و خُرد می‌کند، آن هم همگی آن‌ها را نرم و خُرد خواهد کرد. ۴۱ از آنجا که در خواب دیدی پاها و انگشت‌ها قسمتی از سفال و قسمتی از آهن بود، این نشانه آن است که آن سلطنت، قسمت‌قسمت است. چون دیدی آهن و گِل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. ۴۲ اما انگشت‌های پاها قسمتی از سفال و مقداری از آهن بود، به این معناست که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. ۴۳ تو مشاهده کردی آهن و سفال گلین با هم مخلوط شده بودند. معنای آن این است که آن سلطنت تلاش خواهد کرد خویشتن را با نسل مردم آمیخته سازد. ولی همان‌گونه که سفال و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. ۴۴ در زمان آن پادشاهان، خدای آسمان‌ها سلطنتی برپا خواهد کرد که هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. ۴۵ زیرا تو دیدی سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، سفال، نقره و طلا را خُرد کرد. خدای بزرگ از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش یقینی است.» تورات، سفر دانیال، اصحاح دوم.

و روایت‌های قطعی امامان علیهم‌السلام به آن تصریح کرده‌اند.^۱

به این ترتیب، معنای سخن پیشین سید احمد الحسن با روشنی و وضوح بیشتری آشکار می‌شود؛ آنجا که فرموده است:

«رکن سمت مقابل، که حجرالأسود در آن قرار دارد، نمایانگر مهدیون است و آن رکنی است که در نزدیکی در کنونی کعبه قرار دارد.»

ذبیح خدا و ذبیح اسلام

سید احمد الحسن در یکی از کتاب‌های خود،^۲ علی‌اکبر فرزند امام حسین علیه‌السلام را «ذبیح اسلام» توصیف کرده، درحالی‌که می‌بینیم برای امام حسین علیه‌السلام صفت «ذبیح‌الله» (ذبیح خدا) آمده است. تفاوت میان این دو عنوان در چیست؟

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«ذبیح خداوند سبحان (یا ذبیح عرش خدا) را در سخنانم برایت توضیح دادم؛ او فدیة‌ای است برای عرش الهی و هرآنچه در آن است، و «دین» قسمتی از عرش است؛ و در نتیجه

۱. روایت وصیت تصریح کرده است که اوصیای آل محمد، دوازده امام و دوازده مهدی هستند. ر.ک: غیبت، طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱. سایر روایات مربوط به مهدیون بسیارند، ازجمله:

سخن امام صادق علیه‌السلام: «همانا از ما، پس از قائم علیه‌السلام، دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه‌السلام خواهند بود.» مختصر بصائر الدرجات، ابن سلیمان حلی، ص ۴۹.

و نیز فرموده است: «همانا از ما، پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین علیه‌السلام خواهند بود.» غیبت، طوسی، ص ۴۷۸؛ و منظور از «قائم» در این روایت، مهدی اول است، و به همین دلیل پس از او یازده مهدی خواهند بود.

این معنا (یعنی وجود دوازده مهدی) در روایات منابع اهل سنت نیز آمده است؛ ازجمله: از کعب‌الأخبار روایت شده است: «دوازده مهدی خواهند بود، سپس روح‌الله فرود می‌آید و دجال را می‌کشد.» فتح‌الباری، ابن حجر، ۱۸۴/۱۳.

۲. ر.ک: متشابهات، سید احمد الحسن، پاسخ به سؤال ۱۲۳.

اسلام نیز - در معنای عام خود - قسمتی از عرش به شمار می آید.

اما علی اکبر فدیهای است برای این بنا، یا «عرش اصغر» (عرش کوچکتر) یعنی «اسلام» که خود قسمتی از عرش یا بنای کلی الهی است.^۱

و برای توضیح بیشتر می افزاید:

«عرش به معنای بناست؛ و «یعرشون» یعنی می سازند.

و عرش خدا (یا بنای خدا) تمام خلقت است؛ اما گاهی واژه «عرش» برای جزئی از آن به کار می رود. به همین دلیل، من (در برخی از کتاب هایم)^۲ آن را تقسیم بندی کرده و از «عرش اعظم» و «عرش عظیم» یعنی عرش کوچکتر نام برده ام که درون عرش اعظم قرار دارد، و همه آن عرش خداست.

همچنین، انسان، عرش خداست؛ و دین نیز عرش خداست؛ از آن جهت که هر دو قسمتی از هستی هستند؛ در نتیجه در ضمن بنای الهی و تمام عرش خدا قرار می گیرند. وقتی «عالم خلقت» عرش خدا محسوب می شود و دین نیز در ضمن عالم خلقت جای می گیرد، پس می توان دین خدا را به عنوان تمثیلی برای «عرشی کوچکتر» در نظر گرفت.^۳

چرا «حسین» ذبیح است؟

سؤالی که ممکن است به ذهن خطور کند: مقام «ذبیح» به عنوان فدیهای برای تمام عالم خلقت (یعنی عرش خدا) - همان طور که دانستیم - مقامی است بس عظیم؛ حال چرا حسین (علیه السلام) ذبیح شد، نه جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام)؟ با توجه به این که

۱. گفت و گوی خصوصی با سید احمد الحسن.

۲. ر.ک: متشابهات، سید احمد الحسن، پاسخ به سؤال ۶۲.

۳. گفت و گوی خصوصی با سید احمد الحسن.

شأن و منزلت آن دو - بدون هیچ تردیدی - برتر و بالاتر از منزلت حسین علیه السلام است؟

سید احمد الحسن در پاسخ می‌فرماید:

«اما پرسش این است: چرا حسین علیه السلام؟ چرا رسول خدا یا امیرالمؤمنین علیه السلام فدیة نشدند؟ زیرا رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام، نزدیک‌ترین حجاب به خداوند هستند؛ و این حجابی است میان حق و خلق؛ چراکه رسول خدا نخستین مخلوق و حجاب میان حق و خلق است، و دروازهٔ این حجاب، علی و فاطمه‌اند که در آفرینش نمایانگر دو اسم «رحمن» و «رحیم» هستند، چنان‌که پیش‌تر بیان کردم.^۱ و اگر فدیة از میان آنان می‌بود، در این صورت پس از زوال نزدیک‌ترین حجاب - اساساً - آفرینشی باقی نمی‌ماند؛ حال آن‌که وجود آفرینش باید محقق شود، و این به معنای ضرورت وجود نزدیک‌ترین خواهد بود. از این رو، ناگزیر فدیة باید نزدیک‌ترین مخلوق به حجاب و برترین آفریدگان پس از این حجاب باشد؛ و او حسین علیه السلام است.»^۲

زینب، قربانی و ذبح عظیم را در روز عاشورا به خدا تقدیم کرد

پس از فروکش کردن جنگ در روز عاشورا، و درحالی‌که ذبیح خدا بر خاک کربلا سر بریده شده و وعدهٔ الهی نوشته‌شده تحقق یافته بود، و رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام قربانی عظیم را به‌عنوان فدیة‌ای برای عرش خدا تقدیم کردند؛ اما آن‌ها خودشان حضور نداشتند؛ پس چه کسی او را به‌سوی خدا بالا می‌برد، درحالی‌که مرثیهٔ ذبیح عظیم خدا را سر می‌دهد؟

ذبحی عظیم همچون حسین علیه السلام را جز کسی که از نظر شأن و جایگاه برتر از اوست - مانند جد و پدر و مادرش - یا کسی که هم‌رتبه و هم‌منزلت او باشد شایسته نیست که به درگاه خدا تقدیم کند؛ و در ضمن مباحث «روز حسین»، روشن خواهد شد که سید احمد الحسن تصریح

۱. ر.ک: مشاهدات، سید احمد الحسن: پاسخ به سؤال‌های ۵، ۸، ۴۵، ۶۲، ۱۴۷.

۲. گفت‌وگوی خصوصی با سید احمد الحسن.

کرده است که زینب (علیها السلام) در همان مرتبه و منزلتِ حسن و حسین (علیهما السلام) قرار دارد؛ به همین دلیل او از سوی جدّ و پدر و مادرش مأمور شد تا در روزِ عاشورا حاضر باشد و برادرش را پس از شهادت به‌عنوان قربانی به پیشگاهِ خدا تقدیم کند. پس او حاضر شد و آن گفتارِ جاودانه را به زبان آورد: «خداوندا، این قربانی را از ما بپذیر!»

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«به وصیتِ جدّش رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و برای آن‌که در تقدیم قربانی در مقام او (علیه السلام) قرار گیرد، زینب دست خود را زیر سینهٔ حسین گذاشت و گفت: "خداوندا، این قربانی را از محمد بپذیر؛ خداوندا، این قربانی را از علی و فاطمه بپذیر؛ خداوندا این قربانی را از ما بپذیر."»^۱

۱. گفت‌وگوی خصوصی با سید احمد الحسن.

مجموعه «روز حسین»

کتاب‌های پنج‌گانه «روز حسین»

«روز حسین» تنها به رویدادهای روز دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری - که در آن سبط رسول خدا ﷺ و ریحانه او، و اهل بیت و یارانش به شهادت رسیدند - محدود نشد؛ آن‌گونه که در بیشتر نوشته‌هایی که به مسئلهٔ حسینی پرداخته‌اند - چه در کتاب‌های مقاتل و سیره، و چه در آثار تحلیلی و پژوهشی - رایج و متعارف است.

رویکردی که ما برگزیده‌ایم از چند جهت متفاوت است:

نخست: رخدادها و علت‌هایی که زمینه‌ساز وقوع عاشورا شدند و به‌عنوان نتیجه‌ای حتمی از یک واقعیت منحرف پدید آمدند، بررسی شده‌اند؛ همچنین بازتاب‌ها و پژواکی که «روز حسین» - آن روز عظیم - به‌طور کلی در زندگی مسلمانان بر جای گذاشته است، مورد بحث قرار گرفته‌اند.

دوم: استمرار امامت، بخشی اساسی از «روز حسین» است؛ از این‌رو، کسی که «روز حسین» را به‌شکلی اصیل و دقیق بررسی می‌کند، نمی‌تواند از رسالت‌های امامان برخاسته از نسل او غافل بماند؛ به‌ویژه با توجه به این‌که «حسین» اساس معرفی آنان بود و نیز اصل و بنیان جهت‌دهی به رسالت‌ها و گرایش آن‌ها به‌سوی مسیری معین به شمار می‌آمد. از این‌رو، تنها آنان (و نه دیگران) امتداد حقیقی حسین‌اند؛ و هر امامی از ایشان، بُعدی از کمال و روش حسین را بازمی‌تاباند. به همین دلیل، هریک از آن امامان «حسین زمان خود» بوده است.

سوم: «روز حسین» صرفاً پژوهشی تاریخی به معنای سنتی و مرسوم آن نبوده است؛ بلکه

در پرداختن به تاریخ با نگاهی اعتقادی، تحقیقی، ژرف‌نگر و در عین حال هدفمند بوده است، بر پایه آنچه عقیده حق و راستین اقتضا می‌کند؛ عقیده‌ای که امامان معصوم (علیهم السلام) آن را ترسیم کردند و در پیش گرفتند. همچنین، به این موضوع با زبان حال و آینده پرداخته شده است؛ زیرا بخش بزرگی از آنچه در زمان امام حسین (علیه السلام) (و پیش و پس از آن) رخ داد، عبارت است از سنت‌هایی که در هر زمان تکرار می‌شود؛ و تفاوت بسیار بزرگی است میان این که تاریخی را بخوانی که گذشته و به پایان رسیده است و این که آن را بخوانی در حالی که خودت در متن رویدادهایش در نسخه‌ای تکرارشونده، زندگی کنی.

ویژگی‌های بیشتر زمانی روشن می‌شود که به موضوع «علت‌ها و اهدافی» بپردازیم که به نگارش «روز حسین» با شیوه و رویکردی که طبق آن نوشته شده است انجامید.

به‌طور کلی، کتاب «روز حسین» مجموعه‌ای است مشتمل بر پنج جلد؛ و به‌جهت سهولت کار خوانندگان، فهرست اجمالی زیر از مطالب هر جلد ارائه شده است تا تصویری کلی و برداشتی جامع از تمام این مجموعه، و نیز از محتوای هریک از جلد‌های آن حاصل شود:

جلد اول: به‌طور خلاصه، شامل مطالب زیر است:

- اول: مقدمه، که شامل مباحث زیر است:
 ۱. سفارش‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اهل بیتش و بیان فضیلت آنان؛
 ۲. جایگاه امام حسین (علیه السلام) نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خبردهی ایشان از مصیبت او؛
 ۳. علی (علیه السلام) نیز از آنچه بر حسین (علیه السلام) خواهد گذشت خبر می‌دهد؛
 ۴. حسین (علیه السلام)، انقلابی مصمم برای دیدار با وعده الهی.

- دوم: حکومت آل ابوسفیان:

۱. سیاست معاویه در دوران خلافت علی (علیه السلام)؛
۲. سیاست معاویه پس از شهادت علی (علیه السلام)؛
۳. وضعیت سرزمین‌های اسلامی پیش از قیام حسین (علیه السلام).

- سوم: وقایع پیش از روز عاشورا:

۱. بیعت یزید و موضع امام حسین علیه السلام در برابر آن؛
۲. حسین علیه السلام قیام کننده پیروز؛
۳. حسین علیه السلام در مکه و شهادت مسلم در کوفه؛
۴. حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت می کند؛
۵. حرکت کاروان حسینی از مکه تا کربلا؛
۶. آمادگی برای جنگ با حسین علیه السلام.

جلد دوم: به طور خلاصه، شامل مباحث زیر است:

۱. مقتل امام حسین علیه السلام؛
۲. کاروان آل رسول در کوفه؛
۳. کاروان آل رسول در شام؛
۴. کاروان آل رسول از شام تا مدینه؛
۵. کاروان آل رسول در مدینه.

به همراه دو پیوست:

- ✓ اول: روایات مربوط به فضیلت زیارت حسین علیه السلام؛
- ✓ دوم: متن کامل زیارت ناحیه مقدسه.

جلد سوم: به طور خلاصه، شامل مباحث زیر است:

۱. امویان پس از شهادت امام حسین علیه السلام؛
۲. قیام توّابین؛
۳. قیام مختار ثقفی؛
۴. قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام؛
۵. قیام عباسیان و آغاز حکومت آنان.

جلد چهارم: به طور خلاصه، شامل مباحث زیر است:

- اول: خالی نماندن زمین از حجت پس از حسین (علیه السلام)
 ۱. حسین (علیه السلام) نشانه‌ای متمایز برای امامان پس از خود؛
 ۲. امامان پس از حسین (علیه السلام) از سلاح استفاده نکردند.
- دوم: دو امام شاهد بر طف (کربلا)
 ۱. امام علی بن حسین (علیه السلام)؛
 ۲. امام محمد بن علی باقر (علیه السلام).
- سوم: امام صادق؛ عطای پایان‌ناپذیر حسینی
 ۱. رسالت امام صادق (علیه السلام)؛
 ۲. امام صادق (علیه السلام) و مواضع حسنی‌ها؛
 ۳. امام صادق (علیه السلام) و منصور عباسی.
- چهارم: امام کاظم؛ صبر جمیل حسینی
 ۱. رسالت امام کاظم (علیه السلام)؛
 ۲. امام کاظم (علیه السلام) و اهل بیتش؛
 ۳. امام کاظم (علیه السلام) و بنی عباس؛
 ۴. آنچه برای برمکیان پیش آمد، نکبت بود یا نعمت؟

جلد پنجم: به طور خلاصه، شامل مباحث زیر است:

- اول: امام رضا (علیه السلام)؛ رضای کامل حسینی در برابر خواست خدا
 ۱. امامت امام رضا (علیه السلام) و القاب و برخی ویژگی‌هایش؛
 ۲. رنج امام رضا (علیه السلام) پس از شهادت پدرش؛
 ۳. رسالت امام رضا (علیه السلام)؛
 ۴. امام رضا (علیه السلام) و بنی عباس و قیام‌های علویان؛
 ۵. امام رضا (علیه السلام) و ولایتعهدی؛

۶. نقشه ترور امام رضا علیه السلام؛
۷. بیت الحکمه.
- دوم: امام جواد علیه السلام، سخاوت حسینی که در دنیای تاریکی درخشید
 ۱. تصریح به امامت جواد علیه السلام و آنچه درباره اش گفته شده است؛
 ۲. امام جواد علیه السلام و آزمون خردسالی؛
 ۳. رسالت امام جواد علیه السلام؛
 ۴. امام جواد علیه السلام و دوران مأمون.
- سوم: امام هادی علیه السلام؛ علم و قاطعیت و صبر حسینی
 ۱. تصریح به امامت هادی علیه السلام و آنچه درباره اش گفته شده است؛
 ۲. رسالت امام هادی علیه السلام؛
 ۳. امام هادی علیه السلام و بنی عباس و قیام های علویان.
- چهارم: امام عسکری علیه السلام؛ زمینه سازی الهی برای دوران غیبت
 ۱. تصریح به امامت او، و زندگی در کنار پدرش و آنچه درباره اش گفته شده است؛
 ۲. رسالت امام عسکری علیه السلام؛
 ۳. امام عسکری علیه السلام و عباسیان؛
 ۴. امام مهدی علیه السلام و جدش حسین علیه السلام؛
 ۵. پایان.

دو نکته:

اول: انصاف و واقع گرایی و حقیقت جویی با روشی منطقی و استدلالی، ویژگی هایی هستند که شایسته است در هر کتابی که در پی حقیقت ناب است با نهایت تلاش دنبال شود، بی آن که تحت تأثیر احساسات یا پیش فرضی خاص قرار گیرد که چه بسا حقیقت را از پیش به سوی جهتی جانب دارانه منحرف می کند؛ چراکه چنین وضعیتی بی تردید بر میزان اعتبار و واقع گرایی مطلوب تأثیر می گذارد؛ و ما امید داریم مجموعه «روز حسین» با همه جلد های

خود، تا حدّ امکان از این ویژگی‌ها برخوردار بوده باشد.

دوم: رویدادهای تاریخی که کتاب «روز حسین» به بررسی آن‌ها پرداخته است فراوانند و برای بسیاری از آن‌ها در میان مورخان و پژوهشگران اتفاق نظر وجود نداشته است. پژوهش‌های این مجموعه - در همه جلد‌هایش - تلاش کرده‌اند حقایق را آن‌گونه که هستند بیان کنند؛ و این نکته‌ای مهم است و در حل و فصل بسیاری از مسائل مورد اختلاف تأثیر می‌گذارد، و حتی پس از روشن شدن نظر درست درباره آن‌ها به تغییر دیدگاه رایج درباره شماری از آن‌ها کمک می‌کند؛ و این خصوصیتی است که در همه جلد‌های این مجموعه به روشنی قابل مشاهده است.

«روز حسین»؛ انگیزه‌ها و اهداف

۱. انگیزه‌ها

بی تردید، دلایل متعددی وجود داشته که منجر به نگارش کتاب «روز حسین» شده‌اند و مهم‌ترین آن‌ها دو دلیل زیر است:

اول: «روز حسین» آن‌گونه که شایسته‌اش بوده مورد توجه قرار نگرفته است.

برای نمونه، بسیار دردناک است که بسیاری از مردم دوستدار اهل بیت، با امام حسین (علیه السلام) همچون وسیله‌ای برای برآورده شدن نیازهای خود رفتار می‌کنند، یا آن را به عنوان شعاری برای پیشبرد طرح‌ها و برنامه‌ها و اهدافی به کار می‌گیرند که هدفشان رسیدن به مقام و دنیا و پیروان و اموال است، و دیگر رفتارها و کنش‌های خودخواهانه از این دست است.

جداً دردناک است که بسیاری از مردم، حسین (علیه السلام) را زیارت می‌کنند یا به سوی او روانه می‌شوند، درحالی که مقام او و انگیزه‌های قیامش را نمی‌شناسند! یا کسی کنار ضریحش لبیک بگوید درحالی که پرچم دشمن او را - که با راه و هدف امام (علیه السلام) می‌جنگد - برافراشته است!

همچنین دردناک است که سخنانی از این دست در حق حسین علیه السلام به گوشمان می‌خورد: او به‌سوی عراق رفت و خانواده‌اش را نیز همراه برد، چون به سلامتِ راه و وفای کسانی که برایش نامه نوشتند گمان داشت و به‌طور قطعی نمی‌دانست چه بر سر خودش و خانواده‌اش خواهد آمد! یا شمار یاران واقعی او هزاران نفر بود و تعداد هفتاد نفر نه قابلِ باور است و نه معقول! یا کسانی که از همراهی با او بازماندند به دلایلی معذور بوده‌اند! و ... مانند این‌ها.

بحث‌ها و جدل‌های بسیاری دربارهٔ روز حسین وجود دارد که در میان پژوهشگران و کسانی که دربارهٔ قضیهٔ حسینی قلم‌فرسایی کرده‌اند به سرانجام نرسیده است؛ مانند این‌که موضع درست در برابر مردم کوفه چیست؟ آیا آنان در کشتن حسین علیه السلام مشارکت داشتند یا این مسئله ربطی به آنان نداشت؟ شیعیان - با آن‌که هزاران نفر بودند - کجا بودند؟ و موضع اعتقادی درست دربارهٔ کسانی که از یاری او بازماندند چیست؟ بلکه خود رویدادهای عاشورا در بسیاری از مطالبی که در ضمن جریانشان می‌شنویم، نیازمند بررسی و تحقیق هستند؛ به‌عنوان مثال، آیا واقعاً نبرد نصف روز طول کشید و آن‌گونه که در کتاب‌های مقاتل می‌شنویم، صرفاً به مبارزه‌های تن‌به‌تن محدود می‌شد؟ آیا علی‌اکبر نزد پدرش حسین علیه السلام آمد و از شدت تشنگی و سنگینی زره شکایت کرد و از پدر خواست جرعه‌ای آب به او بنوشاند تا سیراب شود؟ زینب علیها السلام در روز عاشورا چه زمانی از خیمه بیرون آمد؟ و ... پرسش‌های دیگری از این دست، که نیازمند روشنگری و پاسخ دقیق و نهایی هستند.

همچنین، حوادث و رخدادهایی که پس از دهم [محرم] برای کاروان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول اسارت از کربلا به کوفه و شام، و سپس بازگشتشان از آنجا به مدینه رخ داد، خود نیازمند بررسی و تحقیق دیگری است و لازم است در بسیاری از دو راهی‌ها و مسائل مورد اختلاف، امور روشن و تکلیفشان مشخص شود؛ مثل مسئلهٔ آمدن آنان برای زیارت حسین علیه السلام در روز اربعین ماه صفر و مسیری که در پیش گرفتند، و ... مانند این موارد!

این‌ها علاوه بر رویدادها و قیام‌هایی است که به‌عنوان واکنشی برای شهادت حسین علیه السلام و خون‌خواهی خون پاک او صورت پذیرفت؛ و منظور بنده قیام توّابین، قیام مختار، و قیام زید

شهید است، و حتی قیام عباسیان بر ضد حکومت اموی و قیام‌های حسنیان و زیدیان که در دوره‌های بعد به وقوع پیوست؛ زیرا تمامی این قیام‌ها به اسم «حسین» آغاز شدند و شعار «الرضا من آل محمد» را برافراشتند، و این‌ها قیام‌هایی است که پرسش‌های فراوانی درباره‌شان مطرح شده است؛ چه درباره‌ی موضع‌گیری رهبرانشان و چه در خصوص حکم شرکت‌کنندگان در آن‌ها، به‌ویژه قیام مختار ثقفی (رحمت خدا بر او باد)، که تا امروز نیز برخی اهانت‌ها درباره‌ی او به گوشمان می‌رسد. به‌طور کلی، «روز حقیقی حسین» اقتضا می‌کند که این مسائل پالایش و بررسی شود تا آنچه حقیقتاً به حسین (علیه السلام) تعلق دارد شناخته شود و از امور بیگانه و به‌دور از رویکرد حسین (علیه السلام) جدا گردد؛ و این جداسازی، برای تمییز روز حقیقی حسین از آلودگی‌هایی که به دروغ و تهمت به آن الحاق شده، بسیار ضروری است.

خلاصه: نخستین عامل اصلی برای نگارش «روز حسین» نشان دادن چهره‌ی واقعی درخشان روز عظیم او و آنچه به آن مربوط می‌شود، و جدا کردن آن از امور بیگانه‌ای است که در ذهن بسیاری از مردم رسوب کرده است؛ و بنده با قطعیت باور دارم کتاب «روز حسین» فقط یک گام در مسیر انصاف دادن به حسین (علیه السلام) و روز جاودانه‌ی او، و نیز انصاف‌دادن به خود حقیقت است.

دوم: درست نیست که تنها قسمتی از یک روز بریده شود و همان قسمت به‌عنوان روز کامل به شمار آید؛ منظور بنده این است که کسی که می‌خواهد «قضیه‌ی حسین (علیه السلام)» را بررسی کند صحیح نیست که فقط به رخدادهای روز عاشورا بسنده کند، یا نهایتاً آن‌دکی به پیش و پس از آن بپردازد و سپس آن را روز کامل حسین بداند و کار را تمام‌شده تلقی کند؛ بلکه درست این است که درک شود روز حسین پس از آغاز، هرگز پایان نیافت؛ چراکه از آن خداست، و آنچه برای خدا باشد رشد می‌کند و نمی‌میرد؛ آنچه برای خداست پایان نمی‌پذیرد و حدمرزی برای نهایتش وجود ندارد. روز حسین با امامان از فرزندانش (علیهم السلام) ادامه دارد، و حماسه‌ی حسین در روزگار هریک از آن امامان (علیهم السلام) برپا بوده است، اما با چهره‌ای دیگر؛ زیرا دین خدا فقط به قیام مسلحانه فروکاسته نمی‌شود. دین خدا در اصل «کلمه و اخلاق» است و سلاح در عرصه‌ی آن

یک استثناست؛ از این رو، بسیار گسترده‌تر از انقلاب به معنای متعارف مسلحانه است و - هم در گفتار و هم در عمل - به تبیین و روشن‌گری نیازمند است؛ و اگر تکلیف الهی و شرایط ویژه حسین علیه السلام مانع از پوشش دادن سایر ابعاد دین شد، این ابعاد را امامان از فرزندان او پوشش دادند، به گونه‌ای که هریک از آنان همچون آینه‌ای بوده که بُعدی از ابعاد حسین را - به عنوان حقیقتی کامل و تصویری تمام‌عیار - بازتاب می‌داده است.

بنابراین بازنویسی روز حسین، به شکلی که با این دو عامل هم‌خوانی داشته باشد و به گونه‌ای که تحقق مجموعه‌ای از اهداف را دنبال کند، امری مهم و ضروری بود.

۲. اهداف

اهداف و مقاصدی که مجموعه «روز حسین» دنبال می‌کند نیز بسیارند؛ از جمله:

اول: شناساندن گوشه‌ای از حقیقت حسین علیه السلام، همان‌گونه که خداوند سبحان اراده کرده است؛ زیرا او همان «ذبح عظیم» فدایی برای عرش خداست. حسین علیه السلام به‌طور کامل از این حقیقت آگاه بود و در قیام و فداکاری خود جز تحقق اراده الهی و برپایی حاکمیت خدا و دین حق هدفی نداشت؛ و تمام سخنان و رفتارهای امام حسین علیه السلام تا لحظه شهادتش در راستای همین هدف نهایی بود.

همچنین تبیین آنچه پس از شهادت حسین علیه السلام رخ داد، و وقایع، رویدادها، قیام‌ها و شخصیت‌هایی که به نهضت او پیوند خوردند، و جداسازی و پالایش آن‌ها براساس معیارها و موازین حق، نکته‌ای مهم است، و درخشش و روشنایی روز حسین را بیشتر می‌گرداند.

دوم: استمرار روز حسین با امامان از فرزندانش علیهم السلام هدفی بسیار مهم است؛ زیرا هر دوره‌ای حسین خاص خودش - یعنی «امام معصوم از فرزندان او» - را دارد، و تکلیف مردم هر زمان در برابر امام زمانشان، دقیقاً همانند تکلیف مردم زمان حسین در برابر حسین علیه السلام است. کسی که به امام زمان خود ملحق شود به حسین ملحق شده است، همان‌گونه که کسی که از او بازماند از حسین علیه السلام بازمانده است. برای مثال، روز حسین در زمان امام صادق علیه السلام نیز تکرار

شد، و زراره و امثال او چون به ایشان (علیه السلام) ملحق بودند، از جمله ملحق شونده‌گان به حسین در روز عاشورا به شمار می‌آیند؛ و هرکسی که از صادق (علیه السلام) تخلف کرد از حسین در روز عاشورا تخلف کرده است؛ و به همین ترتیب روز حسین با حضور در میان مردم استمرار می‌یابد، تا زمان آمدن قائم از فرزندان حسین (علیه السلام)؛ پس هرکس به او ایمان آورد و به او ملحق شود از ملحق شونده‌گان به حسین در روز عاشورا است و هرکس از او بازماند از حسین در روز عاشورا بازمانده است؛ و این وضعیت تا آخرین روز بشریت بر این زمین ادامه خواهد داشت.

و این یعنی: تو (در هر زمانی که باشی) می‌توانی پژواک صدای امام حسین (علیه السلام) را بشنوی که طنین‌انداز می‌شود: «آیا کسی هست که ما را یاری کند؟»، و این یعنی: آیا کسی هست که دین خدا را یاری کند؟ و دین خدا در هر زمان به وسیلهٔ مردی از فرزندان حسین نمایندگی می‌شود؛ امامی معصوم که با نصّ الهی تعیین شده است؛ و تو (در هر زمانی که باشی) می‌توانی به حسین (علیه السلام) ملحق شوی و وضعیت تو همانند وضعیت حبیب و زهیر و ابن عوسجه شود. آنگاه که به امام زمانت ایمان بیاوری و به او ملحق شوی (و او را همراهی کنی)؛ همان‌طور که ممکن است موضع تو همانند موضع ابن‌سعد و سپاهش باشد، آن هنگام که نپذیرفتن امام زمانت را انتخاب می‌کنی؛ یا می‌توانی موضع سومی را برگزینی (که موضع بیشتر شیعیان در زمان حسین بود)، یعنی ایمان داشتن به حسین به همراه خذلان و یاری نکردن او؛ آنگاه که انتخاب می‌کنی امام زمانت را باور کنی، اما او را تنها می‌گذاری و با او همراه نمی‌شوی، و در نتیجه در شمار ملحق شدگان به او قرار نمی‌گیری و در پی آن از ملحق شدگان به حسین در روز عاشورا نیز به شمار نمی‌آیی!

برخی موضع‌گیری‌های روز عاشورا در مسیر زندگی امامان (علیهم‌السلام) نیز تکرار شده است. برای نمونه، می‌توان به موضع‌گیری برمکیان در برابر امام کاظم (علیه السلام) به‌عنوان نسخه‌ای تکرار شده از موضع حرّ ریاحی نگریست، همان‌گونه که می‌توان موضع نهایی مأمون عباسی در برابر امام رضا (علیه السلام) را نسخه‌ای مشابه با موضع عمر بن سعد دانست، و ... به همین ترتیب.

روز حسین - با این وصف - همواره با همهٔ مکلفان در زمان‌های گوناگون تکرار می‌شود و

تا آخرین ساعت بر روی این زمین پایان نخواهد یافت؛ و این ویژگی در تعامل با قضیه حسین و روز او، مسئولیتی بزرگتر بر دشمنان افزون می‌کند؛ نه این‌که آن را فقط روزی تاریخی بدانیم که گذشته و پایان یافته، و جز یاد آن و برپایی عزاداری و زنده کردن مصیبت برای گریه و تکرار «ای کاش ما نیز همراه تو بودیم...» از آن باقی نمانده است. این امور هرچند مطلوب است، اما تنها بخش کوچکی از حقیقت به شمار می‌آید؛ و بخش بزرگتر حقیقت آن در این نهفته است که تو با روز حسین به‌عنوان «روزی حاضر» تعامل داشته باشی؛ روزی که از تو - الزاماً - خواسته می‌شود که موضع خودت را در آن تعیین کنی، به‌گونه‌ای که در یکی از سه دسته‌ای قرار بگیری که روز عاشورا از دل آن پدید آمد؛ دسته‌هایی - که همان‌گونه که بیان شد - در هر زمان تکرار می‌شوند.

سوم: کسی که سیره حسین و امامان از فرزندان او را در کتاب «روز حسین» ملاحظه کند درمی‌یابد که آنان به «نص» و «علم» اختصاص داشتند؛ از این رو، احتجاج به نص، بخش گسترده‌ای از خطبه‌های امام حسین (علیه السلام) را در موعظه مردم در روز عاشورا به خود اختصاص داده است؛ همان‌طور که نص به امامت هریک از امامان از فرزندان او و تبیین ماهیت رسالت او (علم و اخلاقش)، جایگاه وسیعی را در این مجموعه به خود اختصاص داده است؛ و در این نکته درسی ژرف و عمیق نهفته است. امام معصوم با نص (تصریح) و علم شناخته می‌شود؛ حسین (علیه السلام) خود را با همین معیار به مردم معرفی کرد، و یاران ائمه نیز امامان از فرزندان حسین را - هر امام در زمان خودش - با همین معیار شناختند؛ و هرگز پیش نیامده است که امامی خودش را به مردم زمانش با رنگ کردن محاسن سفیدش و تبدیل آن به سیاه بشناساند! همان‌گونه که هرگز رخ نداده است که امامی سنگی در برابر مردم بگذارد و اثر پاهای خودش را بر آن نقش کند تا از آن راه شناخته شود! همچنین هرگز اتفاق نیفتاده است که از مردم بخواهد به ابری که بر سرش سایه افکنده است نگاه کنند، یا از آنان بخواهد به نبودن سایه او هنگام راه رفتن زیر آفتاب توجه کنند! و امور دیگری از این دست که امروز می‌شنویم و ذهن مردم با آن‌ها - به‌عنوان راه‌ها و دلایلی برای شناخت امام معصوم از فرزندان

حسین - پر شده است؛ درحالی که این‌ها اموری هستند که نه ریشه‌ای دارند و نه اعتباری! اگر این امر همان‌گونه بود که اینان می‌گویند - به‌عنوان مثال - برای امام رضا (علیه السلام) آسان‌تر بود ریش یکی از فقه‌های واقفیه - که از مشایخ بزرگ بودند، مثل بطائی یا رواسی یا قندی - را از سفید به سیاه برگرداند، به‌جای آن‌که در برابر رویارویی سخت و نبرد عقیدتی سوزان میان حق و باطل - که در سراسر دوره بیست‌ساله امامت ایشان ادامه داشت - به نص و علم تمسک جوید!

«روز حسین» تمامی این امور را بر باد هوا می‌دهد، و نص و علم را به‌عنوان راهی اساسی و واضح آشکار می‌سازد؛ راهی که از نخستین لحظه‌های امامت امام معصوم و تکلیف مردم به ایمان آوردن به او و پذیرفتن رسالتش آغاز می‌شود؛ و از این رو این کتاب یاری‌دهنده خواهندگان حق و جویندگان هدایت الهی است و ایمان‌آوردگان به حق را نیرومندتر، استوارتر و پایبندتر به حقی می‌گرداند که از طریق عرضه سیره حسین و امامان معصوم از فرزندانش (علیهم‌السلام)، شناخته‌اند.

چهارم: همچنین «روز حسین» کتابی است برای مصون‌سازی افراد امت مؤمن؛ زیرا در تمرکز بر «نص» (و فقط نص و نه چیز دیگر) مصونیت و بازدارندگی از سقوط و لغزیدن به سوی ادعاهای گمراه‌کننده و باطل نهفته است، که گاه - به‌عنوان مثال - به‌سبب فریب خوردن از نَسَبِ رهبران‌شان حاصل می‌شود، یا به‌سبب فریب خوردن با شعارهای پرزرق‌وبرقی که بسیار نزدیک به مصداق سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است: «**کلمه حقی که از آن باطل اراده می‌شود!**»!

برای مثال، درباره این‌که شخصی لقبی مانند «وکیل امام» یا «پسر امام» یا «برادر امام» یا «عموی امام» یا «از نسل امام» یا «خویشاوندان امام» و مانند این‌ها را با خود حمل کند - همان‌گونه که در فتنه واقفیه یا قیام‌های حسنی‌ها و قیام‌های زیدیان و دعوت‌هایشان که شعار «الرضا من آل محمد» و قیام در برابر باطل و مبارزه با ظلم و مانند آن را برافراشتند، رخ داده است - می‌گوییم: این‌که کسی لقبی یا شعاری دینی و مقدس (هر اندازه هم که قداست

داشته باشد) یا نَسَبی (با نهایت احترامی که برای نسب شریف قائل هستیم) را با خود حمل کند، این کافی نخواهد بود تا انسان خودش، دینش و آخرتش را به آن شخص بسپارد، تا زمانی که ادعای او با نصّ قطعی از سوی امام معصوم برای تأیید ادعایش تأیید نشده باشد. آن نصّی که امام معصوم را به ما شناساند و ما را به سوی او هدایت نمود، همان نصّی است که در تعیین رهبری برخاسته از ایمان ما به امام معصوم، یا در پذیرفتن برگرفتن و واسطه‌گری میان ما و امام معصوم به آن پایبند می‌مانیم.

این‌طور نیست که هرکسی که قیام مسلحانه می‌کند امام باشد؛ و هرکسی که به امامان معصوم علیهم‌السلام نسبت داده می‌شود امام باشد؛ و هرکسی که عنوانی مهم را ادعا می‌کند امام باشد؛ و هرکسی که شعاری دینی و حق‌نما را برمی‌افزاید امامی باشد که اطاعت از او و قیام به‌همراهش واجب شمرده شود. امامی که اطاعت و فرمان‌برداری از او واجب است و کسی که حقیقتاً نماینده حسین علیه‌السلام به شمار می‌آید، امام معصومی است که به اسم او تصریح شده است، و او قطعاً و یقیناً از فرزندان حسین است؛ بر پایه اصل اعتقادی ثابت و روشنی که در متون و روایات قطعی - که در «روز حسین» نقل شده - تبیین گردیده است.

نهادینه نشدن این حقیقت در دل بسیاری از مردم در روزگار امامان معصوم علیهم‌السلام، بلاها و مصیبت‌های فراوانی را به آنان تحمیل کرد و عرصه آن‌ها را تقریباً از بیشتر شیعیان و دوستدارانشان خالی ساخت؛ زیرا قیام‌های حسنی‌ها و زیدیان، بسیاری از آنان را به سوی خود جذب کردند، گاهی با بهانه نَسَب، و گاهی با بهانه قیام و شعارهای مقاومت و دفع ظلم و مانند آن؛ و کسانی که از آنان پیروی کردند گمان می‌بردند که آنان امتداد طبیعی حسین علیه‌السلام هستند؛ درحالی‌که کسانی که حقیقتاً نماینده حسین‌اند، امامان معصومی هستند که به آنان تصریح شده است؛ یعنی: سجاده علیه‌السلام، باقر علیه‌السلام، صادق علیه‌السلام، کاظم علیه‌السلام، رضا علیه‌السلام، جواد علیه‌السلام، هادی علیه‌السلام، عسکری علیه‌السلام، مهدی علیه‌السلام، و سپس مهدیون از فرزندان او علیهم‌السلام؛ حتی اگر هیچ‌کس از آنان پیروی نکند!

دین حسین را امام صادق علیه‌السلام در زمان خودش نمایندگی می‌کند، نه زیدبن علی، نه

فرزندان زیدبن علی، نه کسانی که از رویکرد زیدبن علی پیروی کردند، و نه فلان زیدی، یا فلان حسنی، یا فلان حسینی از نسل یا خویشاوندان امامان معصوم (علیهم السلام) (امامانی که با نص الهی تعیین شده بودند).

راه‌وروش حسین را امام کاظم (علیه السلام) در زمان خودش روشن می‌سازد، و نیز امام رضا (علیه السلام) در زمان خودش، و امام جواد (علیه السلام) در زمان خودش، و به همین ترتیب سایر ائمه (علیهم السلام)؛ و شرط نیست که این رویکرد همواره مبتنی بر قیام مسلحانه و جنگ و درگیری باشد.

پنجم: بیان صرف مسائل تاریخی به‌عنوان تاریخ - به‌خودی‌خود - برای ما اهمیت چندانی ندارد؛ هرکسی می‌تواند با مراجعه به کتاب‌های تاریخ و سیره از این وقایع آگاه شود؛ زیرا مجموعه «روز حسین» کتابی تاریخی به معنای متعارف آن نیست. این مجموعه تاریخ را نه به‌مثابه گذشته‌ای که سپری شده و پایان یافته است، بلکه به‌عنوان واقعتی مطرح می‌کند که در حال و آینده نیز پیوسته در حال تجدید است؛ به اعتبار این که بسیاری از رخدادهایی که در آن بررسی می‌شود سنت‌هایی هستند که بازمی‌گردند و تکرار می‌شوند. [از این رو] حکمت اقتضا می‌کند انسان عبرت بگیرد و فایده و درس را دریافت کند تا در همان خطایی که پیشینیان در آن گرفتار شدند نیفتد؛ پیشینیانی که وضعیتشان - قاعدتاً - پس از مطالعه و آگاهی [برای ما] روشن شده است. همان‌گونه که اندکی پیش، در مسائل مربوط به شیوه‌های شناخت امام معصوم به آن اشاره کردیم، و نیز در [بررسی] حالات تأثیرپذیری از صاحب‌نسب، یا عنوان یا شعار حق‌نمای خالی از نص، در قیام‌ها و دعوت‌هایی که - برای نمونه - به‌دست حسنی‌ها و زیدی‌ها و فقه‌های واقفیه رهبری شد، [این واقعت را] مشاهده کردیم. این مسائل می‌تواند در زمان حال و آینده - دقیقاً همان‌گونه که در گذشته رخ داده‌اند - تکرار شوند، مادام که این دنیا، سرای امتحان و ابتلاست.

همچنین، ازجمله مسائل خطرناکی که تکرار می‌شود، جمع شدن ایمان و خذلان است؛ به این معنا که ممکن است انسان به امام زمان خود ایمان داشته باشد، اما - در عین حال - او را تنها بگذارد و در یاری‌اش کوتاهی کند. این وضعیت، پدیده‌ای بود که در جامعه‌ای که

حسین بن علی علیه السلام در روزگار خود قیام کرد، به شدت رواج داشت. همچنین تأثیر این پدیده در میان بسیاری از یاران امامان نیز مشاهده می‌شود؛ افرادی که امامان با نصّ الهی، امام پس از خود را به آنان معرفی کردند، اما آنها آن‌گونه که انتظار می‌رفت وظیفه خود را در برابر امام منصوص انجام ندادند. و تردیدی نیست که یاری نکردن امام معصوم و همراهی نکردن با او، خسارت بزرگی به انسان وارد می‌کند که تقریباً جبران‌پذیر است. از این رو، لازم است از خداوند یاری خواست و کوشید خذلان و یاری نکردن امام معصوم تکرار نشود، و در همراهی با او دقت بسیار به خرج داده شود، تا مؤمن بتواند پیوستن به امام خود را تضمین کند. و این، همان نکته‌ای است که او را در شمار ملحق شوندگان به حسین قرار می‌دهد؛ پس از آن که خداوند - به اقتضای عدالت و حکمت خویش - دروازه «روز حسین» را تا واپسین لحظه از دنیای امتحان به روی همگان گشوده است. [بنابراین] مردم هر زمان می‌توانند شرط پیوستن به حسین و رسیدن به شهادت و فتح را - آن‌گونه که وعده داده شده است - تحقق بخشند؛ و این شرط - چنان که بیان شد - عبارت است از: «پیوستن به امام زمان، یاری کردن او، و همراهی با او.»

ششم: آری، تاریخ تکرار می‌شود. برای نمونه، عراق یا سرزمین میان دو رود «دجله و فرات»، منطقه‌ای است که شاهد گردهم‌آیی نخستین گروه بزرگ انسانی، یعنی سومریان، بوده است. آنان به این سرزمین آمدند، در آن سکونت گزیدند و نخستین تمدن انسانی را بنیان نهادند؛ تمدنی که ریشه‌های تمدن بشری به آن بازمی‌گردد. پس از آنان اکدی‌ان آمدند و به همین ترتیب تا بابلیان ادامه یافت. سرزمین میان دو رود (بین‌النهرین) - یا بابل، یا عراق - در آغاز تاریخ، اصل و خاستگاه تمدن، اخلاق، سیاست، فرهنگ و علوم بود؛ [آن هم] پس از آن که نیاکان آنان نوشتن، حروف، اعداد و چرخ را کشف کردند و در علوم نجوم و ریاضیات و هندسه و حساب شصت‌گانی - که تا امروز از آن استفاده می‌شود - و زمینه‌های دیگر سرآمد شدند. مردمان شرق و غرب، هیئت‌هایی را برای آموختن به بابل می‌فرستادند، و با گذر زمان، دانش از سرزمین میان دو رود گسترش یافت و به سراسر جهان سرازیر شد؛ از جمله آنچه

بعدها نزد مصریان و یونانیان و دیگران یافت شد.

سپس - به دلایل بسیار - سرزمین بین النهرین دچار پسرفت شد، و سال‌ها سپری شد و خدا خواست درخشش نخستین این منطقه دوباره بازگردد و شکوه سومر و اکد و بابل بار دیگر احیا شود؛ [و این سرزمین،] و بار دیگر - در روزگار «بیت الحکمه» - عصر تمدنی درخشانی را تجربه کند؛ عصری که از نظر تاریخ‌نگاران و پژوهشگران به «عصر طلایی اسلام» شناخته می‌شود. در دوره‌ای که پژوهش‌هایی علمی حاصل شد که پژوهاک آن تا امروز نیز شنیده می‌شود؛ به‌ویژه آثاری که محمدبن موسی خوارزمی در ریاضیات نوشت. [حتی] نرم‌افزارهای هوش مصنوعی و فناوری‌های پیشرفته همچنان بر الگوریتم‌هایی تکیه دارند او پایه‌ها و اصول آن‌ها را در «بیت الحکمه»، در روزگار خلافت عباسی مأمون، بنیان نهاد. یعنی شخصی که در دوره او آن «بیت» از یک کتابخانه و صرفاً یک خزانه، به مرکز علمی و پژوهشی پیشرفته‌ای تبدیل شد و هزینه‌های هنگفتی برای آن صرف گردید، و تمام این تحولات - چنان‌که برای کسی که «روز حسین» را مطالعه می‌کند روشن می‌شود - با الهام و برنامه‌ریزی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) تحقق یافت.

و این سرزمین - همچنین - پس از پسرفت و قهقرای خطرناک و ویرانی بزرگ، به بازگشتی سوم وعده داده شده است؛ بازگشتی برای تمدنی عظیم انسانی و تکرار تجربه سومر، اما در قالبی نو و تکامل یافته، به‌گونه‌ای که بار دیگر قلب سراسر جهان و کانون توجه همگان خواهد شد؛ آن هم در عهد مهدی آل محمد (علیهم السلام) و در روزگار مهدیون از فرزندان او؛ همان‌گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و آل محمد (علیهم السلام) وعده داده‌اند.

و بر کرانه‌های رود فرات، در سرزمین میان دو رود، حسین (علیه السلام) با کاروان مقدس خویش فرود آمد؛ و خدا خواست که این سرزمین، وعده‌گاه فرود آمدن قربانی بزرگ، «حسین (علیه السلام)»، به‌همراه خاندان و یارانش باشد، تا آن وعده الهی را که انبیا و فرستادگانش خبر داده بودند، محقق سازد و فدایی عرش خدا و حاکمیت او شود. از این رو، حسین (علیه السلام) در هشتم ذی‌حجه «خانه خدا» را ترک گفت و با کاروان خویش خارج شد؛ کاروانی که - چنان‌که در متون سومری

نیز خواندیم - حتی کودک شیرخوار وعده داده شده برای ذبح را نیز مستثنا نکرد. و در پیشاپیش این کاروان، خواهرش قرار داشت؛ آن بانوی دانا و آگاه به تأویل رؤیاها، همان گونه که متون سومری نیز او را چنین توصیف کرده‌اند.

حسین (علیه السلام) با کاروان و خانواده‌اش از «خانه خدا» (نماد عرش خدا) به سوی سرزمین‌های سومری (سرزمین قربانگاه و وعده‌گاه برای تقدیم قربانی) حرکت کرد تا در وعده‌گاه به دیدار خداوند سبحان برسد؛ و «حسین» (علیه السلام) - همان گونه که خدا خواست و اراده کرد - در وعده‌گاه حاضر شد: «قربانی عظیم، فدایی عرش عظیم»!

پایان

حسین، سرود جاودان روزگار، و قافیهٔ زمان گذشته و آینده است!

حسین، نغمهٔ نسل‌ها (نسلی پس از نسل)، و آن ذبیح مورد انتظار، از روزگاری بس دور است!

در سراسر تاریخ رسالت‌های الهی - از سپیده‌دمان آغاز آن تا غروبش در واپسین روز - هیچ روزی چون روز او نبوده است!

«روز حسین» یک روز عادی نبود که با فرو نشستن خورشید عاشورا در محرم الحرام سال ۶۱ هجری پایان یابد؛ بلکه خدا خواست روزی جاودان و فراتر از همهٔ زمان‌ها باشد!

و دانستیم چرا خدا خواست امامت در نسل حسین قرار گیرد؛ و سبب آن، روز او بود!

همچنین به سببِ روز او بود که رسالت‌های نُه امام از فرزندان حسین علیهم‌السلام تحقق یافت؛ همانان که به طور اجمالی به بیان رسالتِ هشت تن از آنان پرداختیم، و هرکدام از ایشان جلوه‌ای از حقیقتِ حسین را مجسم می‌ساخت و بُعدی از کمالات او را بازمی‌تاباند؛ و همین وضعیت دربارهٔ رسالتِ امام نهم از فرزندان حسین علیهم‌السلام نیز صادق است، و سپس رسالت‌های دوازده مهدی از فرزندان او، که آنان نیز از نسل حسین علیهم‌السلام هستند.

اما ما به بررسی رسالت نهمین امامان از فرزندان حسین - یعنی امام مهدی علیه‌السلام - پرداختیم؛ زیرا رسالت ایشان، با توجه به رویدادها و وقایعی که به خود دیده و حجم درد و رنجی که بیش از هزار سال به درازا کشیده، بسیار گسترده است؛ و طبیعتاً این ویژگی بیان حقایقی را می‌طلبد که شاید شنیدن آن برای بسیاری از مردم امروز ما خوشایند نباشد یا درک

آن برایشان دشوار باشد. از این رو - و این مطلبی است که از سید احمد الحسن آموخته‌ام - ناچاریم بیان رسالت ایشان را به زمانی دیگر موکول کنیم، اگر عمری باقی باشد؛ و اگر نه، بی‌تردید خداوند کسانی را برمی‌انگیزد که «روز حسین» را آن‌گونه که شایسته و درخور این روز عظیم الهی است، به انجام رسانند.

«روز حسین» اصل و اساس در پیوند دادن حلقه‌های «سلسله طلایی» الهی بود؛ سلسله‌ای که خدا خواست «فترتی» (فاصله‌ای) در میانه آن قرار گیرد؛ فاصله‌ای که میان اوصیای محمد (صلی الله علیه و آله) جدایی انداخت و آن‌ها را به دو گروه تقسیم نمود:

گروه نخست از آل محمد که دوازده امام‌اند؛

و گروه دوم از آل محمد که دوازده مهدی‌اند؛

چنان‌که وصیت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن تصریح کرده است. و حلقه پیونددهنده این دو زنجیره، امام محمدبن حسن مهدی (علیه السلام) است؛ پس دوازده مهدی فرزندان او شدند، همان‌گونه که نه امام پس از حسین فرزندان او بوده‌اند؛ و همه آنان - یعنی نه امام و دوازده مهدی - همه از نسل «حسین»‌اند؛ امامی پس از امامی دیگر، پدری پس از پسری، تا برسد به آخرین مهدی که نقل شده است پس از او نسلی نخواهد بود، و رجعت - به‌عنوان جهانی دیگر و آزمونی نو، پس از این جهانی که اکنون در آن هستیم - بر او برپا می‌شود. و خداوند خواست «حسین» نخستین کسی باشد که در رجعت بازمی‌گردد؛ و سبب، باز هم روز او بوده است.

از این رو مهم است بدانیم که «روز حسین»، با عطای عظیم، فداکاری‌های سترگ، و پندها و درس‌های بزرگی که در خود جای داده است، به‌سختی در چهارچوب جهانی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم می‌گنجد.

در پایان، مایلم یادآور شوم که برنامه‌ریزی مجموعه «روز حسین» با هدایت سید احمد الحسن، در روز سیزدهم محرم الحرام سال ۱۴۴۶ هجری آغاز شد و با پایان ماه صفر

سال ۱۴۴۷ هجری به انجام رسید. در طول این مدت (حدود ۱۳ ماه)، خداوند به او بهترین پاداش نیکوکاران را عطا فرماید؛ که چه نیکو ناصح و یاری دهنده‌ای بود؛ پیوسته پیگیر و ناظر، پاسخ‌گوی همهٔ پرسش‌ها، گشایندهٔ راه‌های حقایق پنهان، و راهنما در دوراهی‌ها و پیچ‌وخم‌ها و سردرگمی‌ها؛ به‌ویژه در چنین پژوهش‌های تاریخی و اعتقادی، که بسیاری از کسانی که بدون دلیل و راهنما واردش می‌شوند، در نقاط عطف آن سرگردان می‌مانند.

«روز حسین»: سفری که آغاز شد و هرگز آرزو نداشتیم پایان یابد؛ اما این دنیاست، دنیای حدها و پایان‌ها؛ دنیایی که همه‌چیز در آن محدود و بسیار تنگ است. و ناگزیر «روز حسین» (به دلایلی مربوط به شرایط زمان و مردمانش) باید با شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال ۲۶۰ ه متوقف می‌شد؛ اما بی‌تردید «روز حسین» با امام مهدی (علیه السلام)، سپس با نخستین مهدی از فرزندان او، و پس از آن با دیگر مهدیون - یکی پس از دیگری (امامی پس از امام) - تا آخرین روز بشریت ادامه می‌یابد.

مجموعهٔ «روز حسین» در روز شهادت رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) یعنی ۲۸ صفر سال ۱۴۴۷ هجری، در سالروز رحلت او (صلی الله علیه و آله) به‌سوی پروردگارش به پایان رسید؛ پس از آن که این مجموعه در ۱۳ محرم، در سالروز دفن پیکر حسین قربانی چاک‌چاک‌شده بر خاک کربلا آغاز شده بود.

از این رو:

به پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، آن نخستین صاحب‌عزا در مصیبت حسین ذبیح،

برترین حق در «روز حسین» را به‌سوی او بالا می‌برم، درحالی که به حسین مظلومش توسل می‌جویم؛ همان که محبوب او، پارهٔ تن او، روح او و جان دل اوست؛ و همهٔ امیدواری و رجای من به محبوب خدا مصطفی (صلی الله علیه و آله) است که آن را با فضل و کرم خویش بپذیرد، با وجود کوتاهی و بدی‌هایی که در آن به سر می‌برم.

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

۱۱۰ انتشارات انصار امام مهدی (عج) - درآمدی بر روز حسین (ع)

سلام بر تو ای اباعبدالله، و بر آن ارواحی که در آستان تو فرود آمدند و در کنار تو بار سفر فرو نهادند.

- ✓ سلام بر حسین؛
- ✓ و بر علی بن حسین؛
- ✓ و بر شیرخوار حسین؛
- ✓ و بر اهل بیت حسین؛
- ✓ و بر خانواده حسین؛
- ✓ و بر یاران حسین؛
- ✓ و بر رهروان راه حسین؛

سلامی دائمی و ابدی، و رحمت خدا و برکاتش.

منابع

- قرآن كريم
- تورات
- انجيل
- ١. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان مفيد، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، ١٩٩٣ م.
- ٢. الأمالي، محمد بن علي بن الحسين صدوق، تحقيق: مؤسسه البعثه، قم، چاپ اول، ١٤١٧ هـ
- ٣. الأمالي، محمد بن الحسن طوسي، تحقيق: بخش مطالعات اسلامي، مؤسسه البعثه، دار الثقافة للطباعة و النشر و التوزيع، قم، چاپ اول، ١٤١٤ هـ
- ٤. إنانا، ملكة آسمان و زمين، كريم - وُلِكِشْتاين، ترجمه شاکر الحاج مخلف، انتشارات خطوات، دمشق، چاپ اول، ٢٠٠٧ م.
- ٥. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي، مؤسسه الوفاء، بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٩٨٣ م.
- ٦. تاريخ طبري، محمد بن جرير طبري، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت، مطابق با نسخه چاپ چاپخانه "بريل" در لندن، ١٨٧٩ م.
- ٧. تاريخ مدينة دمشق، علي بن حسن ابن عساكر، تحقيق: علي شيرى، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، ١٩٩٥ م.
- ٨. تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى، محمد بن عبد الرحمن مباركفورى، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ اول، ١٩٩٠ م.

۹. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، تعلیق: سید طیب موسوی جزایری، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ.
۱۰. التوحید، سید احمد الحسن، شرکت نجمة الصباح للطباعة و النشر و التوزيع - بغداد.
۱۱. التوحید، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، تحقیق: هاشم حسینی طهرانی، منشورات جماعة المدرسين در حوزه علمیه قم.
۱۲. الخصال، محمد بن علی بن الحسین صدوق، تعلیق: علی اکبر غفاری، منشورات جماعة المدرسين در حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ.
۱۳. دیوان الأساطیر، آدونیس، تعریب و تعلیق: قاسم الشواف، دارالساقی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۶ م.
۱۴. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۵. سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، بیروت - لبنان، چاپ دوم، ۱۹۸۳ م.
۱۶. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۹۸۱ م.
۱۷. علل الشرائع، محمد بن علی بن الحسین، منشورات المكتبة الحیدریة و مطبعتها، نجف اشرف، ۱۹۶۶ م.
۱۸. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، یحیی بن حسن حلّی (ابن بطریق)، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ.
۱۹. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، معروف به «عوالم الإمام الحسین»، عبدالله بحرانی، تحقیق و نشر: مدرسه امام مهدی (علیه السلام) قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.
۲۰. عوالم اللثالی، ابن ابی جمهور احسائی، تحقیق: شهاب الدین مرعشی، مطبعة سیدالشهدا، قم، چاپ اول، ۱۹۸۳ م.

٢١. عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علي بن الحسين (صدوق)، تعليق: شيخ حسين الأعلمي، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٩٨٤ م.
٢٢. فتح الباري شرح صحيح البخاري، ابن حجر عسقلاني، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بيروت، چاپ دوم.
٢٣. الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تعليق: علي أكبر غفاري، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
٢٤. كنز العمال، علاء الدين علي متقي هندی، ضبط و تفسير: شيخ بكرى حياني، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٩٨٩ م.
٢٥. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين علي بن ابي بكر هيثمي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٩٨٨ م.
٢٦. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ اول، ١٣٧٠ هـ.
٢٧. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلي، منشورات مطبعه حيدرته، نجف اشرف، چاپ اول، ١٩٥٠ م.
٢٨. المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله حاكم نيشابوري، تحقيق: يوسف عبدالرحمن مرعشلي.
٢٩. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوري، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٩٨٧ م.
٣٠. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.
٣١. المعجم الكبير، ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: حمدي عبدالمجيد سلفي، دار احياء التراث العربي، چاپ دوم.
٣٢. مناقب الإمام أميرالمؤمنين، محمد بن سليمان كوفي، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودي، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم، چاپ اول، ١٤١٢ هـ.

١١٤ انتشارات انصار امام مهدي عليه السلام - درآمدی بر روز حسين عليه السلام

٣٣. مناقب آل أبي طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب، تصحيح، شرح و مقابله: هيئتي

از اساتيد نجف اشرف، مطبعه حيدريه، نجف اشرف، ١٩٥٦ م.

٣٤. وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملي، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء

التراث، قم، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ

٣٥. وهم الإلحاد، سيد احمد الحسن، شركت نجمة الصباح للطباعة و النشر و التوزيع،

بغداد.